

تاریخ مختصر ایران

از بدایت تا سقوط ساسانیان

محمود طوقی

فهرست

۳.....	فصل اول: ایران در بدایت تاریخ.....
۱۶.....	فصل دوم: بر آمدن ماد ها.....
۲۵.....	فصل سوم: هخامنشیان.....
۵۴.....	فصل چهارم: اسکندر و جانشینان او.....
۶۳.....	فصل پنجم: اشکانیان.....
۷۴.....	فصل ششم: ساسانیان.....
۱۱۰.....	منابع.....

فصل اول

ایران در بدایت تاریخ

نجد یا فلات

نجد ترجمه پلاتو ست بمعنای بلندی بسیار بزرگ و فلات لغتی عربی است بمعنای بیابان فقیر و بی آب و علف. فلات ایران ترجمه ای است غلط و جا افتاده که به آن غلط مصطلح می گویند .

جغرافیای ایران

ایران که فارسی میانه آن Eran از کلمه Arya و Aranam می آید بمعنای آریاها است. و آریایی ها قومی بودند که به زبان هند و اروپایی سخن می گفتند قومی که به دو شاخه تقسیم شدند شاخه ای در ایران و شاخه ای در هند ساکن شدند.

حدود و ثغور

نجد ایران به شکل مثلثی است که بین دو فرو رفتگی قرار دارد؛ خلیج فارس در جنوب و دریای خزر در شمال. در شرق به جلگه حوضه رود سند می رسد و در جنوب غربی به زمین های پست میان رودان محدود می شود .

نجد ایران در غرب به ارتفاعات ارمنستان و از شرق به منطقه کوه های پامیر متصل می شود و در نهایت برآمدگی را تشکیل می دهد که جلگه های آسیای داخلی را به فلات های آسیای صغیر و اروپا متصل می کند .

اهمیت ژئوپلتیک

نجد ایران در در دنیای قدیم چهار راهی بود که بخش های مختلف آسیا را به یکدیگر و به کشور های حوزه دریای مدیترانه و اروپا متصل می کرد

شکل گیری نجد ایران

نجد ایران در ۳۰۰ میلیون سال پیش سه پاره بود :

-قسمت مرکزی و شرق آن در نیمکره شمالی بود

-غرب و جنوب غربی اش در نیمکره جنوبی بود

-شمال غربی و آذربایجان بر کناره اقیانوس تتیس بود

حدود ۵۰ تا ۶۰ میلیون سال پیش این سه تیکه بهم پیوستند . و اقیانوس تتیس تبدیل شد به دریاچه خزر و ارومیه و سیاه و آرال .

۶۵/۵ میلیون سال پیش هنوز در زیر آب قرار داشت. این نجد در دوره سوم زمین شناسی در فاز کوه زایی لارمیدا بوجود آمد. نخست مناطق البرز و زاگرس سر از آب بیرون آورد. وسعت دریا ها کمتر شد و دریای باز شمال ایران به دریای بسته خزر و سیاه تبدیل شد. با بیرون آمدن نجد بزرگ ایران از زیر آب کویر لوت و دشت کویر در یاچه های بزرگی بودند و رطوبت کافی برای تشکیل جنگل ها و مراتع سر سبز در آن منطقه بود. از حدود ۲۰-۱۵ میلیون سال پیش خشکسالی آغاز شد. در یاچه های دشت کویر و کویر لوت خشک شدند.

عهد باران بین ۱۵-۱۰ هزار سال قبل از میلاد مسیح به پایان رسید و عهد خشک از راه رسید و زمین های خشک سر از آب بیرون آوردند. و زمین برای زندگی انسان ها مناسب شد. در این دوران ساکنان نجد ایران در سوراخ هایی که در مناطق پر درخت کوه ها حفر کرده بودند و به وسیله ساخه درختان پوشیده می شد زندگی می کردند؛ در حوالی کوه های بختیاری و شمال شرقی شوشتر.

زندگی از طریق شکار می گذشت. و ابزار شکار تبر سنگی و چکش سنگی بود. از ظروف سفالی و استخوانی استفاده می شد. (گریشمن)

وظیفه زنان

در این دوران وظیفه زنان نگهداری از آتش، ساختن ظروف سفالی، جمع آوری ریشه های خوردنی و میوه های درختان بود.

شناسایی گیاهان و دانه ها انسان را به کشاورزی رهنمون ساخت.

این دوران دوران نوسنگی است «حجر متاخر» و انسان در غار زندگی می کند. جامعه زن سالار است. بخاطر آن که نقش مسلطی در تولید دارد. و زن قبیله را اداره می کند و به مقام روحانی هم می رسد. ناقل خون قبیله زن است.

نخستین ساکنان دشت

با کوچک شدن دریاچه عظیم مرکزی سواحل آن به مراتع و مرغزار تبدیل شد. و این امر ابتدا جانوران را از کوهستان و بدنبال آن انسان شکارچی را بدشت آورد. این اتفاق ۵۰۰۰ سال قبل از میلاد اتفاق افتاد. سی الک کاشان قدیمی ترین محل سکونت انسان های آن روزگار است. ویژگی این دوران

۱- زندگی از طریق شکار، کشاورزی و اهلی کردن گاو و گوسفند می گذرد

۲- انسان هنوز طرز ساختن خانه را نمی داند و در آلونک ها و شکاف غار ها زندگی می کند.

۳- کوزه گری و سفال سازی کمی پیشرفت کرده است

۴- ابزار؛ داس و تبر و چاقو سنگی است

- ۵- در اواخر دوره نوسنگی مس کشف می شود
 - ۶- آرایش مرد و زن انجام می شود
 - ۷- روی استخوان ها نقاشی می شود
 - ۸- مردگان شان را در کف اتاق ها دفن می کنند تا نزدیک زندگان باشند
 - ۹- با رود به مرحله تولید و پیدایش مواد اضافی مسئله تجارت و مبادله بوجود می آید .
- پایان عصر نو سنگی انعکاسش را در اسطوره خروج از بهشت نشان می دهد.

ایران در هزاره چهارم ق. م.

مرحله دوم تمدن ایران از این زمان آغاز می شود :

- ۱- خانه ها وسیع و درب دار می شوند
- ۲- چرخ سفالگری برای ساخت ظروف اختراع می شود
- ۳- ساخت ظروف نقش دار
- ۴- استفاده از فلزات مخصوصاً مس
- ۵- اهلی کردن سگ و اسب
- ۶- کار زنان در باغ و خانه
- ۷- توسعه تجارت

هزاره سوم پ. م. عهد سوم تمدن

عیلامی ها از کوه هایی که دشت شوش را در بر می گرفت پائین آمدند و در بخش های مهمی از خلیج فارس و بوشهر مسلط شدند.

در کنار امپراطوری عیلام فرمانروایان آمد در میان رودان را داریم که برای دستیابی به معادن فلزات و مواد ساختمانی مدام به شوش حمله می کردند .

در کوهستان های اطراف عیلام قبایل لولوبی و گوتی ها زندگی می کردند که در پی استقلال خود مبارزه می کردند .

- ۱- جایگزین شدن آجر مستطیلی به جای آجر بیضی در ساخت خانه
- ۲- تعبیه پنجره در دیوار خانه ها
- ۳- مشخص شدن مرز کوچه ها و محلات
- ۴- مرده ها هنوز در خانه ها دفن می شوند
- ۵- اختراع چرخ کوزه گری و آجر پزی
- ۶- رئالیستیک شدن نقاشی روی سفال ها؛ مار و پلنگ

زندگی بشر در این سه دوره ۳۰۰۰ سال طول کشید .
سیالک، قم، ساوه، ری و دامغان زودتر از بقیه مناطق خشک و قابل سکونت شدند و این اتفاق در مرحله اول تمدن افتاد . در حالی که تا پایان دوره دوم همدان و شوش و تخت جمشید قابل سکونت نبودند .

دین

در این دوران باور بر این بود که حیات آفریده یک رب النوع است . این رب النوع همسری داشت که او نیز رب النوع بود . در آن واحد هم شوهر او بود و هم فرزند او . مبدا ازدواج بین برادران و خواهران و از دواج بین مادر و پسر .
از نظر سیاسی شورای ریش سفیدان همه کاره بود هنوز ایده اعطای قدرت به یک فرد بوجود نیامده بود . بعد ها اندیشه شاه و رئیس بوجود آمد .

هزاره سوم

- ۱- اختراع خط: در شوش در آخرین سده های ۳۰۰۰ سال ق. م. خط عیلامی مقدم رایج بود که نشان می داد شوش تحت نفوذ تمدن میان رودان است
- ۲- خانه ها با دقت بیشتری ساخته می شدند؛ دو اجاق برای غذا و نان و یک خمره برای آب
- ۳- مرده ها را در کف اتاق ها دفن می کردند
- ۴- لوازم از طلا و لاجورد ساخته می شد
- ۵- خط نیمه تصویری بود . بر اثر توسعه و فرهنگ عیلامی متعاقب فتوحات سیاسی وارد ایران شد
- ۶- در آغاز هزاره سوم میان رودان وارد دوره تاریخی شد
- ۷- ایران معبری بود برای تهیه سرب از ارمنستان، لاجورد از بدخشان و از خود ایران مس، طلا، قلع و انواع سنگ و چوب و روغن

آریایی ها؛ مهاجر یا بومی

گفته می شود قبایل مهاجر آریایی از اوائل هزاره نخست از سمت خاور و آسیای میانه وارد فلات ایران شدند و در ۳ منطقه اسکان یافتند و با ساکنان پیشین که فرمانبردار و مطیع گشته بودند مخلوط شدند:

- ۱- پارت ها: در شمال شرقی
 - ۲- مادها: در غرب؛ آذربایجان و همدان
 - ۳- پارس ها: در جنوب
- دلایل رد این نظریه:

۱- در آریایی بودن کاشی ها و گوتی ها و لولوبی ها جای شکی نیست و اینان در هزاره سوم

ساکن ایران بوده اند.

۲- اوستا بعنوان قدیمی ترین سند بر ساکن بودن آریایی ها در نجد ایران صحه گذاشته می

شود .

۳- در صورت مهاجر بودن آریایی ها بدون شک کار با ساکنان بومی به جنگ می کشید و ساکنین

بومی می توانستند به سادگی از همسایه قدرتمند خود آشور کمک بخواهند.

گفته می شود انسان هموساپینس؛ انسان اندیشمند حدود ۹۰ تا ۱۰۰ هزار سال پیش از آفریقا

خارج شد . نیاکان ما حدود ۲۰ هزار سال پیش در آسیای میانه بوده اند و نزدیک به ۱۹ هزار سال

پیش در نجد ایران ساکن شده اند . اما این تمامی آریایی ها نبوده اند حدود ۱۰ هزار سال پیش با

فرارسیدن عصر یخبندان آن هایی که در آسیای میانه بودند وارد نجد ایران می شوند .

این رخداد در فرگرد یکم وندیداد ثبت شده است . در وندیدا گفته می شود مردمان ایرانی در

ایرانویچ زندگی می کردند ناگهان آب وهوا دچار دگرگونی شد ... پس اهریمن همه تن مرگ بیامد ... و

زمستان دیو آفریده را بر جهان هستی چیرگی بخشید . « این تغییرات آب و هوایی برابر است با پایان

عصر یخبندان حدود ۱۰ هزار سال پیش است . مردم آسیای میانه بسوی جنوب که ایران بود مهاجرت

کردند .

باور هاو عقاید

در هزاره دوم ایرانی ها حکومت های محلی داشتند و کشاورز و دام دار بودند.

این مردم مظاهر آسمانی را می پرستیدند؛ خورشید و ماه و اختران.

هرکدام از این خدایان بنا بر تاثیری که بر زندگی انسان داشتند مورد پرستش قرار می

گرفتند . میترا (مهر، فروغ خورشید) و وارونه (فلک) مقام نخست را داشتند.

میترا خدای شادی و زندگانی بود و وارون؛ فلک؛ خدای تقوی بود که سرنوشت انسان را معین می

کرد مرگ در دست او بود.

این دو خدا که گرداننده امور جهان و انسان بودند دو آفریدگار بر فراز آسمان ها بودند :

-اهورا: اهورا خدای اداره کننده امور کلی جهان در روز بود

دیو: خدای اداره کننده امور کلی جهان در شب بود

جنگ خدایان

با شکل گیری روستا ها و جماعت یک جا نشین که به صلح و ثبات نیاز داشتند اهورا مقام بالاتری

یافت. و دیو مورد توجه جماعات رمة دار شد . اهورا خدای مهر و صلح و دیو خدای قهر و خشم و.

رفته رفته در نزد جماعات کشاورز اهورا جایگاه یگانه ای یافت چون با فرم زندگیشان هم خوان بود .

این اتفاق اوائل هزاره دوم اتفاق افتاد. و چون جماعت کشاورز مورد تاخت وتاز جماعت کوچ نشین

بودند رفته رفته خدایان آن ها منفور و منفورتر شدند. و چون این تجاوزات در شب صورت می گرفت و شب زمان حکمرانی خدای دیو بر جهان بود جنگ تاریکی با روشنایی و جنگ اهورمزدا با اهریمن از این زمان وارد اندیشه ایرانی شد .

جنگ در زمین

جنگ در زمین بر سر آب و مراتع حاصخیز در این دوران خود را بصورت جنگ بین خدایان نشان می داد. جماعت کشاورز از اهورمزدا و جماعت شبان و مهاجر از دیو کمک می خواستند. سرود های ریگ ودا مربوط به این دوره از کشاکش بین بیابان نشین ها و روستا نشینان است . و نفرت ایرانیان از دیو خاطره این جنگ ها در هزاره دوم پیش از میلاد است .

تمدن هند

این کشاکش باعث شد بخشی از آریایی ها راه هند را پیش گیرند . و ثبت جنگ های اینان با اقوام بومی هند در مهابهاراته دیده می شود . بخشی دیگر روانه آناتولی و شام شدند و تمدن های خیتا و آرمینیا و فنیقیه و پلستین را بوجود آوردند و بخشی دیگر از بالکان گذشتند و تمدن های یونانی را بوجود آوردند .

ایران و آریا

بخشی از آریایی ها که در ازبکستان و تاجیکستان و ترکمنستان و افغانستان و ایران کنونی ساکن بودند و نام نژادی آن ها «اَئیریه» بود که بعد ها آریه و آریا شد جمع آن ائیریان و ائیران بود که بعد ها تبدیل شد ایران . نام این قوم بود نه سرزمین. به سرزمین آن ها « زمین ائیریه ها » گفته می شد . بعد از حمله اعراب ایران شد نام سرزمین و ایرانی شد نام مردم و قوم .

دین ایرانی

در اواخر هزاره دوم تمامی خدایان به ایزدان تبدیل شدند که کارگزار آفریدگار جهانند و آفریدگار جهان اهورمزدا نام گرفت . عقیده به روح و زندگی پس از مرگ بعداً وارد اندیشه های ایرانی شد. فروهر ها (ارواح) پس از مرگ به آسمان می رفتند و همراه بهار به زمین باز می گشتند .

سازمان اجتماعی

شغل مردم کشاورزی و دامپروری بود و تجمعات روستایی شان «بوم جگت» نامیده می شد . از تجمع روستا ها دهستان بوجود می آمد «دهیاو» که در هر دهیاو چند دهکده بود (ویس) که ساکنانش از یک تبار بودن (تُهمایه). هر ویس متشکل بود از چند خاندان (مانو)

-رئیس روستا: پدر جماعت (ویس پئیتی)

-اعضا روستا: پور جماعت (ویس پوهر)

-رئیس چند روستا: پدر دهستان (دهیا و پئیتی)

-رئیس اتحادیه های روستایی: کاوی که معادل امیر بود

-متولیان امور دینی: گرهما

-مسئول امور قربانی: اوسیج

-داوران، قضات: کرینها

رئیس اتحادیه روستا رهبر سیاسی و مذهبی بود. که بمرور این پست ارثی شد. دهیا وپیئتی رابط روستا با نیروهای تاثیر گذار بر طبیعت بود.

اساطیر

-نخستین موجودی که آفریدگار خلق کرد «وهومنه» بود؛ نیک اندیشی بود

بعد آسمان و آب و زمین و گیاهان را ساخت.

بعد کیومرث را آفرید؛ گاو مرتن؛ طبیعت میرنده که مثل گیاه از زمین روئید.

از جسم مرده گاو مرتن؛ دو موجود نر و ماده مشی و مشیانه از زمین روئید.

در آغاز بشکل گیاه بودند بعد به هیئت انسان در آمدند. و آفریدگار در آن ها روح دمید نخستین

پدرو مادر بشر.

هوشنگ از فرزندان آدم است که نسل ایرانی از اوست. نخستین پادشاه جهان هموست. از کوه

البرز گذشت و دیوان مازندران را شکست داد. عبور بخشی از اقوام آریایی از راه گرگان به مازندران

و جنگ با مهاجران قبلی که آنجا بودند و دیو پرست بودند.

بعدهمورث است پسر یا برادر هوشنگ. پرستش یزدان و ستایش آذر کار هوشنگ و تهمورث است

بعد جمشید می آید که بر جهان دست می یابد و خود را شاه می نامد غره می شود فره ایزدی از

او می گریزد و از دهاک بیور اسپ براو پیروز می شود.

بنظر می رسد داستان جمشید مربوط است به دورانی قبل از مهاجرت آریاییان به هندو شکست او

از از دهاک یادآور تهاجم نیروهای عیلام به این مناطق است .

پیش دادیان

از آن جا که نخستین وضع کنندگان قانون در جهان فریدون و پسران او هستند این سلسله به پیش

دادیان معروف است .

بعد نوبت به فریدون می رسد که بیور اسپ را شکست می دهد و در البرز به بند می کشد .

فریدون ۳ پسر داشت که جهان را بین اینان تقسیم کرد :

-ایران را به ایرج

-توران را به تور

-غرب را به سلم داد

این داستان بیانگر بهم خوردن اتحاد ۳ قبایل است . که تور سهم ایرج را نمی پذیرد و جنگ ایران و

توران آغاز می شود

با کشته شدن ایرج حکومت به پسرش منوچهر رسید. منوچهر در جنگ با توران شکست خورد و به کوهستان های البرز گریخت و پادشاهی به پسرش نوذر رسید و او نیز در جنگ با توران کشته شد و پسرش زاب پادشاه شد و او نیز در جنگ کشته شد و پسرش گرشاسب آمد که او نیز در جنگ با توران شکست خورد به غاری در کوهستان های البرز پناه برد و به خوابی طولانی فرو رفت . فریدون سلطه عیلامی ها را برچید اما جانشینان او در ادامه کار شکست خوردند و باز تاب این شکست در اساطیر کشته شدن ۳ پسر فریدون و بخواب رفتن طولانی گرشاسب است .

شاهان پیشدادی

-کیومرث-هوشنگ-تهمورث-جمشید-ضحاک-فریدون-ایرج-منوچهر-نوذر-زو-گرشاسب

کیانیان

پادشاهی بعد از گرشاسب به کیقباد می رسد که گفته می شود از نوادگان منوچهر پسر ایرج است .

برای پیروزی در این برهه تاریخ باید بزرگترین قهرمان اساطیری خلق شود و این کسی نیست جز رستم که نامش «روشت تهمه» است بمعنای تخمه نور که از نوادگان گرشاسب است .

رستم تورانیان را شکست داد و کیقباد را به شاهی نشاند . این پیروزی باز تاب نخستین تلاش ایرانیان برای تشکیل یک اتحادیه سراسری است و پیروزی در جنگ با دشمنان خود است .

بعد از کیقباد پادشاهی به کیکاووس رسید که در جنگ با دیوان اسیر شد و رستم او را از بند دیوان رهانید و بار دیگر کیکاوس فریب دیوان را خورد و فکر پرواز به سرش افتاد و سال های بسیار در جنگل های کوهستان های البرز سرگردان بود و بعد پسرش کیخسرو به شاهی رسد که او چون پدر جان بر سر پرواز درآسمان ها گذاشت .

این دوران از اساطیر مصادف است با دومین تلاش ایرانیان برای تشکیل یک اتحادیه سراسری و شکل دهی به یک دولت قدرتمند و فراگیر، که فرجام نهایی آن شکست بود.

بعد از کیخسرو نوبت پادشاهی به لهراسب می رسد که از نوادگان نوذر است . که در باختیه زندگی می کند (تاجیکستان کنونی و شرق افغانستان و غرب ازبکستان). لهراسب در آبادانی جهان و عدل و داد کوشید . و در کهن سالی پادشاهی را به پسر خود گشتاسب سپرد. در این زمان زردشت ظهور کرد .

گشتاسب دو برادر بنام های جاماسب و فرشوشتر داشت که در ترویج دین زردشت کوشیدند.

گشتاسب در جنگ با توران شکست خورد . متواری شد و پدرش لهراسب کشته شد . و پادشاهی به اسفندیار رسید . اسفندیار از دو سوی در جنگ بود با تورانیان و سپاهیان کیخسرو . و در جنگ با کیخسرو کشته شد . و بهمن پسرش به قدرت رسید .

شاهان کیانی

کیقباد-کیکائوس-کیخسرو-گشتاسب-بهمن-همای داراب-دارا- اسکندر

یک نکته

انسان ها اسطوره ها را خلق می کنند تا گذشته خود را بیاد بیاورند . گذشته ای که در زمانی بوقوع پیوسته است که بشر هنوز به ثبت وقایع نرسیده است . پس نام ها و مکان های واقعی با نام ها و مکان های افسانه ای در هم می آمیزند و رخ داده ها شکلی ویژه می گیرند.

خلاصه کنیم

جمشید در هزاره دوم در شرق فلات ایران با ایجاد یک اتحادیه نیرومند از قبایل تشکیل سلطنت دادو کمی بعد قلمروش را به شمال و غرب گسترش دادو بناچار با دولت قدرتمند عیلام همسایه شد . وکار به در گیری کشید و در این جدال عیلام پیروز شد و سلطنت نو پای جمشید فرو پاشید . ایرانیان از این نیروی ویرانگر درخاطره قومی شان از ارزدهای هزار اسپ یاد می کنند (ارزدهاک بیور اسپ). این نفرت ایرانیان را باید در شدت کشتار و ویرانی این تهاجم دید .

در روزگار بعد اتحادیه نیرومندی برهبری فریدون بوجود می آیدو بر ضد سلطه عیلام برمی خیزد و با آزاد سازی مناق سلطنتی تشکیل می دهند و سعی می کنند قلمرو خودرا در شرق گسترش دهد . داستان جنگ های رستم در زمان کیکائوس یادآور این تلاش هاست .

این تلاش ها تا اوائل هزاره اول ادامه می یابد و در این زمان امپراطوری قدرتمند آشور وارد صحنه تاریخ می شود .

قبایل ایرانی در بدایت تاریخ

گوتی ها

گوتی ها نخستین قبیله شناخته شده ایرانی هستند که در هزاره سوم پیش از میلاد در غرب؛ کردستان کنونی؛ ایران زندگی می کردند. با تمدنی خاص که خدایشان آناهیتا بود و تشکیلات سیاسی و نظامی نیرومندی داشتند.

از معدود سند هایی که می توان رد پای آن ها را در تاریخ دید مربوط است به جنگی میان آن ها و متجاوزین اکادی در حوالی سال های ۲۲۱ پ م . که در این جنگ گوتی ها موفق می شوند « نارام سن کادی» را بکشند و نیپور پایتخت مقدس سومر را به تصرف خود در آورند. از سنگ نوشته ای در سده های بعد از شاهان سومری معلوم می شود که گوتی ها نظام بهره کشی مذهبی و برده داری آن ها را بهم زده بودند. بنظر می رسد که گوتی ها نیاکان کرد های کنونی باشند.

لولوبی ها

قبایل لولوبی ساکن غرب ایران بودن و در کرمانشاه کنونی می زیستند. لولوبی بمعنای احتمالی کوه نشین نامی است که اکدی ها به مردم این ناحیه از ایران داده اند. که در پایان هزاره سوم خراج گذار دولت اکد بوده اند.

در کتیبه ای که از یکی از شاهان لولوبی در در سر پل زهاب باقی است نشان می دهد که در حوالی ۲۲۰۰ پ.م. لولوبی ها پادشاهی بنام «انوبانی نی» داشته اند که ۹ امیر شکست خورده در زیر پایش قرار دارند. و این نشان می دهد که در حوالی سال های ۲۲۰۰ پ.م. اینان در این منطقه حکومتی پادشاهی داشته اند.

قبایل پالا هوتویی ها

در اسناد عیلامی از پالا هوتویی ها که مرز های عیلام را مورد تعرض قرار می دادند که در همین منطقه زندگی می کردند نام برده می شود . اینان و لولوبی ها نیاکان لر های کنونی اند که در هزاره سوم نخستین حکومت های پادشاهی ایرانی را سازمان داده اند. این حکومت های محلی بعد ها توسط کاشی ها که از شمال آمدند برچیده شدند.

قبایل الی پی

در همین مطقه در سده های بعد کشور الی پی بوجود آمد که هم مرز با دولت عیلام بود . اینان نخستین حکومت های ایرانی هستند که ما از خلال اسناد اکدی و عیلامی به وجود آن ها پی می بریم .

قبایل کاشی

در هزاره سوم پ.م در نواحی قزوین تا کاشان می زیستند. خدای آن ها «سوریاش» بود که قدیمی ترین خدای آریایی ها بود. یونانی ها به آنها کاسپی می گفتند. و دریای مازندران کاسپین از همین نام گرفته شده است.

اینان مدام مورد هجوم پادشاهان بین النهرین بودند. تا این که در اوایل هزاره دوم ۱۷۴۱ پ.م. گانداش پادشاه کاشی ها به کلدانی ها شکست سختی داد و شهر دینی نیپور را متصرف شد. در سال ۱۵۹۵ پ.م. اقوام آریای خیتا که در ترکیه کنونی ساکن بودند به میان رودان حمله کردند و سلسله حمورابی را منقرض کردند. دودهه بعد پادشاه کاشی ملقب به «آگوم دوم» به خیتایی ها حمله کرد و بابل را تسخیر کرد و دولت بزرگ کاشی را تشکیل داد که حدود ۴ سده پابرجا بود. کاشی ها از نظر دینی اهل مدارا بودند و برای خدایان شان معبد و مجسمه نمی ساختند در اواخر سده ۱۲ پ.م. با حمله عیلامی ها به میان رودان سلطه کاشی ها در این منطقه از بین رفت.

تمدن عیلام در خوزستان

در سنگ نوشته داریوش از عیلامی ها بنام قوم خوجیه و خوجی یاد می شود و خوجی ها را در زمان ساسانیان خوزی و سرزمین شان را خوزستان می گفتند. خوزی ها آریایی نبودند و از مردمان بومی همین منطقه بودند. در کنار آن ها جماعت آریایی نیز می زیستند

منطقه انشان و پارسوماناش در قلمرو دولت عیلام بوده است و این می رساند که خوزستان خاص اقوام خوزی نبوده است. در شوشتر هم پالا هیتوپ ها بودند که امیران نیمه خود مختار آریایی آن ها را اداره می کردند.

عیلامی ها مردمی کشاورز و تجارت پیشه بودند و شوش پایتخت آن ها بود. خط آن ها تصویری بود که بعد ها خط میخی را از میان رودان اقتباس کردند. شهر چغازنبیل یکی از مراکز دینی آن ها بود که نشان از هنر معماری آن ها دارد. از نظر صنعت پارچه و لباس در دنیای آن روزگار بی نظیر بودند

دین شان شبیه مردم میان رودان بود و شاهان شان پیامبر شاه بودند. خدایان شان خشن و خونریز بودند و این ها برای خدایان شان انسان ها را که اسیران بودند قربانی می کردند. از اسباب و اثاثیه که با مردگان دفن شده است می توان فهمید بدنای بعد از مرگ باور داشته اند.

علت جنگ ها

عیلامی ها بر جاده بازرگانی شرق تسلط داشتند و دولت های میان رودان؛ اکد و سومر و آشور از این جاده سهمی می خواستند

در سال ۲۲۰۰ پ.م. سارگون دوم اکادی شوش را فتح و عیلام را دست نشین خود کرد. مدتی بعد

عیلامی ها استقلال خود را باز یافتند و منطقه نفوذ خود را گسترش دادند تا به هیرکانیه؛ گرگان رسیدند. بخشی از میان رودان را هم گرفتند.

در اواخر سده ۱۶ پ.م نفوذ عیلام به میان رودان توسط کاشی ها که بابل را گرفته بودند محدود شد.

در سال ۱۱۷۵ «شوتروک نا هونته» پادشاه عیلام کاشی ها را شکست داد و بابل را از آن خود کرد. معابد بابل را ویران کرد و مجسمه مردوخ و دیگر خدایان بابلی را به شوش برد و به خدای بزرگ عیلام تقدیم کرد. یک نکته

در این روزگاران پادشاهان، پیامبر - شاه و یا شاه - خدایند و جنگ ها همگی صبغه مذهبی دارند، جهاد و گسترش دین خدایی که مدعی جهانگیر شدن است. در واقع برای ایجاد یک امپراطوری مذهب در خدمت این توسعه طلبی قرار می گیرد تا توجیه گر جنگی باشد که جنگی امپریالیستی و استعماری است. حتی در روزگاری که کوروش بابل را فتح می کند، این مردوخ خدای بابل است که کوروش را فرا می خواند تا نبونید را از قدرت براند و مردوخ به معبد خود باز گردد. **بر آمدن آشور**

در حوالی سال های ۱۱۴۰ پ.م. «نبو خد نصر اول» بعنوان رهبر بابلی ها برخاست و عیلامی ها را از بابل راند به شوش رفت و مردوخ خدایشان را به بابل باز گرداند. و در غرب آشور با عیلام همسایه شد

افول عیلام

این همسایگی و رقابت برای توسعه امپراطوری بزودی بایدوارد عرصه عملی می شد و کار به جنگ و جدال می کشید. عیلام در سال ۶۹۰ پ.م. به کمک شورش بابل بر علیه آشور رفت و در این جنگ «سنحاریب» پادشاه آشور پیروز شد و شوش را تسخیر کرد و شاهی را در آنجا گمارد. با مرگ سنحاریب «تب هومبان» در شوش به قدرت رسید. و در جنگ آشور بنی پال با برادرش جانب برادرش را گرفت. شکست خورد و شوش بار دیگر به شاهی دست نشانده آشور سپرده شد. در سال ۶۴۰ پ.م. در شورش دیگری عیلام جانب برادر آشور بنی پال را گرفت. و این بار هم عیلام شکست خورد. شوش در آتش سوخت و گورستان های عیلام توسط سپاهیان پیروز شخم زده شد و دولت عیلام برای همیشه از صحنه تاریخ پاک شد.

قبایل اندرا پاتیان و آترو پاتیان

اندرا و آترو هر دو از ایزد های آریایی بودند و پاتیان هم بمعنای پرستنده است؛ پرستنده گان اندرا و آذر.

اینان حکومت های محلی بودند که در هزاره اول پ.م. در آذربایجان زندگی می کردند. نام کشورشان «مان نا» بود که از غرب با اورا اتور (ارمنیه) و در جنوب با آشور همسایه بودند. آذربایجان از سپیده دم تاریخ محل زندگی ایرانیان آریایی بوده است .

شاهان ماننایی بزودی تحت قیمومت پادشاهان قدرتمند آشور قرار گرفتند. در سال ۷۱۶ ایران زو در گذشت و پسرش آزا در ماننا به قدرت رسید. امیران محلی بر او شوریدند و با کشتن او و به قدرت رسیدن بغ داته ماننا از زیر یوغ آشور بیرون آمدند .

پسر آزا از سارگون دوم کمک خواست و سارگون به ماننا لشکر کشید و همه را بکشت . ماننایی ها تمدنی غنی داشتند بعد ها مغان آذربایجان از همین جا برخاستند و هنگام تشکیل دولت ماد با حفظ سلطنت خود مختارشان یکی از شش قبیله ای بودند که به اتحادیه ماد پیوستند.

مغ ها و زردشت

از آن جا که ماننایی ها با سواد بودند و تمدن پیشرفته تری نسبت به مادها داشتند و نخستین کسانی بودند که قادر بودند متن اوستا را تلاوت کنند به متولیان دین زردشت تبدیل شدند و حتی مدعی شدند زردشت در منطقه آن ها بدنیا آمده است و علت آن که یونانی ها از دین زردشت بعنوان دین مغان و از زردشت بعنوان مغ یاد می کنند متولی بودن مغان آذربایجان نسبت به حراست و گسترش دین زردشت بوده است .

فصل دوم

بر آمدن ماد ها

وضع اتحادیه قبال ماد

در پایان سده هشتم ق.م بخش بزرگی از ماد مرکزی (بخش بالای دره قزل اوزن و ناحیه همدان تا قزوین کنونی) را آشوریان جزء پادشاهی خود ساخته بودند. و به چند ایالت تقسیم کرده بودند:

۱-زاموا (شمال سلیمانیه)

۲-پارسوا (بالای دیاله)

۳-کیشه زو

۴-مادای (مسیر قزل اوزن - منطقه پادشاهی دیائوکو)

۵-ساپاردا (جنوب خط زنجان تا قزوین)

۶-خارخار (غرب همدان)

۷-آراین (کرکوک)

۸-بیت همیان (باختر کرمانشاه)

در سه ایالت وضعیت آشوریان استوار بود و در بقیه مناطق با زور سلاح و دژهای نظامی که توسط سوری ها و فلسطینی ها و بابلی ها مسکون گشته بود خراج می گرفتند.

در جنوب این نواحی پادشاهی نیمه مستقل آلی - پی بود. و در شرق سرزمین اتحاد قبایل ماد بود که آشوریان به آن آریاهای شرق می گفتند.

ضرورت اتحاد قبایل

مادها در همسایگی دو دولت قدرتمند آشور و اوراتور بودند.

هجوم مداوم آشور که با قتل، غارت و آتش زدن خانه ها و آدم ها روبرو بود راهی برای بقاء جز اتحاد قبایل باقی نمی گذاشت.

در اوائل هزاره پ.م. در میان رودان دولت سامی نژاد آشور بر سر کار بود. که برای غارت و گرفتن برده به همدان و آذربایجان مدام لشکر کشی می کرد. در این زمان بیشتر این مناطق خراج گذار دولت آشور بودند

در بین سال های ۹۱۰-۸۹۰ چند حمله و غارت و گرفتن برده به سرزمین لولوبی ها گزارش شده است.

در دهه های بعد ۸۲۰-۸۳۰ این حملات ادامه دارد

در حملات سال های ۸۲۱-۸۲۰ تعداد ۶۰۰۰ کشته و ۱۲۰۰۰ اسیر و در حمله دیگر ۲۳۰۰ کشته و ۱۴۰

اسیر و باز در حمله دیگر ۱۰۷۰ کشته و تعداد بسیاری اسیر سیاهه تمام نا شدنی این حملات است . دیوکا شش قبیله ماد را متحد کرد تا در برابر دولت آشور و اوراتور و قبایلی که از سوی خاور به آن‌ها حمله می‌کردند، بایستند.

یک تصویر

برای آن که پی به میزان توحش شاهان آشور ببریم کافی است نگاهی بکنیم به نگاره هایی که در معابد و کاخ هایشان از چگونگی برخورد شان با اسیران برجای گذاشته اند :

دست و پای اسیران را می بریدند یا در زیر آفتاب رها می کردند یا به زنجیر می کشیدند و یا به نیزه می کردند . پدر در کنار پسر .

آتش زدن دسته جمعی بچه ها در برابر چشمان پدر و مادر و برعکس

صف بلند اسیران زن و دختر در حالی که لباس های شان از جلو دریده شده است که نشانه تجاوز به آن هاست .

صف بلند اسیران با غل و زنجیر تا به آشور برده شوند و به خدای آشور تقدیم شوند .

دیا ئو کو

در سال های ۷۶۰ پ. م. در حالی که آشور سرگرم جنگ با آرمینیه بود . دیا ئو کو قبایل نزدیک را متحد کرد و هگمتانه را مرکز خود ساخت . این اتحادیه شامل ۶ قبیله بود:

۱-مادها

۲-قبایل الی پی

۳-کشورمان نا

۴-آریا زنتان

۵-پارتکانان

۶سکه های اشکود

نام پدر او فرور تیش بود که از بزرگان قبایل ماد بود .

دیا ئو کو با همسایه شمالی اش که در غرب آذربایجان کنونی بود و «دولت مان نا» نام داشت متحد

شد .

در سال ۷۴۴ پ. م. آشور به قلمرو آرمینیه لشکر کشید و سرزمین های جنوبی دریاچه وان را به تصرف در آورد . پس به مان نا لشکر کشید و ایران زو؛ پادشاه مان نا از در اطاعت در آمد بعد به سرزمین پارس ها حمله کرد ؛ کردستان جنوبی . و آنجا را ویران کرد . و به ماد حمله کرد .

بهانه چه بود

رویه داستان گسترش منطقه نفوذ خدایشان بود . بواقع جنگ ها در این دوران جهاد به حساب می آمدند . بهمین خاطر در منطقه اشغال شده معبدی برای خدای شان ساخته می شد اما علت اصلی

دو چیز بود :

۱- غارت و گرفتن خراج

۲- گرفتن برده

این حملات ۳ سال بعد و یک سال بعد تکرار شد .

دیائوکو در صدد اتحاد با شاه آرمینیه برآمد . سارگون دوم در سال ۷۱۵ پ.م. به ماد حمله کرد تا از اتحاد ماد و آرمینیه جلوگیری کند . دیائوکو شکست خورد و به اسارت درآمد و به سوریه تبعید شد .

این حملات در سال های بعد تکرار شد اما سارگون نتوانست ماد را جزئی از آشور کند . علت حملات مداوم آشور را باید در مقاومت ماد برای استقلال دید .

در این زمان سارگون دوم سرزمین مان نا را از آن خود کرده بود و نیمه غربی آذربایجان را در اشغال خود داشت . سیاست آشور بر کوچاندن اجباری مردم و پر کردن این مناطق از اقوام دیگر بود

فرورتیش

بعد از دیائوکو پسرش فرورتیش به حکومت رسید در همین زمان ال پی ها ؛ لر ها ؛ به ماد ها پیوستند

کشته شدن سارگون

سارگون برای بهم زدن این اتحاد در سال ۷۰۵ به ماد لشکر کشید و کشته شد . سنحاریب جانشین سارگون شد . و به این بهانه که مرگ پدرش بخاطر نارضایتی آشور خدایشان از پدرش بوده است از حمله به ماد سر باز زد و دولت ماد تثبیت شد .

بحران قدرت در آشور

سنحاریب به الی پی متحد ماد ها لشکر کشید اما اتحاد الی پی با عیلام باعث شد سنحاریب در این حمله موفق نباشد و بخاطر شورش در بابل مجبور به بازگشت شد و در سال ۶۸۰ در معبد ترور شد و جنگ قدرت بین سه پسرش در گرفت.

واسرحدون بر دو برادرش پیروز شد . این تحولات و تحولات دیگر از جمله آمدن سکه ها از قفقاز به اطراف دریاچه وان و اتحاد آن ها با دولت ارمنیه و بعد اتحاد سنحاریب با این دو باعث شد که سرزمین ماد دوران آرامشی داشته باشد و نیروی خود را روی اتحاد با دیگر قبایل متمرکز کند .

خشتیه

دیائوکو ۵۳ سال سلطنت کرد و فرورتیش ۲۲ سال که در حمله به نینوا پایتخت آشور کشته شد و هوخشتره در سال ۶۷۸ به قدرت رسید و در این سال خشتیه تاج گذار کرد و خود را شاه خواند . ۵ سال کافی بود تا خشتیه امیران و قبایل دور و نزدیک را متحد خود کند سکه ها و مان نا ها و اشکود ها به این اتحاد پیوستند.

حرکت برای آزاد سازی

در سال ۶۷۳ خشتیه برای آزاد سازی مناطق اشغالی پا به رکاب شد مناطق غرب ایران یکسر آزاد شد و شاه آشور جرئت نکرد پا بمیدان جنگ بگذارد .

در همین زمان آشور با قیام و فرار بردگان به ماد و آناتولی روبرو شد و سر پیچی اقوام به زور کوچ داده نیز آغاز شد .

صلح با آشور

اسرحدون پیشنهاد آشتی داد و خشتیه به این شرط پذیرفت که آشور استقلال ماد را برسمیت بشناسد. و آشور پذیرفت و خشتیه از کدخدای کار کاشی در سنگ نوشته های آشور به رهبر اتحادیه ماد تبدیل شد.

آشور بنی پال

صلح با ماد به اسرحدون فرصت داد تا شورش های شام و فلسطین و اسرائیل را سرکوب کند. در راه مصر بود که در گذشت و پسرش آشور بنی پال به جایش نشست .

آشور بنی پال در گیر و دار جنگ با عیلام و شورشیان مان نا و شورش سومر و کله بود و خشتیه فرصت یافت تا وضعیت خود را تحکیم کند . در همین زمان گوم مریان و اشکود ها به اتحادیه متحد قبایل ماد پیوستند .

۴-هوخشتره

هوخشتره نخست سکه های مزاحم را سرکوب و مهار کرد و سلطنت را متمرکز کرد و مناطق پارس و کرنا و سیستان و خوزستان به او پیوستند و دولت واحد بوجود آمد .

تصرف آشور

قدرت آشور مولفه چند امر بود:

-سازمان منضبط نظامی با جنگ افزار های پیشرفته

-وحشت ؛نسبت به خشونت که اعمال می کردند

-دستگاه جاسوسی پیشرفته

-وتوان مالی فوقالعاده ناشی از غارت مداوم سایر ملل

نقاط ضعف آشور

در کنار این نقاط قوت نقاط ضعفی هم بود:

-نبود یگانگی سیاسی در مرکز قدرت؛بخاطر اقوام و ادیان مختلف

- نبود ثبات سیاسی:بخاطر آن که اقوام مختلف مدام برای استقلال تلاش می کردند
 - گرفتن مالیات های سنگین توام با خشونت
 - کوچاندن اجباری اقوام
 - بنده کردن ملل اسیر
 - توازن بین نقاط قوت و ضعف بستگی به دو امر داشت :
 - فروریختن دیوار ترس
 - شکستن اتوریته سیاسی در داخل و خارج
 - پیش روی های دولت ماد و آزادسازی مناطق اشغالی دیوارهای ترس را تکان های شدیدی داد.
 - افول قدرت سیاسی از داخل آغاز شده بود .
 - آشور بنی پال در سال ۶۳۳ در گذشت .پسرش با یک جنگ مرگبار خانوادگی به قدرت رسید .
 - ۴ سال بعد با کودتایی بر کنار شد .و او نیز با یک مدعی خاندانی روبرو شد و مجبور شد از یک افسر کلدانی بنام نبوپولاصر کمک بخواهد و او را پادشاه بابل کند. کمی بعد سین شوم لی شر کشته شد و پادشاه بابل از حکم پادشاه جدید سرباز زد و بطرف اتحاد با هوخشتره رفت.
 - در سال های ۶۱۶-۶۱۵ جنگ ادامه داشت و آشور شکست خورد در همین زمان هوخشتره از تنگه جلولا گذشت و شهر مقدس آشور را به تصرف درآورد . بعداز این پیروزی هوخشتره دخترش امتیس را به پسر پادشاه بابل داد و پادشاه آینده نبوخذ نصر با غ های معلق بابل یکی از عجایب هفتگانه را برای او ساخت .
 - شاه آشور سین شار ایشکون در پایتخت نظامی اش نینوا سنگر گرفت و سال بعد هوخشتره به آنجا لشکر کشید .محاصره طول کشید و در آخر شهر سقوط کرد و امپراطوری آشور به بایگانی تاریخ سپرده شد.
 - از بازماندگان آشور ؛آشور اوبال لیت به مصر پناه برد و تقاضای کمک کرد. د راواخر تابستان سال۶۱۰.پ.م. دو سپاه ماد و بابل بهم پیوستند وروانه حران شدند . حران را به تصرف در آوردند .
- ۳ نکته مهم**
- ۱- ماهیت این جنگ ها دفاعی بود . و درست آن بود تا درآوردن چشم فتنه جنگ را ادامه دهند که دادند و آشور متجاوز و خونریز را از صحنه تاریخ پاک کردند.
 - ۲-برخورد سپاه ماد با ملل مغلوب به هیچ وجه قابل قیاس با برخورد آشور با سرزمین های فتح شده نبود . نه قتل و نه غارت و نه سوزاندن شهر ها .و این مدیون تعالیم آشورزدشت بود .
 - ۳-سپاه ماد کسی را بعنوان برده راهی ماد نکرد و بردگان و اقوام بزور کوچ داده شده را آزاد کرد . این برخورد بدان علت بود که ماد هنوز وارد دوران برده داری نشده بود . و کار برده ها بیشتر در حد برده گی خانگی مطرح بود .

تصرف کشور آرمینیه

آشور اوبالیت بازمانده حکومت آشور از آرمینیه (یا اورارتو یا آرات) کمک خواست و شاه آرمینیه سپاهی به کمک او فرستاد و این یعنی اعلام جنگ با مادها .
هوخشتره به آن دیار لشگر کشید و حکومت آن را برانداخت و آن جا را بیک امیر نشین تابع ایران تبدیل کرد .

از آن سو نبوخذ نصر در گیر و دارجنگ با مصر و قبایل عربستان و کشور کوچک یهودا بود.

جنگ با لیدی

در این زمان مادها به ابرقدرت منطقه تبدیل شده بودند و لیدیه احساس خطر می کرد و به تحرکاتی دست می زد . هوخشتره به آن جا لشگر کشید و لیدیان را در شرق آنکارا شکست سختی داد.

خرداد ۵۸۵ پ.م. بود که جنگ با خورشید گرفتگی همزمان شدو باعث شد جنگ متوقف شودوکار به صلح کشید و مرز ایران رود هالیس شد؛ قزل ایرماق کنونی.

در آن روزگار بر این باور بودند که کسوف نشانه پیروزی دیوان ظلمت است بر خدای نور، و جهان به زودی به آخر خواهد رسید.

اصلاحات هوخشتره

-بکار گیری هنر معماری آشور و تمدن ماننایی در ساختن شهر هگمتانه

-سازماندهی یک ارتش منظم با لباس متحدالشکل

-سازماندهی خبر گیران و خبر رسانان

-برقراری نظامی نیمه فدرال از شاهان محلی

-ضرب و رواج سکه طلا و نقره برای مبادله

-تدوین اوستا

ضرورت دینی واحد

تداوم حکومت در یک محدوده جغرافیایی وسیع با اقوام و ملل گوناگون نیازمند ریسمانی است که اقوام مختلف را بهم وصل کند این ریسمان در آن روزگار وحدت دینی بود . همان کاری که دولت آشور در پی آن بود .

تعالیم زردشت که تا آن روزگار در بین اقوام ایرانی رسوخ کرده بود باید بکار گرفته می شد . نخستین کار جمع آوری و تدوین اصول برخاسته ازآموزه های زردشت بود .

این کار بعهده مغان گذاشته شد که در آذربایجان می زیستند و بر خاسته از تمدن مان نایی بودند و از آن جایی که با سواد بودند و نخستین مفسران و قاریان آموزه های زردشت بودند ضمن انتساب

زردشت به خود، خود را متولیان این آموزه ها هم می دانستند .

نوشته ها بصورت محفوظاتی بود که در سینه مومنین بود. داستان های حماسی و اساطیری نیز در این تدوین دخیل داده شد. بخاطر آن که شاهنشاهی مادنیازمند ایدئولوژی بود که بتواند مظهر هویت ملی هم باشد . وحدت امپراطوری بر این پایه شکل بگیرد.

متولیان دین

از همین تاریخ تدوین کنندگان تعالیم زردشت به متولیان دین تبدیل شدند و توضیح و تفسیر دین بیک حرفه تبدیل شد و در سلسله مراتب اجتماعی جایگاه مشخصی یافت .

یک نکته مهم: برده داری

در تعالیم آشو زردشت و حاشیه ها و تفسیر هایی که به آن اضافه شده است سخنی از برده داری و آئین آن و چگونگی برخورد با برده ها نیست . در حالی که در کتب دیگر ادیان در مورد برخورد شفق آمیز با برده ها سخن بسیار است .

آیا این بر می گردد به آموزه های زردشت و این که او بر این باور نبود که نمی شود مراتب انسانی را آن قدر پائین آورد که بشود چون یک شئی یا یک حیوان آن را خرید و فروش کرد و یا این که در روزگاری که این آموزه ها تدوین می شد قبایل آریایی در حال گذار به یک جامعه طبقاتی و طبیعتاً برده داری نبودند .

۵- اشتیاق ؛ آخرین پادشاه

در سال ۵۸۵ پ.م. هوخشتره مرد و پسرش جانشین او شد . و ۲۹ سال حکومت کرد . اتفاق مهمی در زمان او نمی افتد جز آن که طبق روایت گزنفون ارمنستان شورش می کند و کورش فرمانده سپاه ماد آن را سرکوب می کند .

پس علت اضمحلال چه بود ؟

گذار اتحادیه قبایل به دولت و شکل گیری طبقات ساز و کار خاصی داشت و این ساز و کار از طریق جنگ های امپریالیستی اداره می شد . گرفتن سرزمین های جدید و به تبع آن باج و خراج و غارت گنجینه های تلنبار شده و در راس آن ها برده ؛ چه برای کار و چه برای فروش .

حکومت ۲۹ ساله آخرین پادشاه ماد در این عرصه ها حرکت نمی کرد تنها بار سنگین هزینه های ارتش و دستگاه دیوانی بود که بر دوش مالیات دهندگان بود . پس نارضایتی در دو عرصه قوت می گرفت ؛ در میان اشراف حکومتی و در میان پائینی ها .

بن بست اقتصادی، بن بست سیاسی را بدنبال داشت و کلید این گشایش باید در بیرون اشرافیت ماد جستجو می شد و بزودی پیدا شد .

قبایل پارس

گذار قبایل از اتحادیه قبایل به دولت دوشادوش هم در سه منطقه از نجد ایران آماده شد اما گذار یکی سد گذار دیگری می شد پس باید شرایط سیاسی و اقتصادی آماده می شد تا میوه رسیده از درخت تکامل اجتماعی بر داشته شود.

دولت ماد به پایان خود رسیده بود و باید این رسالت بر شانه های کسی دیگر به انجام می رسید و قرعه بنام رهبران قبایل پارس افتاد که در در دامنه کوه های بختیاری زندگی می کردند. و از بومیان آن منطقه بودند .

در اوایل هزاره اول پارس ها در دو منطقه حکومت محلی داشتند :

۱- پاسارگاد

۲- انشان؛ حوالی شوشتر

که هر دو خراج گذار عیلام بودند. نامدار ترین رئیس این اتحادیه در سده هفتم «چیش پیش دوم» بود که پسر کوروش پسر کمبوجیه پسر چیش پیش و پسر هخامنش بود . هخامنش بزرگ خود در سده نهم می زیست .

در سال ۶۴۰ آشور عیلام را برانداخت و عیلام تحت تصرف چیش پیش قرار گرفت . گفته می شود در حمله آشور به عیلام بین پارسیان و آشوریان اتحادی پنهانی بسته شده بود .

چیش پیش ۲ پسر داشت:

۱- کوروش

۲- آریا منه

کوروش سوم یا کوروش بزرگ از نوادگان این کوروش است و داریوش بزرگ از نوادگان آریا منه است .

کوروش در شوش بود و آریا منه در پاسارگاد .

در اواخر سده هفتم کوروش قدرت را در سراسر پارس قبضه کرد و آریا منه را از قدرت راند . اتفاقی که برای گذار قبایل ضروری بود و در دیگر مناطق نیز می افتاد. نخست یگانگی کامل در قبایل خودی و بعد حرکت بسوی فتح سرزمین های دیگر .

با فروپاشی آشور پارس جزء امیر نشین های ماد در آمد . و کمبوجیه دوم دختر آشتیاگ را بنام ماندانا بزنی گرفت.

با مرگ کمبوجیه دوم کوروش سوم یا کوروش کبیر بعدی به قدرت رسید . کوروش از دادن باج به ماد سر باز زد و در سال ۵۵۳ پ.م. جنگ در گرفت و ۳ سال طول کشید و در سال ۵۵۰ پ.م. پیروزی کوروش

خاتمه یافت .دولت ماد پایان یافت

شاهان ماد: ۱-دیائوکو، ۲-فرورتیش، ۳-خشتريتى، ۴-کیاکسار ، هوخشتره، ۵-آستیاک؛

ایشتوویگو

سازمان اجتماعی مادها:

سازمان عشیرتی در حال پاشیدگی بود. توسعه دامداری و زراعت و فتح سرزمینهای دیگر و جهانگشایی سبب می شود مردم بسیاری به بردگی در آیند و موجبات کار بردگان فراهم شود. درواقع گذار جوامع نخستین به فرماسیون برده داری بود.

فصل سوم

هخامنشیان

کوروش در طی سه سال از طریق جنگ و دیپلماسی آشور و ارمنستان و کاپا دوکیه و قبیله‌های فلات کوهستانی ایران را به تصرف درآورد.

این دوره، دوران پیدایش و تأسیس دولت در ایران است. گذار اتحادیه قبایل به دولت تفکیک جامعه به طبقات گوناگون بارزتر شد، بردگان به علت جنگ افزایش یافتند سازمان ارتش به سواره نظام و پیاده نظام ارتقا یافت.

فتح لیدیه

با منقرض شدن حکومت ماد کروزوس پادشاه لیدیه؛ ترکیه کنونی؛ فرصت را مناسب دید تا سرزمین‌های از دست رفته در زمان هوخشتره را به چنگ آورد. با فرستاده هدایایی برای معبد آپولون خدای یونانیان رخصت جنگ خواست و رخصت گرفت. پس دست اندازی به کت پتوکه آغاز شد تا کوروش را به جنگ وادار کند سال ۵۴۷ پ.م.

در این زمان کوروش در شرق فلات ایران درجنگ با امیران محلی برای به اطاعت در آوردن آن‌ها بود. بلاخره جنگ بین کوروش و لیدیه آغاز شد و دو سپاه در در پت پتوکه؛ جنوب غربی آنکارا؛ بهم رسیدند و کروزوس بر خلاف پیش‌گویی آپولون شکست سختی خورد و به ساردیس گریخت، بدان امید که از مصر و اسپارت برای او کمک برسد و دو هفته مقاومت کرد و بعد سارد سقوط کرد ۵۴۵ پ.م.

کروزوس بعد از این شکست تصمیم گرفت خودش را در آتش بسوزاند که کوروش ممانعت کرد و او را بخشید. و با خود بعنوان مشاور به ایران برد. و لیدیه را به «هار پاگه» از فرماندهان سپاه اشتیاگ سپرد.

دونکته

۱- برخورد کوروش با اشتیاگ پادشاه ماد و کروزوس پادشاه لیدیه در آن روزگار و حتی روزگار بعد نشان می‌دهد که ما با یک فرمانده بزرگ روبرو نیستیم با انسانی بزرگ در کالیبری جهانی روبروئیم. کافی است نگاهی بکنیم به نگاره‌هایی که پادشاهان آشور بر کاخ‌ها و معابد خود نگاشته‌اند و ببینیم در آن روزگار پادشاهان فاتح با اسران خود چه می‌کرده‌اند، آن وقت به بزرگی برخورد کوروش با بزرگان ملل مغلوب پی می‌بریم.

۲- نکته دوم ماهیت جنگ‌های آنروزگار و ماهیت جنگ‌های کوروش و مادهاست. جنگ‌ها در آن روزگار از چهار قسم بیرون نبودند:

-جنگ های دفاعی

-جنگ های آزادیبخش

-جنگ های تمدنی

-جنگ های استعماری -امپریالیستی

جنگ های تمدن های پیشرفته آن روزگار مثل سومری ها و اکدی ها و آشوری ها جنگ های استعماری -امپریالیستی بود . برای غارت ،گرفتن برده و گرفتن باج و خراج بود .

اما جنگ های هوشنتره بر علیه امپراطوری برده دار آشور هم دفاعی بود و هم رهائیبخش. باید آن قدر جلو می رفتند تا چشم فتنه را کور کنند . در این جنگ ها عمق استراتژیک مهم بود . یعنی رسیدن بجایی که دیگر دشمن قادر نباشد تعرض کند .

این جنگ ها جنگ های تمدنی هم بودند . در همین جنگ کوروش با لیدیه درهای امپراطوری بسوی اقوام دیگر گشوده شدو تعداد زیادی سرباز از ملل مختلف وارد ارتش کوروش شدند و هزاران نفر با حرفه های مختلف برای کار از یونان بسوی قطب قدرتمند آن روزگار سرازیر شدند و این تبادل فرهنگ و هنر و آداب و رسوم باعث می شد عناصر سازنده تمدن ها تبادل شود .

البته شکی نمی توان داشت که بخشی از این جنگ ها زمینه های مادی داشت ،چه گرفتن خراج و چه از آن خود کردن زمین های حاصلخیز و چه دسترسی براه های تجارتي و چه گرفتن برده .

فتح بابل

برای درک بیشتر فتح بابل باید دیدکه در سده ششم پ .م.وضعیت سیاسی - اقتصادی بابل چه گونه بود . در این زمان نبوخذ نصر دوم ؛داماد شاه ماد پادشاه بابل بود.پادشاهی که بریک امپراطوری برده دار فرمان می راند و مصمم بود تا با کشیدن پرچم یک دین واحد وحدت سیاسی را بر امپراطوری حاکم کند. و این شدنی نبود الا با ممنوعیت عقاید دینی و بنه کن کردن خدایان اقوام مختلف و آوردن آن ها به معبد خدای بابل.

چند نکته مهم

۱-نباید از یاد برد که در دنیای آن روزگار پادشاهان یا خدا- پادشاه بودند و یا پیامبر- پادشاه.و جنگ ها ،جنگ های جهادی و دینی بودند. بواقع گسترش تمدن از کانال گسترش دین می گذشت . اما در میان ایرانیان این گونه نبود و علت داشت . از نظر رشد تمدنی ایران در مرحله بالاتری بود .زردشت در هزاره های قبل آمده بود و چند خدایی و بت پرستی جایی در اندیشه های ایرانی نداشت . هر چند در جنگ ها اهورمزدا شاهان ایرانی راکمک می کنند اما این کمک ها یک کمک مادی است و نشانه ای از رسالت دینی و جهادی در آن نیست .

۲-در این روزگار معابد و متولیان معابد ، بزرگ برده دارهم بودند.یگانگی دینی و تعطیلی معابد با مخالفت کاهنان روبرو می شد و هم اینان بودند که از کوروش پنهانی خواستند برای فتح بابل بیاید

۳-فتح دیگر مناطق و کوچاندن اجباری و برده سازی دیگر ملل در کوتاه مدت سود سرشاری به جیب برده

داران بابلی می ریخت اما در بلند مدت زمینه های شورش و مقاومت را شکل می داد .
ملل کوچانده شده که بشکل برده در زمین های شاهی کار می کردند یکی از زمینه های سقوط نبوخذ نصر دوم بود .

شکاف در قدرت سیاسی بابل

در سال ۵۶۲ نبوخذ نصر درگذشت . پسر او به قدرت رسید که ۲ سال بعد در کودتای نرگال شرصر؛ داماد نبوخذ نصر؛ کشته شد . نرگال ۳ سال بعد در گذشت و پسرش ۳ ماه بعد با کودتای نبونهد پسر متولی معبد سین در حران کشته شد ؛ سال ۵۵۶ پ.م .

نخستین اشتباه

در سال سوم سلطنت، نبونهد ب فکر افتاد تا معبد سین؛ خدای ماه؛ را مرکزیت ببخشد پس مردوخ خدای بزرگ بابل و دیگر خدایان را به معبد سین برد و با یک درجه تخفیف در پائین دست خدای سین گذاشت و این امری نبود که کاهنان بابلی از آن بگذرند . قدرت مذهبی با قدرت سیاسی و منافع اقتصادی پیوندی نا گسستنی داشت.

پس مشروعیت مذهبی او توسط کاهنان بابلی زیر ضرب رفت .
بعد تصمیم گرفت چون هوخشتره پادشاه ماد برای امپراطوریش تاریخی اساطیری بسازد تا بتواند حکومت خود را مشروعیت تاریخی و ایدئولوژیک بدهد و یگانگی سیاسی ایجاد کند .
ممنوعیت حج و انتقال این مراسم از بابل به حران زمینه ساز شورش هایی در میان رودان و شام شد که با قدرت ارتش فرو نشانده شد .
در این زمان کوروش سر گرم فتح لیدیه بود و خدای سین به نبونهد وعده داد بود که بزودی کوروش بزیر پا های او خواهد افتاد و او به این وعده الهی دلخوش بود .

جنگ رهائی بخش

آوازه برخورد کوروش با کروزوس پادشاه شکست خورده لیدیه به بابل رسید و کاهنان را وا داشت تا به کوروش نامه بنویسند و آن ها را برای رهائی از ستم نبونهد یاری کند . این رابطه را ما در سنگ نوشته ها و الواحی که بجای مانده است از زبان مردوخ متوجه می شویم .

زمینه سقوط چه بود

در سنگ نوشته ای که در حران پیدا شده است به روشن ترین وجهی این زمینه را بیان می کند :

- پای بند نبودن نبونهد به هیچ قانونی
- به کشتن دادن بزرگان در جنگ های بی حاصل
- مالیات های سنگین از رعایا
- بستن جاده های بازرگانی
- گرفتن اموال مردم
- کشتن مردم
- دشمنی خدایان با او

در سال ۵۴۰ بابل آماده شورش بود. نبونهد تلاش کرد با کمی تساهل مذهبی رضایت کاهنان را بدست بیاورد ولی دیر شده بود.

پس کوروش براه افتاد. بهانه لازم هم مهیا بود باز پس گرفتن خَرن که در زمان ماد جزء متصرفات ایران بود.

با گذشتن کوروش از تنگه جلولا تمامی میان رودان بر علیه نبونهد برخاستند. و بمحض رسیدن کوروش به دروازه های بابل مردم دروازه ها را بروی او گشودند.

سپاهیان کوروش به فرماندهی برادرش گاوؑبروو در سال ۵۳۹ پ.م. به آرامی وارد بابل شدند. و کوروش طی بیانیه ای عفو عمومی داد. نبونهد هم دستگیر و به شوش تبعید شد.

با این پیروزی شام و فلسطین جزء متصرفات ایران شد. و مرز ایران به دریای مدیترانه و غزه رسید. سران شام و شیوخ عربستان به بابل آمدند و ابراز اطاعت کردند. و گاوؑبروو شهریار بابل شد. و کوروش فرمان باز سازی حصار بابل و خرابی های دیگر را داد. و یهودیان اسیر را به موطن خود بر گرداند و دستور باز سازی معابد آنان را داد.

در زمینه سیستم برده داری آن جا اصلاحاتی به نفع برده ها انجام شد اما دست به سیستم برده داری زده نشد.

از سویی ایران با مصر همسایه شد. آمدن معماران و پزشکان مصری به ایران نشان می دهد که رابطه در این دوران با فرعون مصر دوستانه بوده است.

دو اعلامیه و دو شاه

دو سنگ نبشته که اعلامیه های سیاسی - نظامی دوران کهن است از دو شاه باقی مانده است. یکی از آن پادشاه عاشور بعد از شکست عیلام است و دیگری از آن کوروش بعد از فتح بابل است.

نخست پژوهش کنیم و ببینیم کوروش بعد از فتح بابل چه می گوید:

«منم کوروش، شاه جهان، شاه بزرگ، شاه شکوهمند، شاه بابل، شاه سومرو اکاد، شاه چهار اقلیم جهان،

پور کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه انشان،

نوه کوروش شاه بزرگ شاه انشان،

تخمه چیش پیش بزرگ شاه بزرگ شاه انشان، از دودمان شاهان روزگار دور...

من هنگامی که با مسالمت و آرامش وارد بابل شدم

سپاه بزرگ من در آرامش و نظم وارد بابل شدند

من به هیچ کس اجازه ندادم که مردم سومر و اکاد را هراسان کند

من دارائی های مردم بابل و اطرافش را از دستبرد در امان داشتم

من مردم بابل را از تکالیف تحمیلی رها کردم و آزادی بخشیدم

من مجسمه های خدایان که مدت ها ی درازی معابدشان متروک مانده بود. به جایگاه اصلی شان بر

گرداندم

مردم این سرزمین ها را گرد آوردم و همه شان را به سرزمین های اصلی شان بر گرداندم و املاک شان را به آنان باز دادم

من خدایان سومر واکاد را که نبونهد به بابل منتقل کرده بود در معابد پر شکوه اسکان دادم
من امنیت و آرامش را برای مردم همه سرزمین ها آوردم
من دیوار خشتی شهر بابل که ناتمام است با آجر و ساروج خواهم ساخت و حفاظ شهر را تقویت خواهم کرد

کار های ناتمام را به اتمام خواهم رساند
دروازه های بزرگ شهر را من با مس خواهم پوشاند و پایه هایشان را از برنز خواهم ساخت
من یک نوشته بر دروازه که نام آشور بانی پال ؛شاهی که پیش از من بوده است؛ را بر خود دارد و من آن را در وسط آن دروازه بزرگ دیده ام را دست نخواهم زد تا برای ابد باقی بماند «

اما اعلامیه دوم از آشور بانی پال است که در سال ۶۴۰ پ.م به مناسبت پیروزی در اعیلام نوشته است .

می گوید: « من شوش را گشودم و تمامی ذخایر آن را به کشورم آشور بردم.

من آجرهای معبد شوش را که با سنگ لاجورد تزئین شده بود همه را شکستم.

من خدایانشان با زر و زیورها و کاهنانشان را با خود به بابل بردم

من همه متولیان معابد را نابود ساختم

من همه معابد را با خاک یکسان کردم

۳۲ مجسمه سلطنتی را به آشور بردم.

خدایان شان را به اسارت بردم

من باغستان مقدس شوش را به آتش کشیدم.

من گورهای شاهان قدیم و جدید شوش را زیرورو کردم، لاشه هایشان را از گور به در آوردم و

استخوان هایشان را به آشور بردم.

من به مسافت یک ماه و ۲۵ روز راه بستان های عیلام را تبدیل به ویرانه کردم و در زمین هایش نمک

پاشیدم.

من دختران و زنان شاهان و تمام خاندان های قدیم و جدید شاهان اعیلام، تمام ساکنین و مردان و زنان

بزرگ و کوچک و چهار پایانشان را به غنیمت بردم.

از این پس جانوران از برکت وجود من به آرامش در شهر های عیلام خواهند زیست.

دیگر شادی و صدای سم ستوران در عیلام به گوش نخواهد رسید.»

دو اعلامیه و دو پادشاه در برابر ماست یکی به جنایت هایش و دیگری به کرامت هایش افتخار می کند.

اعلامیه کورش مو به مو توسط سنگ نبشته های به جا مانده از کاهنان بابل تأیید می شود.

گفته می شود کورش نگاهش به فتح مصر بود. پس دلجویی اش از یهودی ها و فینیقی ها ناشی از نگاه

استراتژیک او به جنگ بعدی و جاسازی متحدین اش در کنار مصر بوده است. به صرف پذیرش این امر از

بزرگی رفتار او چیزی کم نمی‌شود.

در این که کورش به عنوان سیاستمداری در کالیبر جهانی از دافعه‌ها و جاذبه‌های ملل مغلوب خبر داشت، شکی نیست.

اما جدا از تمامی آینده‌نگری‌های کورش برای فتح مصر و جنگ بعدی، هیچ شکی نمی‌توان داشت که او در لباس یک جهانگشا، انسان بزرگی با ویژگی‌هایی برجسته بود. کورش به عنوان یک شاه در دنیای کهن به گواهی تمامی سنگ‌نبشته‌ها کم‌نظیر بوده است امروز که ما در قرن بیست و یکم کرده‌های او را مرور می‌کنیم می‌بینیم هنوز با کرده‌های او فاصله‌ای بسیار داریم

جنگ‌های تمدن ساز

در روزگاری که قبایل چه بخاطر زمین و آب و چه بخاطر گذار به دولت در حال تکامل اند جنگ به امری اجتناب‌ناپذیر در تاریخ بشر تبدیل می‌شود. اما این جنگ‌ها جدا از زمینه‌های اقتصادی شان از غارت گرفته تا باج و خراج و تامین برده برای کار در مزارع و معادن یک ویژگی دیگری هم دارند: تمدن ساز بودن آن‌هاست.

رفت و آمد سربازان برای کار در ارتش، رفت و آمد هنر مندان و سوداگران برای کار و تجارت باعث آشنایی ملل با هنر، دانش، و شیوه اندیشیدن و زندگی دیگر ملل می‌شد و جوامع عقب افتاده را به روز می‌کرد. برخورد کوروش با شاهان و حکومت‌های شکست خورده، برخورد کوروش با سرزمین‌های فتح شده، احترام او به عقاید مذهبی ملل، تساهل و تسامح او با افکار و کردار آدم‌ها، بازسازی شهرهای فتح شده، رعایت حقوق برده‌ها و فروستان، همه اثرات تمدن ساز این جنگ‌هاست. فتح بابل توسط کوروش و تساهل مذهبی او در واقع گذار بشریت از تمدن دینی به تمدن سیاسی است. شاه دیگر نه نماینده خداست و نه خود خداست و جنگ اوصبغه دینی و جهادی ندارد. کوروش فرهنگ و هنر را از خدمت دین و معابد خارج کرد و به خدمت آبادانی شهرها و کاخ‌ها در آورد و حکومت‌های قومی و محلی را به حکومت‌های منطقه‌ای تبدیل کرد

مرگ کوروش

شمال شرقی ایران مورد هجوم مدام قبایل سکایان و ماسساگت‌ها بود. این قبایل در مدارج پست بربریت و توحش بودند. ازدواج دسته جمعی و کشتن پیرها در ایشان مرسوم بود. کوروش در جنگ با قبایل اسکیت کشته شد و در پاسارگاد به خاک سپرده شد.

منش کوروش

فتح سرزمین‌های بیگانه توجیه خاص خودش را دارد. از زاویه امروز نمی‌شود به بررسی دیروز نشست و اعلام کرد کوروش متجاوز به سرزمین‌های دیگران بوده است. این لشکرکشی‌ها باید در بستر تاریخی آن روزگار بررسی شود و اختصاص به کوروش و یا دیگر شاهان ایرانی ندارد. پیش از کوروش در زمان مادها، ایران تحت انقیاد دولت قدرتمند آشور بود. و مدتی بعد ایران به تصرف اسکندر از آن سوی جهان قرار می‌گیرد. آن چه کوروش را در میان دیگر فاتحان آن روزگار برجسته می‌کند نقش او به عنوان یک فاتح است. کوروش در

کتیبه‌ای که بعد از فتح بابل می‌نویسد. نشان می‌دهد که در پی غارت و ویرانی منطقه متصرفه نیست. به عقاید و باورهای مردم احترام می‌گذارد خدایان همه اقوام را محترم می‌شمارد به آبادانی و بازرگانی ممالک متصرف اهمیت می‌دهد و اقوامی را که به زور کوچ داده شده بودند یا به اسارت آورده شده‌اند به سرزمین مادری خود برمی‌گرداند.

کوروش از خود چهره‌ای انسانی نشان می‌دهد. در کتیبه‌های او آثاری از قساوت و سنگدلی یک فاتح نسبت به ملل مغلوب نیست.

علت جنگ‌های مداوم

کوروش از مادها شروع می‌کند و به قدرت می‌رسد و بعد به سمت آشور و ارمنستان و کاسپاکدیه رفت و مدتی بعد متوجه لیدی و بابل شد و در آخر نقشه فتح مصر را در سر داشت که در جنگ با قبایل اسکیت کشته شد. نخستین سؤالی که به ذهن می‌رسد این است که چرا کوروش به نجد ایران بسنده نکرد و مدام در پی آن بود که قلمرو پادشاهی خود را گسترش بدهد و در آخر جان بر سر این کار گذاشت.

چهار علت اصلی می‌توان برشمرد:

۱- نخست آن‌که کشور با حدود و ثغور معین وجود نداشت. قبایل مختلف در جای جای زمین می‌زیستند که در حال گذار به دولت بودند. برای این قبایل سرعت اسبان و قدرت شمشیرهای‌شان معین می‌کرد که کجا باید چادرشان را برپا و زندگی کنند. پس مرزها مدام در حال جابه‌جایی بود. و هر قبیله‌ای این حق را برای خود قائل بود که به هر سو حرکت کند. و تنها زمانی از حرکت باز می‌ماند که محل مناسبی بیابد و یا توسط قبایل قویتر از حرکت بازماند.

۲- جوامع در حال گذار به دوران برده‌داری بودند. تقسیم کار این امکان را به بشر داده بود تا غذا و امکانات اضافی پیدا کنند و نیاز به نیروی کار بیشتری برای کار در مزرعه داشته باشند. این نیرو باید توسط جنگ تأمین می‌شد. درواقع جنگ به‌عنوان یکی از منابع تأمین‌کننده کار مجانی بود.

۳- زیستگاه بشر در این دوران به علت سطح پایین تکنولوژی و ابزار تولید محدود بود. انسان‌ها باید در مناطق آبرفتی و حاصلخیز و در کنار رودها می‌زیستند. تا آب و محل کافی برای کشاورزی و دامپروری داشته باشند. و این امکان برای تمام قبایل نبود. پس دیگر قبایل به خود اجازه می‌دادند تا به زور برای تصاحب این سرزمین‌ها اقدام کنند. درست کاری که آریایی‌ها با مردم بومی فلات ایران کردند. وقتی سرزمین‌های اولیه‌شان دچار سرما و یخبندان شد.

غارت اموال دیگران

در آن روزگار غارت نوعی کار تلقی می‌شد. بشر در آن روزگار منع اخلاقی برای این‌کار نمی‌دید. پایین بودن سطح ابزار تولید، تنگی معیشت، کم بودن مناطق حاصلخیز قبایل را واداشت که با زور شمشیر خود را در تولید دیگران سهیم کنند. در این روزگار جنگ نوعی کار تلقی می‌شد. در دوره‌های بعد بشر سعی کرد برای این‌کار نوعی توجیه ایدئولوژیک درست کند. جنگ‌های مذهبی و گسترش دین برتر از این جمله جنگ‌ها است.

بهانه‌ها، روزگاری دین بهی بود. و روزگاری دیگر دفاع از ارض موعود و زادگاه مسیح و روزگاری دیگر

دعوت مردم به توحید، اما با همان سازوکار اولیه، شرکت در کار و ثروت دیگران.

۵- سرکوب قبایل وحشی

قبایلی که به دوران تمدن رسیده بودند و دولت های متعددی تشکیل داده بودند، مدام از سوی قبایلی که در مرحله بربریت بودند مورد نهب و غارت قرار می گرفتند. چاره ای نبود که هر از چندگاهی این قبایل سرکوب شوند تا زندگی شهرنشینی از گزند این هجوم ها و غارت ها در امان بماند و مدنیت گسترش یابد. کوروش در یکی از همین جنگ ها کشته شد.

کمبوجیه: دومین پادشاه هخامنشی

کوروش در بیانیه ای که به مناسبت فتح بابل می نویسد خود را پسر کمبوجیه، شاه بزرگ، شاه شهر آنتشان، نوه کوروش شاه بزرگ، شاه شهر آنتشان معرفی می کند. و در همین بیانیه پسر خود کمبوجیه را معرفی می کند. با حساب این کتیبه کمبوجیه پسر کوروش، نهمین پادشاه هخامنشی است. اما از آنجایی که کوروش بنیان گذار این سلسله حساب می شود کمبوجیه دومین پادشاه هخامنشی است.

قبل از مرگ کوروش کمبوجیه شهریار بابل و آشور بود؛ بردیا شهریار باختر و ویشت اسپه؛ پدر داریوش شهریار پارت و هیرکانیه بود.

فتح مصر و کشتن بردیا

کمبوجیه در سال ۵۲۶ پیش از میلاد به سوی مصر حرکت کرد. گفته می شود که کمبوجیه قبل از حرکت بردیا برادر کوچک خود را که مدعی تاج و تخت بود به قتل رساند. (که این گونه نیست و بجای خود به آن خواهیم پرداخت).

فتح مصر جزء برنامه های کوروش بود که مرگ او به دست اسکیت ها مجال فتح مصر را نداد. اما کوروش زمینه های این فتح را آماده کرده بود و متحدینی برای خود تدارک دیده بود. دولت یهودی فلسطین و بلاد فنیقی و اعراب بادیه نشین متحدین او بودند.

آماسیس پادشاه مصر با شنیدن خبر مرگ کوروش پسرش پسام متیخ را روانه فلسطین کرد تا شام را ضمیمه مصر کند. شام در زمان هوخشتره ضمیمه پادشاهی ماد شده بود.

کمبوجیه به مضاف او رفت و پیروز شد. در این نبرد اعیان و کاهنان مصری که مخالفین پسامتیک سوم بودند او را یاری رساندند.

فانت رئیس سربازان مزدور یونانی به کمبوجیه پیوست و سپاه او را از صحرا گذراند و اودزاگورسنت فرمانده جنگی مصر نیز به کمبوجیه پیوست و فتح مصر را برای او آسان کرد.

پسامتیک به فلسطین عقب نشست و با شنیدن خبر مرگ فرعون؛ پدرش با شتاب به مصر رفت. در دهانه دلتای نیل کمبوجیه پسامتیک را بار دیگر شکست داد. پسامتیک به ممفیس؛ دومین پایتخت مصر عقب نشست. تلاش های کمبوجیه برای گشودن باب مذاکره سودی نبخشید و ممفیس فتح شد و فرعون به اسارت درآمد. کمبوجیه ممفیس را به پسامتیک سپرد و پسامتیک سوگند وفاداری خواند.

کمبوجیه راهی تبس دومین پایتخت مصر شد. پسامتیک سوگند وفاداری خود را شکست و شورش کرد و

شورش او توسط سپاه ایرانی مستقر در ممفیس سرکوب شد . پسامتیخ در زندان خودکشی کرد . و کمبوجیه مصر را به آریاند عمویش سپرد . بنظر می رسد در سرکوب همین شورش ، ایرانی ها خشونت بسیار بخرج دادند و کمبوجیه پسر پرخاش اسپ ، پدر همسر خود رابخاطر همین کار ها با تیر کشت . کمبوجیه پس از فتح مصر متوجه فوبه شد که معادن طلا آن زبانزد خاص و عام بود . لشکریان ایران در میانه راه به علت گرمای شدید مجبور به بازگشت شدند .

داستان بردیا

در سال ۵۲۲ کمبوجیه هنگام بازگشت از مصر در شام درگذشت گفته می شود علت مرگ او خبریه قدرت رسیدن بردیا به پادشاهی در ایران بود . با مرگ کمبوجیه داریوش پسر ویشت اسپه شهریار پارت و هیرکانیه و شوهرهوتاووسه دختر کوروش و رئیس گارد مخصوص پادشاه با شتاب به ایران رفت و بردیای دروغین را کشت و خود به تخت نشست . چگونگی به قدرت رسیدن داریوش قبل از آن که وارد این بحث شویم نگاهی بکنیم به تبار شناسی بردیا و داریوش تا جدال بر سر قدرت بین پسر عمو ها برایمان روشن شود .

تبار شناسی بردیا

- ۱- هخامنش
- ۲- چیش پیش اول
- ۳- کمبوجیه اول
- ۴- کوروش اول
- ۵- چیش پیش دوم
- ۶- کوروش دوم
- ۷- کمبوجیه دوم
- ۸- کوروش سوم: بنیان گذار سلسله هخامنشیان
- ۹- کمبوجیه سوم
- ۱۰- بردیا

تبار شناسی داریوش

- ۱- هخامنش
- ۲- چیش پیش اول
- ۳- کمبوجیه اول
- ۴- کوروش اول
- ۵- چیش پیش دوم
- ۶- آریا رمنه
- ۷- ارشام

۸-ویششت اسپه

۹- داریوش

پنج روایت در این مورد وجود دارد:

-روایت داریوش

-روایت هردوت

-روایت کتزیاس

-روایت یوستی نوس مورخ رومی

-روایت نانوشته تاریخ

روایت نخست:روایت داریوش

داریوش در سنگ نوشته بیستون می گوید:کمبوجیه هنگام سفر به مصر برادرش بردیا را مخفیانه کشت و به مصر رفت .

به این راز مغی بنام گئوما آگاه شد و چون شبیه بردیا بود به کمک برادرش که از محافظان کاخ بود به تخت نشست و خود را شاه خواند. وسلطنت را از خانواده هخامنشی بیرون برد.و تمامی کسانی که او را می شناختند از میان برد .

داریوش به ایران بازگشت بردیای دروغین را کشت .آشوب ها را فرو نشاند و اموالی را که گئوما از مردم گرفته بود به آنان باز گرداند

روایت دوم:هرودوت

بردیا با کمبوجیه در سفر مصر همراه بود. پس از پیروزی کمبوجیه به ایران باز گشت .کمبوجیه در خواب بردیا را دید که به تخت نشسته است. پس بیمناک شدو پدر زنش پرخش اسپ را به ایران فرستاد و بردیا را مخفیانه کشت .وپرخش اسپ به مصر باز گشت .

کمبوجیه قبل از سفر به مصر امر سرپرستی کاخ را به مغی بنام پات ایزد سپردکه برادری شبیه بردیا داشت . پات ایزد وقتی متوجه مرگ بردیا شد برادرش را به تخت سلطنت نشاند و او را شاه خواند .این مغ مالیات سه ساله را بخشید وسربازی را لغو کرد .

این خبر وقتی به مصر رسید کمبوجیه تصمیم گرفت به ایران باز گردد . هنگام سوار اسب شدن از شمشیر خودش زخمی دید و مرد .

برادر پرخش اسپ، پدر زن کمبوجیه ،پدر زن بردیابود.از طریق دخترش متوجه شد بردیا یک گوش ندارد و فهمید این مرد بردیا نیست . بلکه مغی است که در زمان کوروش گوشش را بریده بودند .

بریدن گوش در آن روزگار دو معنی داشت ؛تنبیه متمردين و گرفتن مشروعیت برای سلطنت از سوی کسی که ممکن بود بعد ها ادعای سلطنت کند .نقض عضو یکی از دلایلی بود که ادعای سلطنت را منتفی می کرد . این خبر از طریق برادر پرخش اسپ به داریوش رسید.

سران هفت خانواده به کاخ رفتند گئوما و برادرش را کشتند و سر هردوی آنها را پرخش اسپ از بالای کاخ به زیر افکند و اعلام کرد خود او قبلاً بردیا را کشته است و این مرد بردیا نیست و خودش را از بالای کاخ به زمین انداخت و خودکشی کرد .

روایت سوم: روایت کتزیاس

بردیا مغی را که نامش اسفنداتس بود از جهت تقصیری تازیانه زد. این مغ کینه او را بدل گرفت، به نزد کمبوجیه رفت و گفت: برادرت خیال سوء قصد بتو دارد . کمبوجیه برادرش را در نهان بکشت و چون اسفند اتس شباهت کاملی به برادرش داشت برای مشتبّه ساختن امر فرمان داد که وی لباس شاهانه بپوشد تا مردم گمان نبرند او برادرش را کشته است. پس از آن کمبوجیه آن مغ را بجای برادر به حکومت باختر و پارت فرستاد این راز ۵ سال نهفته بود تا این که خواجه سرایی که از این راز آگاهی داشت و به فرمان مغ مجازات شده بود گریخته نزد مادر کمبوجیه رفت و او را آگاه کرد . امتیس فرزند خود را نفرین کرد که به جزای عمل خود برسد تا این که روزی کمبوجیه در بابل مشغول قطع چوبی بر زانوی خود بود ناگهان کارد بر رانش اصابت کرد و زخمی شد و پس از ۱۱ روز رنج و تعب از آن زخم در گذشت .

پیش از مرگ کمبوجیه بگپاتس و آرتاسیراس پارتی، اسفنداتس را بر تخت شاهی نشاندند .

ایکساباتس از بابل با نعش کمبوجیه آمد آن مغ را فرمانروای کشور دید. چون از راز کار آگاه بود او را رسوا ساخت . آن مغ بترسید و بفرمود سرش را بر گیرند .

پس از آن ۷ تن از بزرگان پارسی با بگپاتس و آرتا سیراس هم داستان شدند به اطاق او رفتند او را با فاحشه ای بابلی یافتند و او را بکشتند . مدت پادشاهی او ۷ ماه بود
روایت یوستی نوس:

هنگامی که کمبوجیه می خواست به مصر برود مغی را بنام پرک ساسپس نگهبان کاخ شاهی خود کرد. این مغ چون از درگذشت کمبوجیه آگاه شد بردیا را کشت و برادر خود را که اورپاستس نام داشت و به بردیا شبیه بود بجای او بر تخت نشاند و بقیه روایت هردوت .

این چند روایت ذهن پژوهشگر تاریخ را راضی نمی کند . چرا؟

۱- در مورد مرگ کمبوجیه سه روایت هست . داریوش علت مرگ کمبوجیه را خودکشی او می داند و هردوت می گوید هنگام سوار شدن زخمی بر داشت و مُرد ، و کتزیاس اصابت چاقو با ران هنگام بریدن چوب را علت مرگ می داند. پس می تواند روایت دیگری هم باشد ؛ ترور او .

۲- در مورد شباهت بردیا و گئوما به حدی که حتی همسرش متوجه نشود مورد پذیرش عقل سلیم نیست و احمدکسروی نیز این امر را نمی پذیرد.

۳- در مورد قتل بردیا هم چند روایت هست :

داریوش و کتزیاس می گویند: کمبوجیه بردیا را کشت

هردوت می گوید: پرخش اسپ پدر همسر کمبوجیه او را کشت

یوستی نوس می گوید: برادر گئوما بردیا را کشت

پس می تواند روایت دیگری هم باشد . زنده بودن او .

۴- خودکشی پردخس اسپ کسی که مدعی است بردیا را بدستور کمبوجیه کشته است با هیچ توجیهی قابل پذیرش نیست . کودتا پیروز شده است و او یکی از کسانی است که باید از این کودتا بهرمنند شود . مگر این که او از رازی مطلع است که نباید دیگران از آن مطلع شوند ، و این راز چیزی نیست جز کودتا بر علیه بردیای واقعی .

۵- براستی نام بردیای دروغین چه بود:

داریوش می گوید: نامش گئوما بود

هردوت می گوید: نامش اسمردیس بود

و کتزیلاس می گوید: نامش اسفنداتس بود .

۶- برادر گئوما که بود:

داریوش نامی از برادر گئوما نمی برد

هردوت می گوید: نامش پاتیزی تس بود

ویوستی نوس می گوید: نامش اوروپاتس بود

۷- گئوما در کجا کشته شد

داریوش می گوید : ولایت نیسایه

هردوت: می گوید: شوش

۸- بردیا چه زمانی کشته شد:

داریوش می گوید: کمبوجیه قبل از سفر مصر او را کشت

هرودوت می گوید: کمبوجیه در مصر بود که فرمان کشتن او را داد

۹- آیا گوش گئوما بریده شده بود:

داریوش از گوش بریده چیزی نمی گوید

هردوت می گوید: کوروش گوش او را بریده بود

۱۰- داریوش می گوید : یاد گاه (معابد) هایی که گئوما ویران کرد را ساختم

چرا گاه ها و نشیمن گاه ها و خانه ها و سهم زمین ها را که گئوما بستاند باز دادم.

بردیای دروغین اموال چه کسانی را گرفته بود، معابد چه کسانی را ویران کرده بود و داریوش این اموال را

به چه کس پس داد .

گفته می شود گئوما از دشمنان خود اموال و برده هارا بزور گرفت. آزاد کردن برده ها برای بهبود کشاورزی

بوده است . گئومادر پی بهبود وضع عامه مردم بود. در این انقلاب اجتماعی تنها اشراف پارس متضرر شده

بودند. موافق روایت هردوت از مرگ گئوما بجز پارس همه اقوام متاثر شدند.

یک پرسش:

چرا در مورد یک فرد و یک واقعه تاریخی این تعداد روایت های متناقض است . و براستی حقیقت ماجرا

چیست . آیا نمی توان پنداشت که ریشه تمامی این تناقض ها دروغ بزرگی است که داریوش و باند کودتا در

دهان تاریخ گذاشتند تا تاریخ نویس از همه جا بی خبر بدنبال موجودی موهوم در کوچه پس کوچه های تاریخ

بگردد و افسانه بسازد .

حقیقت ماجرا چه بود

حقیقت ماجرا کودتای هفت خاندان بزرگ پارس بر علیه خانواده کوروش است . کمبوجیه در شام ترور می شود . زمینه این ترور خبر به قدرت رسیدن بردیاست.

بردیا در نبود برادر و زمینه مناسب برای یک انقلاب خود را شاه می نامد و با کمک پات ایزد دست به رفرم هایی بر علیه اشراف پارس می زند . کودتا گران خود را به ایران می رسانند .

شرکت پرخش اسپ در ترور کمبوجیه بعثت کشته شدن پسرش در مصر توسط کمبوجیه پذیرفتنی است و اما در ترور بردیا شرکت در یک جنایت نابخشودنی است . در این کودتا برادر و دختر برادرش هم شرکت دارند . که بعد از کودتا زن بردیا که در کشتن بردیا توطئه می کند به عقد داریوش در می آید و مزد خیانت اش را می گیرد.

و اما خودکشی پرخش اسپ بعد از کشته شدن بردیا و پات ایزد قابل توجیه نیست مگر این که بپذیریم نمی تواند تاب بیاورد و خودکشی می کند . یا این که مجبور بخود کشی می شود تا به همگان بگویند پرخش اسپ قاتل بردیا بود که به سزای عملش رسید.

در این داستان گئوما همان پات ایزد است . مغبی که گرایشات مردمی دارد و راه رفرم را به بردیا نشان می دهد . هدف باز گرداندن ماد ها بقدرت نیست آن طور که هردوت می گوید . درست است که مغان پیش از آن که متولیان دینی باشند قومی بودند که به حکومت ماد وابستگی و دلبستگی داشتند اما همانطور که هردوت می گوید هواداری از بردیا خاص مناطق ماد نشین نبود در بین پارسیان هم او هواداران بسیاری داشت . در واقع کودتای داریوش یک کودتای سیاسی صرف نبود یک کودتا بر علیه یک رفرم سیاسی - اقتصادی و فرهنگی بود . کشتن پات ایزد بعنوان برادر گئوما زدن بخش اقتصادی و فرهنگی این جنبش بود .

عاملین کودتا

چه کسانی در این کودتا شرکت داشتند ؛ داریوش در کتیبه بیستون نام ۶ تن از کسانی را که در این کودتا

نقش داشتند را می برد :

۱- ویندفرنه پسر ویسپار

۲- هوتنه پسر ثوخر

۳- گاوءبروو پسر مرونیه

۴- وی درنه پسر بغابیغنه

۵- بغ بوخش پسر داتو وهیه

۶- اردومنش پسر وهوکه

نفر هفتم خود داریوش است.

جز این ۷ نفر سه نفر دیگر در این کودتا دست داشتند:

۸- پرخش اسپ پدر همسر کمبوجیه

۹- برادر پرخش اسپ؛ اوتانه ، پدر همسر بردیا

۱۰- فدیمة: همسر بردیا

در روایت کتزیاس دونفر دیگر با کودتا همکاری می کنند

۱۱- بگپاتس

۱۲- آرتا سیراس

پادشاهی داریوش

جایگاهی قدرت هر چند در خانواده هخامنش بود اما خالی از تنش نبود بدو علت:

۱- مرکز گریزی از خاصیت های ساختاری امپراطوری هابود.

یک امپراطوری با فتح سرزمین های دیگران شروع می شد. اقوام مختلف بدون چسب و ساروج تاریخی و طبقاتی زیر یک پرچم گرد می آمدند تا زمانی که حکومت فائقه قادر بود اعمال سلطه کند. و بمحض این که خللی در برج و باروی قدرت سیاسی ایجاد می شد شورش های استقلال طلبانه آغاز می شد

۲- همانطور که هردوت می گوید در مرگ بردیا بیشتر اقوام سوگوار شدند و این نشان می دهد که بردیا به یک خواست اجتماعی پاسخ داده بود. کودتای اشراف پارس یک کودتای سیاسی نبود ریشه های اقتصادی هم داشت. پس زمینه شورش در بعد اقتصادی و اجتماعی هم بود.

خوزستان، بابل، دارس، ماد، ارمنستان، هیرکانیه، مرو، سیستان، مصر، دست به شورش زدند.

۱۹ جنگ در طی ۲ سال نشان از آن داشت که کودتا مشروعیت سیاسی ندارد و باید مشروعیت نظامی پیدا کند. این مشروعیت حاصل شد ارتش قدرتمندی که کوروش سازمان داده بود در کنار رهبری قدرتمند داریوش و برخورد بیرحمانه او در سرکوب ها کار را یکسره کرد. و سلطنت تثبیت شد.

اصلاحات در مصر

آریاند حاکم منصوب شده در مصر سکه بنام خودزد و اعلام استقلال کرد. خراج مصر چیزی نبود که

داریوش از آن بگذرد پس به مصر لشکر کشید و آریاند از در اطاعت در آمد.

داریوش برای تثبیت موقعیت خود دست به اصلاحاتی در مصر زد. نخست در عزای اپافیس؛ گاو مقدس

مصر؛ شرکت کرد و هزینه ای برای یافتن آن و ساختن معبدی برای آمون؛ خدای بزرگ مصر تخصیص

داد. رضایت کاهنان مصری یک پایه تثبیت قدرت بود.

بعد برای رونق بازرگانی ترعه ای بین دریای مدیترانه و دریای سرخ ساخت.

جز این دستور داد تا قوانین مدنی و جزایی مصر تدوین شود. داریوش یک سال در مصر ماند و به ایران

باز گشت.

دین هخامنشیان

کوروش، کمبوجیه و داریوش هر سه به معابد مصر رفتند و خدای بزرگ آن ها آمون را ستایش کردند. این

کار دو علت داشت:

۱- مشروعیت سیاسی در مصر از کانال مشروعیت مذهبی می گذشت. پس راه دیگری نبود جز آن که در

معبد خدایان مصری حاضر شوند و خدایان آن‌ها را ستایش کنند. در کتیبه ای کاهنان مصری داریوش را فرزند نیت؛ خدای زمین و دریاها؛ و برادر رع؛ خدای آسمان می خوانند.

۲- علیرغم این که داریوش مشروعیت کار هایش را به یاری و تأیید اهورمزدا نسبت می دهد (کتیبه بغستان یا بیستون) دین رسمی هخامنشیان زردشتی نیست. آموزه های زردشت از شرق ایران به غرب و مرکز ایران رخنه کرده بود اما هنوز تبدیل به دین رسمی نشده بود.

فتح یونان

داریوش در سال ۵۱۴ پ.م. از تنگه میان آناتولی و اروپای شرقی گذشت. هرودوت می نویسد؛ شهر های یونانی داوطلبانه اطاعت از داریوش را پذیرفتند. بخش اعظم شبه جزیره بالکان و بخش جنوبی اُکراین کنونی ضمیمه دولت داریوش شدند.

لشگر کشی به این منطقه سه علت داشت:

۱- معادن ناحیه اورال

۲- چوب جنگل های ماورای دانوب برای صنعت کشتی سازی و تقویت نیروی دریایی ایران

۳- دور کردن قبایل وحشی غرب دریای سیاه از متصرفات ایران

در سال ۵۱۳ پ.م. سراسر یونان به تبعیت داریوش در آمده بودند.

فتح گندار و سند

در سال ۵۱۲. داریوش متوجه شرق شد. بنادر جنوبی سند از مهم ترین مراکز تجارت بین شرق و غرب

بود. تصرف گندار و سند از نظر اقتصادی ضرورتی استراتژیک داشت.

سازمان اداری داریوش

امپراطوری به ۲۳ منطقه یا خستریا و یا ساتراپ نشین تقسیم شده بود و هر منطقه به شهریاری؛ خستر

اپاون سپرده شده بود.

در هر ساتراپ حکام محلی، کاهنان و رهبران عشایر و شاهان کوچک وجود داشتند ولی در تمام امور کشوری تابع ساتراپ بودند.

فرماندهان نظامی مستقل بودند و هر کدام بلاواسطه تابع و فرمانبردار شاه بودند. جز این‌ها مأموران ویژه ای به عنوان چشم و گوش شاه به تمامی مناطق سفر می کردند و گزارشات خود را به شاه می دادند هر ساتراپ سالانه میزانی خراج به خزانه دولت واریز می کرد که مجموعه این خراج‌ها به ۱۴۵۰۰۰ تالانت می رسید.

خراج و دادوستد با پول مسکوک صورت می گرفت. پول شاهی مسکوک طلا بود که به «داریک» معروف بود. مسکوکات نقره و مس نیز بود.

اقتصاد پولی ضمن آن که امپراتوری را تحت یک لوا متحد می کرد موجب توسعه بازرگانی می شد. شاهراه های بزرگ که توسط سربازان مواظبت می شد کل امپراتوری را به هم وصل می کرد و حمل کالاهای بازرگانی و نقل و انتقال لشکریان و مراسلات پستی به سهولت انجام می گرفت.

روابط اجتماعی

داریوش به قشرهای عالی، توانگران، اعیان و کاهنان متکی بود.

توانگران دست بازی در مقاطعه خراج‌های دولتی داشتند و کاهنان از لحاظ سیاسی و اقتصادی نیروی بزرگی به شمار می‌رفتند. پارسیان که پایگاه اصلی حکومت بودند خراج نمی‌پرداختند و هسته مرکزی فرماندهان ارتش و سران و نمایندگان ادارات کشوری بودند.

شاه به ارتش متکی بود و «بنابر سنت قدیم مردم ماد و پارس وضع یک فرمانروای مستبد و دسپوت مطلق العنان را داشت» و ۱۰۰۰۰ نفر حافظ جان او بودند.

یک ویژگی: دسپوتیسم شرقی

انگلس در کتاب قهر در تاریخ چنین می‌نویسد:

«جوامع اشتراکی متکامل پا به دوران برده‌داری نهادند. برده‌داری امکان تقسیم کار زراعی و صنعتی به مقیاسی وسیع‌تری میسر کرد و بدین وسیله به شکوفایی و رونق دنیای قدیم و نظام یونانی انجامید...»

هرگز نباید فراموش کنیم که تمام تکامل اقتصادی، سیاسی و روشنفکری مشروط به موقعیتی بود که در آن برده‌داری هم ضروری بود. آنجا که جوامع اشتراکی جهان باستان دوام آوردند طی هزاران سال شالوده خشن‌ترین و ابتدایی‌ترین شکل حکومت استبداد شرقی را پی ریختند.

سؤالی که به قوت خود تا به امروز باقی است چرا جوامع اشتراکی جهان باستان در بخشی از این کره خاکی ادامه یافت و در بخشی دیگر به طور کل مضمحل شد و پا به دوران برده‌داری نهاد.

دلایل مضمحل شدن جوامع اشتراکی

رشد ابزار تولید، تقسیم کار کشاورزی و دامپروری، از انسان گرسنه و تنهای بدوی، گله‌داران و زمین‌داران بزرگی ساخت. انسان نه تنها می‌توانست شکم خود را سیر کند بلکه می‌توانست عده‌ای دیگر را به خدمت بگیرد پس کشتن اسرا به استفاده از آنها برای کار روی زمین تبدیل شد.

ثروت‌های خصوصی اولین شکاف را در جامعه بدوی ایجاد کرد و اولین جوانه‌های اشرافیت و سلطنت‌های موروثی به وجود آمد.

زمین‌های اشتراکی به ملک‌های خصوصی تبدیل شدند. و رفته رفته خرید و فروش زمین مرسوم شد. تولید کالایی و تجارت کالایی دومین ضربه را به جوامع اشتراکی اولیه زد.

برده گرفتن از غیر رفته رفته به برده گرفتن از افراد خودی، بدهکارانی که قادر به دادن وام‌های خود نبودند تبدیل شد.

پیشرفت صنعتی و بازرگانی و تقسیم کار مردم را براساس اشتغالات شان تقسیم کرد.

ظهور طبقات جدید، تقسیم کار بین شهر و روستا، افزایش مقدار بردگان نسبت به مردم آزاد در مجموع باعث فروپاشی جوامع نخستین و گذار به دولت و جامعه برده‌دار شد.

اما در جوامع آسیایی کمبود آب و وابسته بودن زمین به سیستم آبیاری، وجود حکومت‌های متمرکز و مقتدر

را طلب می‌کرد. پس زمین برخلاف یونان وابسته به آب بود و آب وابسته به حکومت و این خود باعث شد که زمین به‌جای آن‌که از دست جماعت‌ها و عشیره بیرون بیاید، ملک طلق افراد شود و بعد حالت کالا پیدا کند و زمینه‌ای باشد برای کار بردگان و به‌وجود آمدن برده‌داران قدرتمند و دخیل در سیاست و حکومت، زمین در دست حکومت و متعلق به حکومت قرار بگیرد و به‌جای تقسیم قدرت ما با تمرکز قدرت روبه‌رو باشیم.

معتقدات

«هخامنشیان اهورامزدا را خدای قبیله خویش می‌دانستند» و داریوش در کتیبه بیستون همه پیروزی‌های خود را به اهورامزدا نسبت می‌دهد.

نظریه‌های دینی ایرانیان از دیرباز پیش از این عصر شکل گرفته بود. و بعدها مبنای دین زرتشت را تشکیل داد و در کتاب مقدس اوستا منعکس شد.

نکاتی چند پیرامون اوستا

۱- زردشت سده هشتم پیش از میلاد دین خود را به گشتاسب عرضه کرد و گشتاسب دستور داد اوستا را بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو بنویسند و در قلعه و در پشت نگهداری کنند.

۲- قدیمی‌ترین بخش اوستا گات‌ها (سرودهای زردشت) است که منسوب است به خود زرتشت و به زبان مادی یا به گفته برخی از محققین به زبان کردی است. «گات‌ها دوره جماعت بدوی بی‌طبقه را توصیف می‌کند.»

۳- اوستا دارای ۸۱۵ فصل بود که به ۲۱ نُسک (کتاب) تقسیم می‌شد.

۴- اسکندر بعد از فتح ایران بخش‌های علمی اوستا را برداشت و بقیه را سوزاند.

۵- آن‌چه از اوستا باقی ماند ۲۴۸ صفحه بود که در ۲۱ کتاب تنظیم شد.

۶- بعد از قرن سوم بخش‌های دیگری از اوستا از بین رفت و آنچه باقی ماند شامل ۵ قسمت است:

الف: یَسنا: به معنای ستایش است و گات‌ها جزء آن است.

ب: ویسپرد: در عبادات است.

ج: وندیداد: ادعیه و اوراد برعلیه دیوان و اهریمنان است.

د: یشت: قسمت تاریخی اوستا است.

ه: خرده اوستا: که در مورد عبادات، اعیاد و جشن‌ها است.

۷- نخستین بار اوستا در زمان بلاش اشکانی جمع‌آوری شد دومین بار توسط تنسر وزیر که هیربُد

هیربُدان در زمان خسرو انوشیروان ساسانی بود.

۸- فقه زردشتی در زمان شاهپور پسر اردشیر تدوین شد.

۹- خرده اوستا کار آذریاژ مارسپندان مؤید بزرگ زرتشتی بود که او را زردشت ثانی گویند و با ریختن مس

گذاخته بر سینه او، او را کشتند.

۱۰- اوتای ویراف نامک، کتابی است از اوتای ویراف مؤید زردشتی که سیری در بهشت و دوزخ است که او

در خواب دیده بود.

۱۱-دینکرت تفسیری است بر اوستا در مورد مهمترین مسائل فقه، عبادات و احکام مزدیسنی که در قرن

دوم هجری نوشته شده است.

۱۲-اوستا به معنای بنیان جا افتاده و محکم است. که کنایه‌ای است به آیات و شریعت پابرجای حضرت

آشو زردشت.

۱۳-زند به معنای ترجمه است و نخستین بار اوستا به زبان پهلوی ترجمه شد که به آن زندگی می‌گویند و

چون از پهلوی به زبان دری ترجمه شد به آن پازندمی گویند، یعنی دو بار ترجمه شده.

۱۴°-زبان اوستایی یکی از اصول و پایه‌های زبان ایرانی است. مانند زبان عربی، اعراب داشته است. و

دارای علائم جنسی و تثنیه نیز بوده است.

زبان و خط ایرانیان

در میتولوژی ایرانی نخستین کسی که به فارسی سخن گفت کیومرث بود. و نخستین کسی که فارسی نوشت

بیورسپ بن ونداسپ بود. دیوان به طهمورث خط آموختند از یاد نبریم که دیوان در میتولوژی ما اقوام بیگانه

بوده اند.

اما طبق تحقیق دانشمندان از ۷۰۰ سال قبل از میلاد مسیح زبان مردم این سرزمین فارسی بوده است.

مردمی که به گفته زردشت از «ایران ویج» به علت سرمای شدید کوچ کردند و به فلات ایران آمدند زبان

مادها فارسی باستان یا نزدیک بدان و لهجه‌ای از آن بود.

فارسی باستان را فُرس قدیم هم می‌گویند که کتیبه‌های بیستون و الوند و صدستون تخت جمشید به آن

نوشته شده است. خط این زبان میخی است. با زبان اوستایی فرق اندکی دارد از چپ به راست نوشته

می‌شد و دارای اعراب بود و تذکر و تأنیث داشت کتیبه‌های به جای مانده به سه زبان پارسی، عیلامی و

آشوری بوده است. به خاطر آن‌که امپراتوری بزرگ هخامنشی، از اقوامی به وجود آمده بود که به زبان‌های

مختلف سخن می‌گفتند و چیز می‌نوشتند اما زبان فارسی باستان زبان رسمی بود.

عناصر تمدن ساز هخامنشی

فارغ از آن که علت جانگشایی کوروش و داریوش طبق آموزه های زردشت ایجاد یک حکومت جهانی توأم

با صلح و آشتی بود یا در پشت آن منافع اشراف و جنگاوران پارسی برای گرفتن باج و غارت و تامین برده

برای کار در کاخ ها و معادن و مزارع بود در تبادل تمدنی بین عناصر امپراطوری نمی توان شک کرد .

پارسیان عناصری از فرهنگ به دیگر اقوام را می دادند و عناصر مثبت و درخشان دیگر اقوام را از قبیل

خط ،زبان،پزشکی ،معماری،هنر و سیاست را می گرفتند .

در این جا لازم است کمی خم بشویم روی فلسفه سیاسی که هخامنشیان به تمدن میان رودان و دیگر

تمدن ها دادند :

۱-تا آن زمان در تمدن میان رودان شاه یا خدا بود و یا پیامبرخدايي ویژه که رسالت داشت با جنگ و جهاد

دین خدایش را عالمگیر کند. یک تنویری سیاسی در خدمت شکل دهی بیک امپراطوری و برپایی یک تمدن .اما

در میان قبایل ایرانی شاه نه خدا بود و نه پیامبر خدا .

هرچند هخامنشیان زردشتی بمعنای اخص آن نبودند اما آموزه های آشو زردشت به میزان زیادی در نجد

ایران نفوذ کرده بود و هخامنشیان به وجود اهورمزدا باور داشتند . پس جنگ دیگر یک جهاد نبود و صبغه دینی نداشت.

۲- در تمدن میان رودان شاه فرزند و پیامبر و نماینده خدا و مردم بندگان خدایی بودند که باید اطاعت می کردند

۳- در تمدن میان رودان هیچ آشتی میان فاتح و مغلوب نبود یا تسلیم و گردن نهادن به خدای فاتح و یا مرگ.

۴- در تمدن میان رودان شاه خانه خدا بود و مقدس شمرده می شد و تمامی دستاورد های بشری در خدمت معابد بود.

۶- دین در تمامی امور زندگی و مرگ حاکم بود . گورهای مصریان پر بود از اثاثیه هایی که در آن دنیا باید از آن استفاده می شد .

۷- در اندیشه سیاسی ایرانی اما شاه خدا نبود و رعیت عبد نبود . در فرهنگ هخامنشی رعیت بنده بود اما عبد نبود . بنده فرد آزادی بود که طبق قرار دادی از کسی فرمان می برد ولی عبد در تملک دیگری بود.

۸- در تمدن هخامنشی بر خلاف تمدن میان رودان با عقاید مردم کاری نداشتند

۹- در تمدن میان رودان تقدس در ذات شاه بود پادشاه یا فرزند خدا بود یا خدا بود و یا پیامبر-خدا سلطنت به او زیور می یافت.

۱۰- اما در تمدن هخامنشی قدسیت راپادشاه نه از ذات خودش بلکه از مقام سلطنت می گرفت و تا عنایات اهورمزدا شاملش می شد می توانست حکومت بکند

۱۱- در میان رودان شاه دارای عصمت و بری از خطا بود و اگر جامعه به فساد کشیده می شد مقصر

مردم بودند . اما در میان هخامنشیان شاه معصوم نبود . می توانست اشتباه بکند و جامعه را به فنا ببرد. اصل قدسیت مقام سلطنت و حرمت پادشاه باعث اطاعت از شاه می شد و فرمان او برای همگان لازم الاجرا بود .

۱۲- در تمدن هخامنشی اقوام تابعه اقوام مورد احترام بودند بر خلاف میان رودان که اقوام زیر سلطه را در نگاره هایشان برهنه و زبون نشان می دادند.

یک پرسش ؛

چرا تقدس سلطنت و استبداد مطلق برای ایران یک ضرورت بود

چون این منطقه گسترده را تنها یک پادشاه مطلق العنان می توانست اداره کند . زندگی و تولید در پناه

امنیت امکان داشت . دادن آزادی فردی برای بدست آوردن آزادی و سربلندی بود .

شاه در ایران شاهی پدر سالار بود . و کارش آبادانی کشور برای رفاه مردم بود.

تبیین نظام استبدادی ایران با دو مولفه همراه است :

۱- کم آبی

۲- موقعیت ژئوپلتیک

زمین های کم آب نیازمند حفر کانال و کاریز و نگهداری مداوم آن بود و این تنها در سایه یک دولت متمرکز

میسور بود و دولت متمرکز که خود را صاحب آب و به تبع آن زمین می دانست یک دولت استبدادی بود . امری

که مارکس آن را شیوه تولید آسیایی می گوید.

۲-قرار گرفتن ایران در سر راه عبور و هجوم قبایل مقوله امنیت را بالاتر از آزادی قرار می داد. زندگی و

کار و تولید وابسته امنیت بود پس باید تن داده می شد به دولت های فراگیر و مستبد .

خشایار شاه

مرگ داریوش

داریوش ۶۴ ساله بعد از ۳۶ سال سلطنت در سال ۴۸۶ پ.م. در گذشت . و سلطنت به پسرش خشایار شاه رسید که مدت ۱۵ سال شهریار غرب امپراطوری بود و در بابل مستقر بود .

جنگ ماراتون

برای رسیدن به نبرد ماراتون باید کمی روی اوضاع یونان خم شویم تا دلایل جنگ ماراتون روشن شود .

در سال ۵۴۵ پ.م.پیزیسترات در آتن بقدرت رسید .دو منظومه ایلیاد و اودیسه در زمان او تدوین شد. پس

از مرگ او پسرش «هی پیاس» به قدرت رسید . دیکتاتوری او پدرش مورد پذیرش مردم آتن نبود.بهمین

خاطر برادرش راکشتند و مدتی بعد بر علیه او شوریدند و او به لیدیه پناهنده شد و از حاکم ایرانی تقاضای کمک کرد .

حاکم لیدیه تلاش کرد هی پیاس را به آتن برگرداند . اما آتنی ها نپذیرفتند و حاکم لیدیه آتن را تهدید کرد.

آتن موفق شد جزایر نشینان اژه را در سال ۴۹۴ پ.م. بر علیه حاکم سارد بشورانند و در یک حمله سارد

پایتخت لیدیه را غارت و به آتش بکشاند.

داریوش طی فرمانی به مردونیه پسر گاو بروکه فرمانده سپاه لیدیه بود دستور تنبیه شورشیان را داد.

شورشیان سرکوب شدند ۴۹۲ پ.م. اما تلاتش سارد برای برگرداندن هی پیاس به قدرت ادامه داشت .

در آن سوی در آتن یکی از عمو زادگان هی پیاس قرار داشت که رقیب هی پیاس بود . کار به جنگ

کشید ،در سال ۴۹۰ پ.م.

سپاه سارد که متشکل بود از هواداران هی پیاس و سربازان ساردی وارد «اری تر» از توابع آتن شدند و

آن جا را به آتش کشیدند از آن جا وارد دشت ماراتون شدند که چند کیلومتر با آتن فاصله داشت .

افسران ایرانی وقتی سپاه ۱۰۰۰۰ نفره آتن را دیدند از عدم مقبولیت هی پاس در بین آتنی ها مطلع شدند و

به سارد باز گشتند . آتن این باز گشت را بعنوان پیروزی خود گرفت و درباره آن گزافه های بسیاری نوشتند .

نبرد سالامیس

در سال ۴۸۰ خشایار شاه از راه تراکیه و مقدونیه به یونان لشکر کشید . این حرکت بخاطر آن بود که

دست اندازی آتن به مناطق همجوار صلح در منطقه را به خطر می انداخت.

در این جنگ نیز گزافه گویی یونانی در خدمت ناسیونالیسم یونانی درآمد .

هردودوت این گونه لشکر خشایار شاه را سیاه می دهد:

۵۲۰۰- ناو جنگی

۵۱۷۰۰۰- سرباز دریایی

۱۷۰۰۰۰- هزار نفر پیاده

-۶۱۷۰۰۰ نفر سواره

در برابر شهری که شمار مردانش به ۲۰۰۰۰ نفر هم نمی رسید .

هردوت از یاد می برد که ۲۸۳۴۰۰۰ نفر اگر روزی ۳ لیوان آب می خوردند تمامی آب های شیرین آتن کفاف آب آن ها را نمی داد از بقیه چیز ها می گذریم . و از یاد ببریم که فرماندهان سپاه هخامنشی در روزگار خود از بهترین ها در فنون جنگ بودند و دیوانه نبودند که نزدیک به سه میلیون نفر را به جنگ یک ارتش نهایت ۱۰۰۰۰ نفر ببرند . این اغراق ناممکن علت داشت که به آن می رسیدیم.

ارتش خشایار شاه قبل از رسیدن به آتن با سپاه اسپارت روبرو شد که بکلی سپاه اسپارت را تار و مار کرد و یونانیان مجبور شدند با خالی کردن شهر آتن را تسلیم خشایار شاه بکنند، سال ۴۸۰ پ.م.

در این زمان حاکم آتن تمیستوکلس وارد مذاکره شد و خواهان بازگشت خشایار شاه به آسیا شد . شکی نیست که خشایار شاه با توافقاتی راضی به بازگشت شد و شکی هم نمی توان کرد که این لشکر کشی موفقیت چندانی نداشت . اما اگر سرنوشت تمیستوکلس قهرمان جنگ سالامیس و پائوسانیاس قهرمان جنگ پلاته را پی بگیریم خواهیم دید که داستان شکل دیگری دارد .

پائوسانیاس اونیفورم ایرانی می پوشید و کارگزار رسمی ایران در بیزانتیوم بود و دختر مگه بات فرمانده نیروهای ایرانی در تراکیه را به زنی گرفته بود . بعد ها یونانی ها پائوسانیاس را به اتهام خیانت به وطن اعدام کردند .

تمیستوکلس هم با همین اتهام روبرو بود که قبل از دستگیری به ایران گریخت . و اردشیر اول جانشین خشایار شاه حاکمیت مانیه در غرب آناتولی را به او داد و او با یک زن ایرانی ازدواج کرد . در واقع عقب نشینی خشایار شاه از آتن مرهون مذاکرات و تعهدات آتنی ها به خشایار شاه بود.

تبیین جنگ ها

گفته می شود هخامنشیان در پی حکومتی جهانی بر مبنای آموزه های زردشت بودند . کشوری یگانه خالی از جنگ و ویرانی .

جدا از آن که کوروش و داریوش زردشتی نبودند و تنها به اهورمزدا باور داشتند . و نام آشو زردشت در هیچ سنگ نبشته ای مکتوب نیست . با آموزه های زردشت هم نمی توان جنگ در جزایر دریای اژه را تبیین کرد باز هم گفته می شود که ایران هخامنشی برده دار نبود و این جنگ ها برای تامین نیروی برده برای کار در معادن و کاخ ها نبود . این نیز جدا از راستی و ناراستی هایش تبیین گر این جنگ ها نیست . خشایار شاه آن ارتش عظیم را برای به خطر انداختن صلح جهانی توسط آتنی ها روانه یونان نمی کند باید دید در پشت این لشکر کشی ها منافع کدام طبقه سرک می کشد .

اردشیر اول

در سال ۴۶۵ پ.م. خشایار شاه در گذشت و پسرش اردشیر که بعد ها به دراز دست معروف شد به قدرت رسید . که ۴۱ سال سلطنت کرد.

شورش در مصر

در سال ۴۶۰ پ.م. هخامنش پسر داریوش شهریار مصر در گذشت و «انحوروس» پسر پسامتیک با شکست

سپاه ایران در آن سامان اعلام استقلال کرد. اردشیر مگه بازو افسر پارسی را از لیدیه به مصر فرستاد و شورش را فرو نشاند. و برای رضایت مردم مصر دست به اصلاحاتی زدند در این دوران رابطه پارس با آتن و اسپارت حسنه است و یونان و اسپارت ضمن داشتن استقلال زیر نفوذ ایران بودند. اما رقابت بین آتن و اسپارت برسر هژمونی منطقه ای به جنگ کشیده شد و جنگ در سال ۴۳۱ آغاز شد. و ایران درجنگ های ۱۱ ساله پلوپونیس بی طرف ماند.

خشایار شاه دوم

در سال ۴۲۴ پ.م. اردشیر مرد و پسرش خشایار دوم به سلطنت رسید که او نیز بعد از دو سال در گذشت.

داریوش دوم

بعد از مرگ خشایار شاه دوم برادرش داریوش دوم به سلطنت رسید. در سال ۴۱۳ آتن به جزایر سیسیل حمله کرد. و داریوش دوم چیترا فرنه را به سارد گسیل داشت در این زمان فرنه بازو بجای پدرش شهریار لیکیه بود. و جنگ داخلی آتن و اسپارت آغاز شد

شورش در مصر

در سال ۴۱۰ شهریار ایرانی حاکم مصر در گذشت و یک مصری مدعی سلطنت شد که بعد از مدتی سرنگون شد.

جنگ های آتن و اسپارت با کمک ایران به نفع اسپارت تمام شد.

اردشیر دوم

در سال ۴۰۴ داریوش دوم درگذشت و پسر بزرگش ارشک که شهریار بابل بود با نام اردشیر به قدرت رسید.

شورش کوروش کهتر

رسم بر این بود که ولیعهد پسری باشد که در زمان سلطنت پدر دنیا می آید اما اردشیر دوم پسر بزرگش را ولیعهد کرد و این مورد قبول برادر کوچکتر که شهریار سارد بود قرار نگرفت. پس تصمیم گرفت با زور و به کمک مزدوران یونانی قدرت را از برادر بگیرد. دو سپاه در سال ۴۰۱ پ.م. در حران بهم رسیدند و کوروش کهتر کشته شد. کوروش شاهی زیرک و بخشنده بود. او مزدوران یونانی و تمامی کسانی را که در شورش برادرش نقش داشتند بخشید.

در مورد بخشندگی او و همسرش پریاتیش داستان هایی هست که پلوتارک در کتاب تاریخش به آن ها اشاراتی دارد.

تحولی دینی

در زمان اردشیر دوم پرستش آناهیتا و میترا در کنار اهورمزدا رسمیت یافت که بمعنای بازگشت به دین کهن ایرانی است و نشانه قدرت گرفتن مغان این دین در سپهر سیاسی این دوران است.

اردشیر سوم

اردشیر دوم در سال ۳۵۸ در سن ۹۰ سالگی درگذشت .

جنگ قدرت؛ شروع اضمحلال

اردشیر ۳. پسر داشت داریوش ، اریه اسپه و وهوکه ولیعهد اما داریوش بود .

وهوکه دست به توطئه زد و در این توطئه دربار نیز با او بود . به اردشیر بیمار تلقین شد که داریوش و وزیر

شاه تری بازو در صدد کودتایند . پس داریوش و تری بازو دستگیر و اعدام شدند . بعد نوبت به اریه اسپه

رسید و به او گفته شد پادشاه به او بد گمان است . او خودکشی کرد بعدنوبت به ارشامه پسر دیگر اردشیر

رسید که از مادری غیر پارسی بود .

به پسر تری بازو گفته شد عامل قتل پدرش ارشامه بوده است و او ارشامه را ترور کرد و در آخر وهوکه

به قدرت رسید و خود را اردشیر سوم نام نهاد .

شورش و آشفتگی

بنا به قانون گریز از مرکز حاکم بر امپراطوری ها که در جابجایی قدرت خود را نشان می داد . اردشیر سوم

با بحرانی فرا گیر در سراسر امپراطوری روبرو شد . اردشیر دو مشکل داشت:

-بحران مشروعیت

-بحران جابجایی

لیست شورش ها

-شورش در ارمنستان: که توسط داریوش پسر ارشامه سرکوب شد

-شورش اردوان در آناطولی؛ سرکوب شد و اردوان به مقدونیه گریخت

-اعلام استقلال مقدونیه توسط فیلیپ دوم

-شورش در قبرس

-اعلام استقلال «نخت هارهبی» فرعون مصر . و شکست فرعون در سال ۳۴۳ .

اردشیر مصر را گرفت و بر خلاف سنت کوروش و داریوش معابد مصر را ویران کرد و گاو مقدس را

کشت .

فتح مصر باعث شد که آتن و مقدونیه اعلام وفاداری به ایران بکنند و آرام بگیرند .

داریوش سوم؛ فروپاشی

در سال ۳۳۸ پ.م. اردشیر توسط «بگه وهوش» وزیر دربارش مسموم شد و تمامی فرزندان او کشته

شدند . تیر خلاص به شقیقه دودمان هخامنشی زده شد .

بگه وهوش یکی از بازماندگان شاه بنام ارشک را به شاهی نشان داد اما قدرت واقعی در دست خود او بود . و

کمی بعد ارشک و همه پسران ارشک را کشت و در سال ۳۳۶ داریوش پسر ارشامه را به شاهی نشان داد .

شورش در مصر

بمحض کشته شدن اردشیر سوم خبیثه در مصر ممفیس را گرفت و خود را فرعون نامید .

در یونان اسکندر پدرش را کشت و خود را پادشاه خواند .

در سال ۳۳۴ شورش مصر سرکوب شد . و داریوش فرصتی یافت که از دست بگه وهوش خلاص شود و شد .

مشکل داریوش سوم در آن بود که:-

-مادرش غیر پارسی بود و شاهی را از پدر به ارث نبرده بود

-در گیر و سهم و بر آمده از یک حکومت کودتایی بود

پس در داخل و خارج مشروعیتی نداشت. و از پشتیبانی سپه‌داران بر خوردار نبود و این یعنی از بین رفتن پایه های اقتصادی و سیاسی حکومت .

سقوط هخامنشیان

«رشد و تکامل نیروهای تولیدی و بازرگانی یونان» بسته به حل معضل ایران بود. پس فیلیپ مقدونی پادشاه اسپارت علیرغم پیمان اتحادی که با اردشیر سوم بسته بود در رأس اتحادیه دولت‌های سرزمین یونان قرار گرفت و سرگرم تهیه مقدمات جنگ بود که در سال ۳۳۶ بر اثر توطئه ای که احتمالاً دست ایران در آن بود کشته شد.

روی کار آمدن اسکندر

با مرگ فیلیپ پسر او اسکندر به قدرت رسید. ابتدا به ایلیریه و دره دانوب لشکر کشید که موفق بود و عده‌ای به او پیوستند و در سال ۳۳۴ با ۳۰۰۰۰ پیاده و ۵۰۰۰ سواره از بوسفور گذشت و در نبردی ایرانیان را شکست داد. شهرهای سارد و آسیای صغیر درهای خود را به روی او گشودند. فقط دو شهر ملطیه و هالیکارناس پایداری کردند.

سال بعد تمامی آسیای صغیر را متصرف شد. در سال ۳۳۳ در پیکاری دیگر داریوش سوم را در نبردی شکست داد و داریوش به سوی کرانه فرات عقب نشست.

و بعد به سوی جنوب رفت دمشق و سوریه و دیگر شهرهای فلسطین را تصرف کرد.

فنیقیه و سوریه حکومت یونانیان را به رسمیت شناختند و مطیع شدند. داریوش با اسکندر وارد مذاکره شد و پیشنهاد صلح داد و تا شط فرات را به او واگذار کرد با ۱۰۰۰۰ تالانت خراج و اسکندر نپذیرفت.

مصر بدون مقاومت تسلیم شد. در نبردی دیگر در نزدیکی ویرانه‌های شهر نینوا در سال ۳۳۱ داریوش شکست خورد.

شوش و بابل تسلیم شدند و گنج‌های خود را به اسکندر دادند.

استخر و پرسپولیس، نیز تسلیم شد. در سال ۳۳۰ نزدیک به ۱۲۰۰۰۰ تالانت پول به دست اسکندر افتاد و

کاخ زیبای استخر به دست لشکریان او آتش زده شد.

داریوش به سمت باکتریا رفت ساتراپ باکتریا داریوش را کشت و اسکندر را صاحب تاج و تخت

هخامنشی کرد.

علل فروپاشی

فروپاشی امپراتوری هخامنشی معلول ضعف‌های استراتژیک و ضعف‌های تاکتیکی بود.

۱- نخست آن‌که جنگ قدرت شیرازه پادشاهی را گسسته بود خشایارشا به دست پسرش کشته شد، داریوش دوم خشایارشا دوم را کشت.

اردشیر دوم، برادر کوچک‌اش کوروش را کشت. و خود توسط توطئه‌ای درباری مسموم شد. اردشیر سوم نیز با همین توطئه کشته شد. و داریوش سوم نسبت دوری با خاندان شاهی داشت و این بدان خاطر بود که سلسله هخامنشی با قحط‌الرجال روبه‌رو شده بود.

۲- نارضایتی مردم در سراسر امپراتوری به اوج خود رسیده بود. هر منطقه به ساتراپی سپرده شده بود. و هر ساتراپ خراج آن منطقه را یا خود به مقاطعه گرفته بود و یا به مقاطعه داده بود و این یعنی مالیات‌های دوبله و سوبله واسطه‌ها، و خانه خرابی مردمی که به زور به زیر یوغ امپراتوری درآمده بودند.

سارد و مصر و سوریه و فنیقیه و حتی استخر پایتخت داریوش سوم تسلیم شدند و با گنج‌های بی‌کران اسکندر را قوی و قوی‌تر کردند.

۳- ارتش داریوش سوم ارتشی چند ملیتی بود و آن‌ها رغبت چندانی به ادامه حکومت داریوش نداشتند، تنها هسته اصلی ارتش که از پارسیان بود مقاومت می‌کرد.

۴- اشتباهات دیگر تاکتیکی بود سازماندهی ارتش اسکندر را از نظر فشردگی و نظم تشکیلات در پیاده

نظام و تاکتیک‌های حمله و گریز در سواره نظام و کاربردهای تاکتیک‌های جدید جنگی توسط اسکندر، از دیگر عوامل پیروزی او در نبرد بود. اما تعیین‌کننده نبود. با یک پشت جبهه قوی داریوش سوم می‌توانست هر شکستی را بازسازی کند و با کشاندن ارتش اسکندر به داخل کشور و قطع کردن لجستیک او با یونان، او را درهم شکند. اما با هر پیروزی، سپاهیان بیشتری به او ملحق می‌شدند. و او قویتر می‌گشت.

کاهنان مصری اسکندر را پسر رب النوع آمون نامیدند. و این نشان از تنفر آنان از ایرانیان بود.

نگاه کنیم به پیروزی‌های کوروش کبیر و برخورد مشابه کاهنان مصری با اسکندر با او. همه جا خدایان به او کمک می‌کنند تا پیروز شوند. فرزندان کوروش از این نکته استراتژیک غافل ماندند که فتح یک سرزمین تنها پیروزی نظامی نیست. ماندن در یک سرزمین نیازمند عوامل دیگری جز رعب و وحشت و غارت است. باید بر دل‌های مردم حکومت کرد. وگرنه دروازه‌ها یکی بعد از دیگری به سوی دشمن گشوده می‌شود.

تکرار یک تراژدی

داریوش در مقابل اسکندر به ساتراپ باکتریا گریخت تا با کمک این ساتراپ که یکی از حکام او بود در مقابل اسکندر مقاومت کند. اما ساتراپ باکتریا او را کشت و سر او به اسکندر تقدیم شد.

این تراژدی بار دیگر در دوران فروپاشی ساسانیان صورت گرفت. یزدگرد سوم بعد از شکست نهاوند به خراسان عقب نشست تا با کمک حاکم آن منطقه ارتش را بازسازی کند و مقابل هجوم اعراب را بگیرد. اما ماهوی سوری که بجای کمک به او جنگی ساختگی ترتیب داد تا یزدگرد کشته شود. و چون کشته نشد با اشاره‌ای آسیابانی او را کشت تا با فرستادن سر او به مدینه پاداش این خیانت را بگیرد.

این تراژدی، که تراژدی خیانت و اپورتونیزم سیاسی است بارها و بارها تکرار شد. و فرصت‌طلبانی که تا دیروز تا کمر مقابل قدرت حاکم خم می‌شدند، تا وزش بادهای برخلاف حکومت دیدند رو به سوی مهاجمان جدید آوردند و سعی کردند تا خوش‌خدمتی به بیگانه موقعیت خود را تثبیت کنند. این سنت بعدها به یک پایه اساسی در فلسفه سیاسی ما تبدیل شد.

یک نکته ساختی: شیوه تولید آسیایی

در تاریخ ایران (پطروشفسکی) حکومت مادها و هخامنشیان را تحت عنوان نظام‌هایی مبتنی بر برده‌داری بررسی می‌کند. و به تعجیل از کنار آن می‌گذرد. آیا شیوه اصلی تولید مبتنی بر کار بردگان بود. و یا نه بردگان در کارهای خانگی مورد استفاده قرار می‌گرفتند.

نکته دوم انعکاس این ساخت چگونه در حاکمیت سیاسی در یونان به حکومتی دمکرات منجر می‌شود و در ایران به حکومتی دسپوت و مطلق‌العنان می‌رسد.

مارکس در اشاراتی جوامع باستانی ایران را شیوه تولید آسیایی می‌نامد. این شیوه تولید به علت اصلی بودن آب به‌جای زمین، در دو فراماسیون برده‌داری و فئودالی، ما با شکل ویژه‌ای از این دو فراماسیون روبه‌رویم که طابق النعل به النعل با شکل اروپایی‌اش یکی نیست. به همین خاطر عده‌ای از محققین تقسیم‌بندی مارکس و انگلس را در گذار جوامع به شکل جهانشمول قبول ندارند و دلیل‌شان متفاوت بودن جوامع آسیایی با اروپایی است.

انعکاس ساخت ویژه (آب در ارجحیت به زمین) و نیاز جامعه به حکومتی مرکزی و قدرتمند برای حفاظت، و مرمت این سیستم آبیاری، در روبنای سیاسی منجر به حکومت‌های دسپوت می‌شود و درواقع ما با نظامی ویژه از برده‌داری و فئودالیسم در آسیا روبه‌رویم.

آیا این به معنای جهانشمول نبودن تقسیم‌بندی مارکس و انگلس است؟

اصراری بر پذیرش و یا رد این تقسیم‌بندی نیست باید دید که گذار جوامع قبیله‌ای ایرانی به دولت‌های ماد و هخامنشی چگونه گذاری است. اگر برده‌داری نیست. پس چه فرماسیونی است.

منتقدین پاسخ روشنی نمی‌دهند. به نظر می‌رسد که نام‌گذاری مارکس به‌عنوان شیوه تولید آسیایی که شکل ویژه برده‌داری در ایران است به حقیقت تاریخی نزدیکتر است

تبیین استبداد شرقی

۱- نظریه جغرافیا

۲- نظریه آب

۳- نظریه قدسیت

نظریه جغرافیا وضعیت ژئوپولتیک نجد ایران را عنصر تعیین کننده در استبداد شرقی می‌داند.

ایران گذر گاهی است که شرق و غرب دنیای قدیم را بهم مرتبط می‌کند. پس مدام از دو سوی

مورد هجوم قرار می گیرد در شرق قبایل وحشی اسکیت و در غرب شاهان میان رودان. در نبود امنیت، کار و زندگی و توسعه و پیشرفت هم نیست. پس تنها راه، وجود و حضور دولت مقتدری است که کشور را از هجوم مداوم قبایل وحشی دور نگه دارد تا در سایه صلح و امنیت مردم زندگی کنند.

دولت مقتدر هم نیازمند اطاعت کامل، دادن مالیات و سرباز بود پس آزادی فدای امنیت شد. نظریه آب بر این اساس استوار است که آب مقدم بود بر زمین. پس تامین آب از نظر حفرقنوات و احداث شبکه وسیع آبیاری نیازمند دولت مقتدری بود که هم این شبکه را ایجاد کند و هم در مرمت و نگهداریش کوشا باشد. پس دولت مقتدر شدنی نبود الا اطاعت کامل، دادن مالیات و سرباز.

نظریه قدسیت برمی گشت به تئوری سیاسی شاهنشاهی در ایران. در میان رودان قدسیت شاه مسبوق بود بر پادشاهی او. در این تئوری قدسیت از ذات شاه سرچشمه می گرفت و سلطنت به او زیور می یافت. اما در تئوری شاهنشاهی ایران قدسیت نه از ذات شاه بلکه از عنایات اهورمزدا حاصل می شد، این عنایت فره ایزدی بود که اگر شاه از راه صواب دور می شد فره از او گرفته می شد.

این اصل قدسیت و حرمت شاه همه را موظف می کرد که از شاه اطاعت کنند و فرمانبردار باشند. این نظریه اساس استبداد سیاسی رادرایان تشکیل می داد. تقدس رهبری و استبداد مطلقه یک ضرورت گریز ناپذیر بود برای این امپراطوری. شاه مظهر آرامش و امنیت بود. بدون شاه نه ثباتی بود و نه امنیتی.

یک پرسش: چرا یونان از نظر فکری شکوفا شد اما ایران نشد

چرا یونان به دموکراسی رسید و ایران به استبداد سیاسی رسید

باید علت را در تغییرات جغرافیایی و معیشتی جست:

۱- زندگی در شهر های کوچک و جزایر پراکنده به یونان این فرصت را می داد که دولت شهر درست کند و این دولت-شهر ضمن استقلال نسبی، دموکراسی نسبی هم داشته باشد. در حالی که مردم ایران در دشت ها و فلات های وسیع زندگی می کردند و امکان تشکیل دولت شهر نداشتند.

۲- نوع معیشت یونانی ها بازرگانی و زندگی از طریق دریا بود؛ حمل بار، ماهیگیری و کشاورزی بود در حالی که ایرانیان کشاورز و زمین دار بودند.

۳- رفت و آمد کاری؛ بازرگانی به جزایر و کشور های واقع در دریای مدیترانه، مصر لیدی، بابل، ایران و آسیای صغیر این فرصت کسب دانش و تبادل فرهنگی را به یونانیان می داد در حالی که ایرانیان از این امکان محروم بودند.

۴-زندگی در سایه کار بردگان به افراد آزاد دولت-شهر ها اجازه می داد تا وقت خود را با دیالوگ های گروهی در یک تبادل فرهنگی بگذرانند و این تبادل در بستر یک دموکراسی برده داری باعث رشد و شکوفایی فرهنگی شد در حالی که زندگی در یک سیستم استبدادی و بسته این اجازه را به مردم ایران نمی داد .

چند پرسش دیگر

گفته می شود شکل بندی های اقتصادی-اجتماعی مارکسیستی در مورد ایران محلی از اعراب ندارد . و آن چه در اروپا اتفاق افتاده است در ایران ساری و جاری نبوده است . اما برای تحلیل تاریخ هر پژوهش گر تاریخ باید به این پرسش ها پاسخ بدهد:

۱- اگر این شکل بندی صحیح نیست، پس شکل بندی صحیح چیست :

-قبل از ماد :دوران جوامع نخستین

-ماد:دوران فرو پاشی جوامع نخستین و گذار به برده داری

-هخامنشیان دوران برده داری

-اشکانیان:دوران فروپاشی برده داری و گذار به فئودالیسم

-ساسانیان:دوران فئودالیسم

و اما پرسش ها :

۱-آیا در دوران ماد ما با شکل گیری طبقات روبرو هستیم یا نه؟

۲-آیا کار ها تخصصی نشده بود و این تخصصی شدن حاصل مادی نداشت ؟

۳-طبق اسناد مکتوب و اوستا بوجود آمدن روحانیون و داوران وکدخدا ها به چه معناست ؟

۴-هجوم های مداوم آشور برای غارت اموال منقول بود و یا اسرا نیز به برده تبدیل می شدند؟

۵-شیوه غالب تولید در سرزمین های ماد چه بود آیا تمامی مردم کشاورز و دامدار بودند؟

۶-طبقات فرا دست جامعه که بودند و چه می کردند .آنان خود کشاورز و دامدار بودند؟

۷-در دوران هخامنشیان ،اشراف پارس چه کسانی بودند؟

۸- شیوه تولید چه بود ؟

۹-آیا هفت خانواده بزرگ پارس کشاورز و دامدار بودند؟

۱۰-بردیا یا گئوما بر علیه چه کسانی کودتا کرد؟

۱۱-طبق کتیبه بیستون زمین ها ،چراگاه ها ،دام ها و بردگان را گئوما از که گرفته بود و داریوش بچه

کسانی داد؟

۱۲-ماهیت کودتای داریوش چه بود ؟

۱۳-ماهیت جنگ های کوروش و داریوش چه بود . ؟

همه جنگ ها که دفاعی نبودند . همه جنگ ها آزادیبخش که نبودند .آیا این جنگ ها برای تامین نیروی

انسانی برای کار در مزارع ،معادن ،خانه ها و کاخ ها نبود ؟

۱۴-آیا پیدا کردن چند سند در پاسارگاد که نشان می دهد کارگران حقوق بگیر بوده اند این ماهیت تمامی

ساخت را نشان می دهد .؟

- ۱۵- آیا برده ها در ساخت کاخ ها، جاده ها و کاروانسرا های میان راه و پادگان ها نقشی نداشتند ؟
- ۱۶- در سراسر امپراطوری وضعیت طبقات چگونه بود . نوع معیشت چگونه بود ؟
- ۱۷- آیا مصر ، میان رودان و یونان برده داری نبودند ؟
- ۱۸- مناطق فتح شده که توسط کار برده ها اداره می شد بعد از فتح چگونه اداره می شدند ؟

فصل چهارم

روی کار آمدن اسکندر

روی کار آمدن داریوش سوم هم زمان است با تسخیر شبه جزیره بالکان در سال ۳۳۶ توسط فلپ دوم پادشاه مقدونیه.

ترور فلپ دوم

فلپ دوم پسری بنام اسکندر داشت که برای رسیدن به قدرت از هیچ کاری فرو گذار نبود. پس با کشتن پدرش راه او به قدرت باز شد. او اعلام کرد او پسر زئوس است نه فلپ. پدرش فلپ نیز خود را فرزند خدایان می دانست.

با مرگ فلپ آتن و تبس سر به شورش بر آوردند و از داریوش سوم کمک خواستند ولی داریوش سرگرم تدارک جنگ با مصر بود و کانون اصلی خطر را درک نکرد. ووقتی تصمیم به کمک گرفت که اسکندر شهر های شورشی را سرکوب کرد و تبس را به تمامی سوزاند.

داریوش در شرایطی آماده رویاروی با اسکندر می شد که توازن قوا در حال گردش به نفع اسکندر بود:

- خشونت های اعمال شده زمینه های مردمی را در این مناطق بر علیه داریوش کرده بود
- در مصر و فنیقیه به خاطر اهانت به مقدسات جناح مذهبی جامعه را بر علیه ایران کرده بود
- پارسیان و ما دها پایه های اصلی حکومت ناراضی بودند و بدنبال تضعیف حکومت می گشتند
- کودتا های پی در پی خاندان سلطنت را تضعیف کرده بود.

نخستین رویارویی

اسکندر از تنگه هلسپونت گذشت و وارد خاک آسیا شد. فرماندار یونانی شهر ساحلی ایلئون نخستین خائن بود و اسکندر را پذیرا شد. خیانت مزدوران یونانی ارتش نیز به کمک اسکندر آمد. در کنار رود گرانیگ دو سپاه بهم رسیدند. و سپاه ایران شکست سختی خورد و فرماندهانی بزرگ از ارتش داریوش کشته شدند. دیودور مورخ یونانی از ۱۲۰۰۰ کشته و ۲۰۰۰۰ اسیر یاد می کند. و غرب آناتولی به تصرف اسکندر درآمد. شهر میلیتوس مقاومت کرد اما به جایی نرسید.

بدشأنسی های تاریخی

یکی از فرماندهان مقدونی مخالف اسکندر طرح ترور اسکندر را ریخت که درمیانه راه گرفتار و کشته شد. فرمانده نیروی دریایی ایران در ایونیه و قبرس «ممنون» تصمیم گرفت از راه دریای یونان حمله کنند تا اسکندر مجبور به بازگشت به یونان شود که در میانه راه در گذشت. و طرح ناکام

ماند .

و مخالفین آتنی و اسپارتی اسکندر که راهی ایران بودند تا با کمک داریوش بر علیه اسکندر شورش کنند در میانه راه دستگیر و کشته شدند . گویی تمامی شانس ها و بد شانسی ها جمع شده بودند تا اسکندر بر داریوش چیره شود .

نبرد ایسوس

تا سال ۳۳۳ اسکندر فریجیه را گرفت و به کیلیکیه رسید ارشامه شهریار کیلیکیه مقاومت کرد اما شکست خورد . و اموالی بسیار نصیب سپاه اسکندر شد . هر پیروزی و اموال غارت شده موتور محرکی برای جنگ بعدی بود .

فریبی بزرگ

اسکندر توسط جاسوسانش داریوش را فریب دهد که اسکندر بیمار است و در حال عقب نشینی به مقدونیه است . داریوش فریب خورد و بدون بررسی لازم تصمیم گرفت از تنگه ایسوس خود را به سرعت به اسکندر برساند و کار او را تمام کند . داریوش فریب فرمانده شامی نگهبانان دروازه های تنگه ایسوس را خورد که بخدمت اسکندر در آمده بود . داریوش دردیماه ۳۳۳ در این تنگه بدام افتاد و شکست سختی خورد و تنها توانست جان خود را به سلامت از مهلکه بیرون ببرد . او در این سفر مادر و خواهر و زن و فرزندان را با خود برده بود .

این شکست نشان داد تا چه حد اوضاع داریوش بهم ریخته است که اسکندر می تواند تا اتاق جنگ او نفوذ کند و وضع چقدر غیر قابل پیش بینی است که داریوش محل امنی برای خانواده خود ندارد .

سقوط سوریه و فنیقیه

شام گنج خانه داریوش بدون جنگ تسلیم شد بدان امید که اسکندر به شام تعرض نکند . اسکندر بعد از ورود به شام تمام سران شام را بکشت و خانواده های آن ها را به اسارت گرفت . همسر داریوش جز اسرا بود در اینجا بود که به بیوه ممنون دریا سالار نیروی دیایی ایران «برسینه» اسکندر تجاوز کرد و پسر نامشروعی بعدها بدنیا آمد .

صور پایگاه دریایی ایران بود و مقاومت کرد . ۷ ماه مقاومت کرد اما شاه نتوانست بکمک صور بیاید و سقوط کرد .

سقوط فلسطین و مصر

پس از تخریب صور هدف بعدی غزه بود و غزه مقاومت کرد . اسکندر مجروح شد . اسکندر به تلافی فرماندار غزه را که برای مذاکره رفته بود با شکنجه های بسیار کشت . همه مردان را کشت و زنان و کودکان را بعنوان برده فروخت .

یک تلاش

امینتاس یکی از افسران یونانی با ۴۰۰۰ جنگجو به قبرس حمله کرد و خود را شهریار پارسی مصر نامید و بسوی مصر حرکت کرد تا قبل از اسکندر به آن جا برسد و مقاومت کند اما وقتی به آنجا رسید مصر تسلیم شده بود و او کشته شد. اسکندر در مصر به ۲۴۰ تن طلا و نقره دست یافت و نیروی بیشتری برای جنگ های بعدی پیدا کرد.

در مصر اسکندر به معبد آمون رفت و به اشاره او کاهن آمون گفت: باید او را مانند خدای آسمان ها، آمون پیرستید و اسکندر که تا دیروز پسر آپولون بود فرزند آمون خدای آسمان ها شد. و کاهنان مصری هم به او گفتند که خدا به آنها گفته است روح فرعون اُح مُسس با مادر اسکندر در آمیخته و او پسر فرعون نیز هست.

شورش در سامره

اسرائیلیان سامره فرماندار اسکندر را در آتش سوزاندند و اسکندر از مصر به سامره رفت و در سال ۳۳۱ سامره را با خاک یکسان ساخت.

نبرد سرنوشت در گاوءگمل

داریوش در حالی که درگیر و دار جنگ داخلی بود سعی کرد با اسکندر به مصالحه برسد اما اسکندر به کمتر از پادشاهی ایران قانع نبود. و پیشنهاد ۳۰۰ تن نقره خسارت و پذیرش تمامی متصرفات برای اسکندر و ازدواج با دختر داریوش را رد کرد.

اسکندر از حلب به میان رودان رفت، از موصل گذشت و در شرق دجله در روستایی بنام گاوءگمل اطراق کرد. اسکندر در راه موصل با خسوفی روبرو شد که آن را علامت پیروزی گرفت و برای ماه و خورشید قربانی کرد.

در مهر ۳۳۱ دو سپاه بهم رسیدند. مورخان یونانی در مورد این جنگ حرف های گزافه بسیار گفتند اما نمی توان تردید داشت که سپاه داریوش نسبت به سپاه اسکندر از عده و عده کمتری برخوردار بود به چند دلیل:

-داریوش در گیر و دار جنگی داخلی بود

-شکست های سختی خورده بود

-امکانست لجستیک خود را از دست داده بود

-ذخایر مالی اش را از دست داده بود

-دیگر نه شهریاران ایرانی و نه مزدوران یونانی حاضر نبودند با یک پادشاه در حال فرار در یک جنگ تمام باخت شرکت کنند.

اسکندر اما به تمامی عکس تمامی نداشته ها و کمبود های داریوش بود. در دوحمله داریوش در جنگ پیش بود اما در درگیری رو در رو با اسکندر اسبش زخمی شد و داریوش بزمین افتاد اما اسکندر نتوانست به او غلبه کند و داریوش مجبور شد از صحنه نبرد فاصله بگیرد سپاه که فکر می

کرد داریوش کشته شده است به اربیل عقب نشست .

تلاش از پی هیچ

داریوش برای باز سازی سپاه به همدان رفت؛ پایتخت مادها . اما نتوانست اقوام ماد را متوجه خطر اسکندر کند و علت داشت.

در این دوران ما با بر آمدن اقوام روبروئیم . پس یک امپراطوری یک هسته قدرتمند دارد که قوم پیروز است . اقوام دیگر اقوام تبعه اند که بزور شمشیر گردن به حکومت قوم پیروز نهاده اند و پس شکست و پیروزی امپراطوری را از آن خود نمی دانند . بهمین خاطر شکست داریوش در گائوگمل از اسکندر را شکست خانواده هخامنشی می دانند و فرصتی تا خود و قوم خود را برکشند . داریوش بعد از شکست گائوگمل باید در دوجبهه می جنگید با اسکندر و با مدعیان قدرت در سراسر امپراطوری و این شدنی نبود . هخامنشیان نای و رمق قبیله ای خود را در جنگ قدرت از دست داده بودند و امکان پیروزی در دو جبهه نبود .

مدعیان حکومت

در همدان داریوش دو مدعی داشت:

۱-آتورپات

۲-باریاکس

آتور پات پیشاپیش با اسکندر پیمان بسته بود . بهمین خاطر اسکندر ماد شمالی را به او سپرد و او دخترش را به یکی از فرماندهان اسکندر داد.

۳-کسودات در شمال

۴-بسوس در باختر که خود را اردشیر چهارم می دانست

سقوط سه پایتخت

شوش و بابل، دو پایتخت هخامنشی تسلیم شدند و گنج های خود را به اسکندر دادند. شورش مردم بر علیه شهریاران پارسی مقاومت را ناممکن می کرد . دیودور مورخ یونانی می گوید تسلیم شوش به اشاره شاه بود تا فرصت بیابد سپاهی فراهم کند اما تلاشی بی حاصل بود . ۱۲۰۰ تن طلا اسکندر را برای ادامه جنگ مصمم تر می کرد .

همدان با همکاری آتورپات تسلیم شد . اسکندر پارمنیون را در همدان گذاشت و روانه استخر سومین و اصلی ترین پایتخت هخامنشی شد . و این در حالی بود که داریوش در ری مشغول نبرد با بسوس مدعی تاج و تخت بود . مقاومت در خوزستان ادامه داشت اما بی حاصل بود .

اخش داته

در ایران شمالی اخش داته مدعی سلطنت بود و داریوش مجبور شد با او مصاف کند

بسوس؛ شهریار باختریه

مدعی دیگر شهریار باختریه بود که خود را اردشیر چهارم می نامید .

حرکت اسکندر

اسکندر اربیل را گرفت و به بابل رفت. سومین پایتخت هخامنشی بدون کوچک ترین مقاومتی تسلیم شد. کلیه تالیفات رصد خانه بابل برای ارسطو فرستاده شد . و خزائن بابل به مقدونیه فرستاده شد .

آریو برزن

در کوه های کهگیلویه آریوبرزن سپهدار ایرانی بعنوان آخرین سنگر استخر راه را براو بست و اسکندر را مجبور به عقب نشینی کرد . اما یک خوزی اسکندر را شبانه به پشت نیروهای آریو برزن رساند و آریو برزن و همراهانش کشته شدند و استخر شهر بی دفاع زیر پای ستوران اسکندر غارت شد ، هتک حیثیت شد و به آتش کشیده شد .

اسکندر در بهمن سال ۳۳۰ پ.م. به استخر دست یافت

و نزدیک به ۱۲۰۰۰۰ تالانت پول به دست اسکندر افتاد و کاخ زیبای استخر به دست لشکریان او

آتش زده شد.

کشته شدن داریوش سوم

پس از سقوط استخر داریوش در جنگ با بسوس شهریار باختر کشته شد .

اسکندر از همدان به ری رفت و از ری روانه گرگان شد . و چون شنید داریوش کشته شده است روانه باختر شد تا با کشتن بسوس خود را از دست آخرین مدعی تاج و تخت هخامنشی خلاص کند .

قتل عام در هرات

داریوش به سمت باکتريا رفت . اما در بین راه به او خبر رسید حاکم بلخ که تسلیم شده بود مقدونی ها را از هرات رانده است و به اردشیر چهارم پیوسته است .. اسکندر راهی هرات شد و مردم بی دفاع بلخ را قتل عام کرد .

ترور اسکندر

اسکندر از هرات به زرنگ مرکز سیستان رفت. در اینجا عده ای از افسران طرح ترور او را ریختند که لو رفت. علت ترور مخالفت آن ها با ادعای خدایی اسکندر بود . پامنیون حاکم همدان پدر فیلو تاس از طراحان ترور اسکندر بود .

پایان کار بسوس؛ اردشیر چهارم

اسکندر از سیستان روانه بلخ شد. اردشیر به ما و رای جیحون عقب نشست . پس اسکندر لشکر بپراکند تا او را بیابند و بکشند . اردشیر گرفتار شد و بعد از شکنجه های بسیار کشته شد

حرکت اسکندر به هندوستان

اسکندر خود را شاه ایران نامید و در بهار ۳۲۷ از تنگه خیبر گذشت و وارد پیشاور شد و از آن جا

به سند رفت. تا به ملتان رسید . اسکندر تا ملتان کشت و سوزاند و غارت کرد .
ملتان مقاومت کرد و اسکندر مجروح شد . و پس از دستیابی به ملتان آن را با خاک یکسان کرد .
اسکندر از اینجا راه بازگشت را در پیش گرفت و به پارس بازگشت ۳۲۵ پ.م. در حالی که از سپاه ۱۳۵۰۰۰ نفره او تنها یک چهارم آن باقی مانده بود.
اسکندر در پاسارگارد به تخت نشست و تاج شاهان ایرا را بر سر گذاشت . در حالی که افسران او آرامگاه کوروش را غارت کرده بودند و استخوان های او را از قبر بیرون آورده بودند . در دیگر جا ها همین کار را با جنازه های داریوش و اردشیر کرده بودند .

مرگ اسکندر

اسکندر خود و سردارانش با شاهزادگان اسیر ازدواج کردند . اسکندر از این ازدواج گروهی در پی دو مقصود بود :

-یافتن مشروعیت برای تصاحب تاج و تخت

-ایجاد پایگاهی مستحکم برای دوران بعد

اسکندر بشدت تحت تاثیر پادشاهی هخامنشی بود و برای خود در آینده جایگاهی چون کوروش و داریوش تدارک می دید .

اسکندر از خوزستان به همدان و از همدان به بابل رفت تا در آن جا تاج گذاری کند و خود را شاهنشاه جهان بداند . و در بین راه از هیچ غارت و کشتار و هتک حیثیت مردم فرو گذار نبود . اما قبل از ورود به بابل پیشگویی کلدانی به او هشدار داد وارد بابل نشود که اتفاقی نا گوار او را تهدید می کند . اسکندر به بابل وارد نشد و و در حومه بابل یکی دو ماه بعد در چادرش به شکل دردناکی درگذشت . می گویند اسکندر از شدت درد فریاد می کشید که «خنجری بمن دهید تا خود را از این درد خلاص کنم».

می گویند او را مسموم کردند و عامل این کار یکی از سردارانش بنام آنتی پاتر بود که مادر اسکندر مدام تلاش می کرد توسط اسکندر او را از میان ببرد . یکی از پسران آنتی پاتر ساقی اسکندر بود و همو بود که اسکندر را مسموم کرد و اسکندر در خرداد سال ۳۲۳ در گذشت .

عبرت تاریخ

در کنار آرامگاه کوروش کتیبه ای به زبان پارسی نصب شده بود :

هان ای انسان فانی

من کوروش پسر کمبوجیه هستم . منم که شاهنشاهی پارس را بنیاد نهادم و بر جهان فرمان راندم
به این پاره زمینی که من خفتم بنگر و عبرت بگیر»

اسکندر بدون شک در زمانی که به آرامگاه غارت شده و استخوان های او را گور در آمده کوروش رفت این کتیبه را دید . اما از آن جایی که دیکتاتور چشمی برای دیدن و گوشه ای برای شنیدن ندارد این

پیام کوروش را ندید و نشنید. تا آن که در چادری در حومه بابل مرد در حالی که بر بخش بزرگ و ثروتمند و متمدن جهان آن روز حکومت می کرد و فرمان می راند .

اسکندر به مرگی درناک مرد. و دستور داد مرگش را از دیگران پنهان کنند و جسدش را به فرات بیندازند و بگویند به آسمان به نزد خدا رفته است و بزودی باز می گردد. تا به افسانه خدایی اش لطمه ای نخورد .

میراث اسکندر

میراث اسکندر برای آسیا ویرانی بود و برای اروپا بیرون آوردن از انزوا بود. جز این مایه‌های نداشت. نقش ویرانگری در تمدن آسیایی داشت. خود نیز به شخصه فاقد ویژه گی های یک جهانگشا بود. مردی زنباره و هم جنس باز بود. از خشونت بی‌مار گونه رنج می برد این را نسبت به اسیرانش از شاهان گرفته تا مردم عادی نشان می داد. برای خشنودی خدایانش به شکار انسان ها می رفت و برای اثبات الوهیتش بسیاری از سرداران مقدونی را کشت.

سردار بزرگی در تاکتیک های جنگی بود یکی از رازهای موفقیتش هم این بود اما قابل قیاس با کوروش و داریوش نیست. اوراباید در ردیف چنگیز خان و موجوداتی از این دست دید .

انگیزه جهان گشایی

برای یونانیان جنگ دو علت اساسی داشت:

- ۱- نخست حفظ و امنیت راه های بازرگانی اروپایی و خشکی شان که از سوی ایران مورد تهدید بود.
 - ۲- علت دوم که در نزد تمامی قبایل یکسان بود جنگ نوعی کار و کسب ثروت تلقی می شد پس از همان ابتدا اقوامی چون اسپارت ها کودکان شان را به شکل حرفه ای آموزش نظامی می دادند تا با تربیت و تشکیل ارتش های حرفه ای چه در امر دفاع و چه در امر تجاوز آماده باشند. اسکندر و سپاه او زاده چنین شرایطی بود.
- پس جنگ با انگیزه نخست شروع شد و وقتی داریوش سوم تا فرات عقب نشست و پیشنهاد صلح داد اسکندر نپذیرفت و جنگ را برای غارت ادامه داد.

سازمان اداری اسکندر

اسکندر قدرت سیاسی خود را به دو شکل تحکیم و گسترش می داد، نخست با ایجاد کلنی های نظامی، که این کلنی ها دارای زمین های شاهی بودند که به اجاره داده می شدند و با فوت صاحب

مقاطعه بار دیگر به شاه باز می‌گشت.

دوم ایجاد پولیس یا شهر که مرکب بود از از افراد آزاد که یونانی و مقدونی بودند. تقسیم‌بندی بر مبنای زمان هخامنشیان بود و کارهای به اداری، لشکری و مالی تقسیم می‌شد. و در رأس هر ایالت یک ساتراپ بود که حاکم آن منطقه محسوب می‌شد.

هلنیزاسیون

«ایجاد و توسعه شهرها و رسمی کردن زبان یونانی» وسیله‌ای بود برای یونانی کردن مستعمرات که به آن هلنیزاسیون نیز می‌گویند. هلنیزاسیون وسیله‌ای برای سلطه سیاسی و اقتصادی یونانیان بر ممالک متصرفه بود.

اساس عمران و آبادی را برده‌ها تشکیل می‌دادند و از کار برده‌ها برای احداث حصارها و دژها و شهرها استفاده می‌شد.

سلوکیه: حکومت جانشیان اسکندر

جنازه اسکندر به زمین بود که جنگ گرگ ها آغاز شد. اسکندر به سه دلیل برای خود جانشینی تعیین نکرد:

۱- او برای خودش مقام الوهیت قائل بود. نبوغ نظامی و فروپاشی هخامنشی از درون او را به ناممکن‌هایی رسانده بود که کم کم او را به این گمان رساند که همان طوری که کاهنان مصری می‌گویند او پسر خدایان است. پس کسی را شایسته جانشینی خود نمی‌دانست

۲- اسکندر فاقد اولاد مذکور بود. اسکندر پسری از برسینه بیوه ممنون داشت که فرزند نامشروع او بود چرا که در دمشق «برسینه» را مورد تجاوز قرار داده بود. نوزادی شش ماهه هم در شکم رخشانک شاهزاده پارسی داشت. برادری هم بنام آریدائوس داشت که عقب افتاده و از زنی فاحشه بنام لاریس بود.

۳- دیگر آن که مرگ خود را نزدیک نمی‌دید.

کار به جنگ و ترور رسید و در نهایت سرزمین‌ها تقسیم شدند:

-مصر: بطلمیوس

-مقدونیه و یونان: آنتی پاتر

-شمال آفریقا و شام و فنیقیه: لیومیدون

-کیلکیه: فیلو تاس

-فریگیه: انتیگون

-کاریه و لیدی: کایاندر و مناندر

-آناطولی: لئوناتوس

-ماد:فیتون

-مادشمالی: آتریپاتیکان

-باختریه وسغد: پدر رخشانک

-بابل و بقیه ایران: پریکادس قیم برادر اسکندر

جسد اسکندر در این ۶ روز تقسیم غنائم دفن نشد تا متلاشی شد. واستخوان هایش را به ممفیس و بعد به اسکندریه برده شد.

جنگ بین جانشینان اسکندر

جنگ گرگ ها با تقسیم غنائم پایان نیافت، آغاز شد. و مدت ۲۲ سال طول کشید. خانواده اسکندر به تمامی کشته شدند. بیشتر سردارانش به همین سیاق. سمفونی که با تجاوز و غارت و هتک حیثیت اقوام شروع شد قطعه پایانش فرجام تلخ آدمکشان بود. اسکندر برای جهان باستان هیچ نداشت، جز ویرانی و قتل و غارت.

پادشاهی سلوکوس

سلوکوس از فرماندهان اسکندر بود. پس از مرگ اسکندر نائب السلطنه پریکادس شد. و در لشکر کشی او به مصر سپاه را براو شوراند و باعث کشته شدن او شد. آنتی پاتر به پاس خدماتش او را حاکم بابل کرد. در جنگ بین آنتیگون و او من جانب آنتیگون را گرفت و بعد چون با آنتیگون اختلاف پیدا کرد به مصر نزد بطلمیوس رفت در جنگ بین بطلمیوس و دیمتریوس در کنار بطلمیوس بود بعد به بابل رفت و سپاه آنتیگون را شکست داد و غرب ایران را گرفت و مدتی بعد حاکم بلا منازع عراق و خوزستان و همدان شد.

از سال ۳۱۲ بمدت ۱۰ سال فلات ایران گرفتار جنگ و ویرانی بود.

سلطنت سلوکوس محدود می شد به چند ده پادگان نظامی که کارشان گرفتن باج و غارت بود و سلوکوس در سال ۲۸۱ لیسیماکوس را کشت و بر آناتولی مسلط شد و در راه لشکر کشی به مقدونیه ترور و کشته شد.

انتیوخوس اول که مادرش یک ایرانی اسیر بنام اپاما دختر اسپیتتمان اهل سغد بود بعد از ترور لیسیماکوس به سلطنت رسید و ۲۰ سال حکومت کرد. بعد از مرگ او انتیوخوس دوم پادشاه شد. در این زمان پایتخت از بابل به انتاکیه برده شد و بعلت دوری از ایران نفوذشان در ایران روبه کاهش رفت و بیشتر در حد گرفتن باج و خراج بود

پس از مرگ سلوکوس، آنتیوخوس سوتر پادشاه شد و از ۲۶۱-۲۸۱ پیش از میلاد پادشاهی کرد.

در این زمان سلوکیه از دو سوی مورد خطر بود از یک سو بطلمیوسیان مصر و از سویی دیگر قدرت پارتها که روز به روز افزایش می یافت.

فصل پنجم

برآمدن اشکانیان:

حدود جغرافیای سرزمین پارت

-در شمال به خوارزم

-در جنوب به کرانه شمالی کویر ایران

-در غرب به هیرکانیه؛ گرگان

-در شرق به سغد و مرغیانه

جنوب کشور ترکمنستان کنونی دو قبیله بنام:

-پارت: بمعنای دور از آب

-پهلوی: بمعنای نزدیک آب

زندگی می کردند. که در زمان هخامنشیان یک شهریار نشین بود و حاکم آن ویشث اسپه پدر داریوش بود. بعد ها این دو قبیله یک اتحادیه درست کردند .

آرشک

بنیان گذار این سلسله آرشک بود . که به اشک معروف بودو جمع آن می شود اشکان . اما تاریخ نویسان نخستین تصور کردند اشکان نام یک فرد است و پادشاهی اشکانی جمع آن شد اشکانیان که غلط است اما غلطی مصطلح.

با منتزع شدن پادگان باختریه از انطاکیه مرکز حکومت سلوکیه و تشکیل سلطنت خود مختار و تضعیف قدرت منطقه ای مهاجمین، پارتی ها موفق شدند در منطقه خود سلطنتی خود مختار تاسیس کنند. در بین سال های ۲۶۰-۲۵۰ پ.م. اشک اول موفق شد اتحادیه قدرتمندی از قبایل تشکیل بدهد.

اشک اول در جنگ با قبایل تورانی در سال ۲۴۸ کشته شد .

گفته می شود آرش کمانگیر بر گرفته از شخصیت اشک اول بوده است که درگیر دار جنگ با قبایل تورانی بود .

تیرداد

اشک قبایل پارت را متحد ساخت و آندروگو نماینده نظامی سلوکیه را شکست داد. تیرداد برادر اشک موفق به تصرف گرگان شد. در سال ۲۴۷ بین تیرداد و سلوکوس کالینیکوس در حوالی هیرکانیه جنگی در گرفت که به پیروزی تیرداد پایان یافت.

فریه پت و فرهاد اول

در بین سال های ۲۱۴-۱۷۴ دو شاه دیگر زمام امور را بدست گرفتند تا با بیگانگان نبرد کنند و یک دولت سراسری را بر پا دارند. این فتوحات در زمان فرهاد اول تا قزوین می رسید . و پادشاهان سلوکی طی قرار دادی استقلال فرهاد را برسمیت شناختند.

مهرداد اول

بنا بر وصیت فرهاد اول برادرش مهرداد در سال ۱۷۴ پ.م. به قدرت رسید. در این زمان شرق کشور از سوی قبایل وحشی تورانی تهدید می شد مهرداد به سغد رفت و مراکزی دفاعی خوبی در آن جا ساخت. و از این جا راهی باختریه شد و تا شمال دره پنجاب را مسخر ساخت و بعد سیستان را گرفت به این ترتیب باختریه ،سغد،سیستان و کابلستان در قلمرو پارت قرار گرفت. در این زمان سرزمین پارت شامل قزوین تا ری و ترکمنستان ، ازبکستان، تاجیکستان، افغانستان و شمال پاکستان بود .

حرکت به سوی مرکز ایران

ماد و خوزستان و پارس از این زمان ببعد آزاد شدند و بعدنوبت میان رودان رسید . همزمان ارمنستان شورش کرد و یونانی ها را راند. مهرداد به درخواست مردم آنجا وال ارشک را بعنوان شهریار به ارمنستان فرستاد.

شکست و مرگ انتیوخوس ششم

در سال ۱۴۲ پ.م. انتیوخوس ششم به غرب ایران حمله کرد و بابل و همدان را خراب کرد مهرداد پسرش فرهاد را به مضاف او فرستاد . انتیوخوس کشته شد . و دختر و پسرش به اسارت در آمدند. مهرداد به سلطه بیگانه پایان داد و شاهنشاهی ایران دوباره احیا شد .

فرهاد دوم

در سال ۱۳۶ مهرداد درگذشت و فرهاد دوم بجای او نشست. فرهاد دست دوستی بسوی انطاکیه دراز کرد اما انتیوخوس هفتم رئیس هیئت را کور کرد و صلح فرهاد را نپذیرفت. و با ۳۰۰۰۰۰ سرباز به میان رودان لشکر کشید. انتیوخوس هفتم به سرنوشت انتیوخوس ششم گرفتار شد . کشته شد و پسرش به اسارت درآمد .

فرهاد در سال ۱۲۷ در جنگ با سکه ها؛ ترکان ساکن در ماورا سیر دریا؛ شمال افغانستان کنونی کشته شد.

اردوان اول

مهلستان؛ شورای کلانتران ایران اردوان عموی فرهاد را به سلطنت نشاند . او راهی تخارستان محل تجمع سکه ها شد که او نیز کشته شد .

مهرداد بزرگ

نهمین اشک مهرداد دوم بود که به سلطنت رسید .

او با سکه ها روابط صلح آمیز برقرار کرد و آن ها را از اطراف سیر دریا عقب راند .
دوران ۴۸ ساله سلطنت او ۱۲۴-۷۶. دوران آرامش و سازندگی کشور بود اورا عده ای با داریوش
مقایسه می کنند.

فرهاد سوم

بعد از مرگ مهرداد اردوان دوم انتخاب شد ولی در سال ۶۷. پ.م. جایش را به فرهاد سوم داد .

بر آمدن روم

در این زمان امپراطوری برده دار روم در حال بر آمدن بود و چشم به آناتولی داشت .

جغرافیای سیاسی منطقه

-در شام سلوکی ها بودند

-در مصر بطلمی ها

در نیمه شرقی آناتولی ؛کت پتوکه شمالی و جنوبی دو شهریار نشین ایرانی. در این زمان مهرداد

ششم پادشاه کت پتوکه شمالی بود

جنگ مهرداد ششم با رومی ها

رومی ها در این زمان در بخش هایی از آناتولی بودند . در بهار ۸۸ مهرداد ششم شکست سختی به
رومی ها داد و آنها را از آناتولی راند .

پسرش فرناکه در سال ۸۷ با کمک یونانی ها رومی ها را از ترکیه و یونان و اسپارت بیرون کرد .

در سال ۸۴ برد بارومی ها بود یونان را و آناتولی را رومی ها گرفتند .پیمان صلحی بسته شد .

۱۰ سال بعد مهرداد به جنگ رومی ها رفت .شکست خورد و به ارمنستان رفت که دامادش بود .روم از

تیگران شاه ،مهرداد را طلبید و به ارمنستان حمله کرد . اما موفق نبود .مهرداد با سپاهی بزرگ به کت

پوتیکه رفت و رومی ها را از آن جا بیرون کرد و سرزمین های شمالی دریای سیاه را تصرف کرد و

پسرش فرناکه در شبه جزیره کریمه مستقر شد .

پومپئی در آسیا

در سال ۶۶ پومپئی به بهانه حمایت از یک مدعی سلطنت بنام آریا بُرزین به کت پوتیکه حمله

کرد .مهرداد شکست خورد و به ارمنستان عقب نشست . اما تیگران شاه که پنهانی با پومپئی پیمان

بسته بود مهرداد را راه نداد مهرداد به شبه جزیره کریمه رفت که پسرش فرناکه شهریار آنجا بود .

پومپئی به شام رفت انطاکیه را گرفت و به عمر دولت سلوکی پایان داد.

مهرداد تصمیم گرفت به روم حمله کند اما پسرش با پومپئی اتحادی مخفیانه داشت پسر بر پدر

شورید . مهرداد از شدت اندوه خودکشی کرد .

پومپئی متوجه میان رودان شد و آن سرزمین ها را گرفت .بهانه اش آن بود آمیدا؛دیار بکر کنونی

متعلق به ارمنستان است .

مهرداد گرفتار مشکلات داخلی بود هیاتی به روم فرستاد اما پومپئی هیئت ایرانی را نپذیرفت و اعلام کرد روم وارث اسکندر است و فرهاد را پادشاه ایران نمی داند.

مهرداد چهارم

مهستان فرهاد را بخاطر بی کفایتی از کار برکنار کرد ومهرداد را به تخت نشاند . مهرداد بلافاصله به آمیدا رفت و آن جا را از دست روم خارج کرد .

اورونت

بین مهرداد و برادرش اورونت بر سر سلطنت اختلاف افتاد ومهستان:شورای کلانتران اورونت را به شاهی برگزید و مهرداد شهریار میان رودان و همدان شد . مدتی بعد اختلاف شعله کشید بنظر می رسید مهرداد تمایلی برای بیرون راندن رومی ها از آناتولی ندارد . در سال ۵۵ سورن سردار نامی پارت مهرداد را دستگیر و بجرم خیانت اعدام کرد .

جنگ با کراسوس

پادشاهی اورونت همزمان بود با بر آمدن ۳ سردار بزرگ روم:

-پومپئی

-سزار

کراسوس

کراسوس از سوریه گذشت و مردم آن سوی فرات را اسیر و بعنوان برده با خودبرد .شاه ایران هیاتی به انطاکیه فرستاد و خواهان پایان دادن به تجاوزات مرزی شد کراسوس گفت :پاسخ شاه را در سلوکیه خواهم داد . و سفیر ایران گفت:اگر در این کف دست موئی می بینی انطاکیه را خواهی دید . استراتژی جنگ کراسوس کشاندن پادشاه ایران به حران و حمله از دو سوی به او بود جبهه دوم جنگ را قرار بود پادشاه ارمنستان بگشاید .

اورونت سورن را به سوی کراسوس فرستاد و خود به سوی ارمنستان رفت.در سال ۵۳ کراسوس با تیراندازان پارتی که در آن روزگارسرآمدان دوران خود بودند در حران روبرو شد.

در روز اول نبرد پسر کراسوس کشته شد و خود شبانه به حران گریخت . سورن حران را محاصره کرد و کراسوس شبانه از شهر خارج شد و کمی بعد دستگیر شد . سورن او را به انطاکیه برد و به سبک رومی ها در شهر به نمایش گذاشت و همطور که او می خواست شاه ایران را در انطاکیه به دار بزند او را به دار زد .شاه نیز در ارمنستان ارته باد را مطیع کرده بود و خواهرش را بعقد خود در آورده بود

اثرات این پیروزی

این پیروزی اثرات درون مرزی و فرامرزی هم داشت و در داخل مناطق اشغال شده آزاد شد و مردم از دست راهزنان رومی آزاد شدند . در روم نیز حذف کراسوس به جنگ قدرت دامن زد . در سال ۴۸ سزار پومپئی را شکست داد و در سال ۴۴ خودنیز ترور شد .

بعد از ترور سزار قدرت روم در دست ۴ سردار متمرکز شد:

-کاسیوس

-اوکتاویوس

-انتونیوس

-لیبیدوس

جنگ پاکور با روم

پاکور پسر اورونت اول به تشویق لابیونیوس سفیر روم در ایران به سوریه حمله کرد و آن جا را گرفت . بعد یهودا را از دست رومیان آزاد کرد . اناتولی را به لابیونیوس سپرد و خود در سوریه مستقر شد . آنتونیوس، وینتیدوس را به جنگ آنه فرستاد و در سال ۳۹ در دو جنگ پاکور و لابیونیوس کشته شدند . و قرار داد صلحی بین ایران و روم بسته شد و مرز ایران محدود به فرات شد .

تیسفون

اورونت برای این که به مرز های امپراطوری روم نزدیک باشد شهر باستانی تیسفون را نوسازی و پایتخت کرد .

فرهاد چهارم

اورونت اول در سال ۳۷ پ.م. به رای مهستان بر کنار و پسرش فرهاد به جای او نشست.

پیروزی بر آنتونیوس

در این زمان مصر و شام و آناتولی در تصرف روم بود . آنتونیوس با سپاهی ۱۱۳۰۰۰ نفره از ارمنستان گذشت و به آذربایجان حمله کرد . فرهاد به مصاف او رفت . در نخستین دور نبدتاتیانوس و ۱۰۰۰۰ رومی به خاک افتادند . پادشاه ارمنستان از صحنه نبرد گریخت . و آنتونیوس راه فرار در پیش گرفت . مهرداد تا ارمنستان او را دنبال کرد و مدام از آن ها بکشت . از سپاه آنتونیوس تنها ۴۳۰۰۰ نفر کشته و ده ها هزار نفر اسیر و مجروح شدند .

تیرداد

در سال ۳۳ پ.م. مهستان تیرداد را به جای فرهاد نشانده . فرهاد به نزد سکه هارفت و با سپاهی گران برگشت و بار دیگر مهستان او را به سلطنت نشانده . فرهاد با روم از درآشتی برآمد و قرار داد صلح بست .

اردوان سوم

فرهاد پسر کوچکش را که مادرش رومی بود بعنوان ولیعهد بر گزید و ۴ پسر دیگرش را بعنوان میهمان به روم فرستاد . در همین زمان روم ارته و سد را با سپاهی به ارمنستان فرستاد تا شاه جدید را برکنار کند و این برخلاف توافق با ایران بود و با عدم مداخله مغایرت داشت .

فرهادک بی طرف ماند . شورای کلانتران او را برکنار و اعدام کرد .

اورونت

بعد از فرهادک نوبت به یکی از سپهداران پارتی بنام اورونت رسید . مدتی بعد او نیز برکنار و اعدام شد . مهستان از روم خواست ونون پسر بزرگ فرهاد را برای سلطنت به ایران بفرستند اما ونون نیز شخص مناسبی برای پادشاهی نبود و برکنار شد . پس شهریار آذربایجان به تخت نشست . روم یکی از پسران فرهاد را به ایران فرستاد تا با ادعای سلطنت به آشوب داخلی بیفزاید اردوان پسرش را با سپاهی به ارمنستان فرستاد و او را پادشاه ارمنستان کرد . پادشاه ایبری؛ گرجستان به تحریک روم به ارمنستان لشکر کشید و برادر خودش را شاه کرد . این شکست بمعنای از دست رفتن ارمنستان بود . اورونت استعفا داد و بمیان قبایل داهه در شرق مازندران رفت؛ ترکمنستان کنونی . و تیرداد شاه ایران شد . اما مهستان از تیرداد راضی نبود . بعد از مدتی مهستان از اردوان خواست به سلطنت برگردد و او به تیسفون برگشت .

تیریوس حاکم سوریه با اردوان پیمان دوستی بست و روم موقتاً از شیطنت دست کشید .

گودرز

در سال ۴۲ میلادی اردوان ؛ اشک هجدهم در گذشت و گودرز پسرش به تخت نشست .

بردان

مدتی بعد مهستان او را برکنار کرد و بردان را به تخت نشاند . بردان در سال ۴۶ ترور شد .

گودرز

گودرز با مرگ برادرش به قدرت بازگشت و طی نبردی نوه فرهاد چهارم را که مدعی سلطنت بود شکست داد .

بلاش اول

در سال ۵۱ میلادی گودرز درگذشت . نخست ونون شهریار ماد به قدرت رسید . یک سال بعد پسرش بلاش جای او را گرفت

ارمنستان

پادشاه ارمنستان در این زمان دست نشانده روم بود . مردم از شاه تقاضای عزل او را کردند . بلاش به ارمنستان رفت و تیرداد برادرش را آن جا گذاشت و بعد متوجه شرق ایران شد که قبایل سکا و داهه تاخت و تاز می کردند .

اهمیت ارمنستان

ارمنستان اهمیتی ژئوپلیتیک داشت هم برای ایران و هم برای روم . سرزمینی حائل بود میان روم و ایران .

تسلط روم بر ارمنستان میان رودان و آذربایجان را به خطر می انداخت . از سوی ایران هم سرزمین

های اشغال شده کت پوتیه و اناتولی به خطر می افتاد. بهمین خاطر توافق نا نوشته ای بود که شهریار ارمنستان از خانواده اشکانی و با رضایت روم باشد .

اشغال و آزادی ارمنستان

بلاش در سال ۵۸ میلادی متوجه شرق شد تا از عبور قبایل وحشی جلوگیری کند . روم همسایگان ارمنستان را بر علیه ارمنستان تحریک کرد و در آخر به بهانه حمایت از آرامش در ارمنستان به آن جا لشکر کشید و آن را چند پاره کرد . در روم جشن گرفتند و نرون سزار شد در سال ۶۱ بلاش از شرق راحت شد و به سوی ارمنستان رفت و رومی ها را شکست سختی داد و ارمنستان به ایران باز گشت .

مذاکرات صلح آغاز شد اما در سال ۶۳ کوربولوس سردار رومی به ارمنستان لشکر کشید. و در همان محلی که پایتوس شکست خورده بود تار و مار شد . و کار به مذاکره کشید و قرار بر این شد که مهرداد شهریار ارمنستان باشد اما در روم تاجش را از نرون بگیرد .

حمله روم به کماژن

روم در گیر و دار جنگ قدرت شد . نرون به اعدام محکوم شد و دو قیصر بعدی هم کشته شدند و سپاسیون با کمک ایران قیصر شد و روابط در این دوران حسنه بود . پایتوس که یک بار از ایران شکست خورده بود حاکم سوریه بود . به بهانه دروغین حمله ایران به کماژن در سال ۷۲ خود به کماژن حمله کرد تا ایران را به جنگ بکشاند اما با خویشتن داری ایران این طرح شکست خورد .

پاکور دوم

در سال ۷۸ بلاش در گذشت . و پاکور دوم به قدرت رسید و ۳۰ سال در آرامش سلطنت کرد .

خسرو

بعد از مرگ پاکور خسرو به تخت نشست تا سال ۱۳۰ .

در سال ۹۸ در روم تراژان به قدرت رسید . در سال ۱۱۴ به ارمنستان حمله کرد . بهانه آن بود که اکسدار بدون مشورت روم به قدرت رسیده است . ایران پذیرفت تا مازیر برادرش با رضایت روم پادشاه ارمنستان شود . تراژان به حيله ای مازیر را ترور کرد . ارمنستان را گرفت و به میان رودان لشکر کشید خسرو در گیر و دار مشکلات داخلی خود بود . تراژان موفق شد تیسفون را هم اشغال کند و پادشاهی دست نشانده بنام پارتم اسپات به تخت بنشانند و تمامی میان رودان را غارت کرد . و به سوریه بازگشت .

خسرو از مشکلات داخلی فارغ شد و به ارمنستان و میان رودان لشکر کشید و مناطق از دست رفته را باز پس گرفت.

در این زمان تراژان در گذشته بود و هادریان قیصر بعدی از در صلح با ایران وارد شد .

بلاش دوم

بلاش دوم در سال ۱۳۰ بعد از مرگ خسرو پدرش به تخت نشست. در دوران ۲۰ ساله بلاش دوم ایران با روم در صلح بود و بلاش فرصت داشت به امور داخلی برسد و در سال ۱۴۹ در گذشت.

بلاش سوم

به قدرت رسیدن بلاش سوم همزمان بود با حمله روم به ارمنستان و به قدرت رساندن سوئموس بود. بلاش به ارمنستان رفت و تیگران را که محبوب مردم بود بقدرت رساند.

جنگ با روم

بلاش در گیر و دار جنگ با مدعیان بود که روم به ارمنستان حمله کرد. خسرو فرمانده ایرانی سپاه و را در کنار فرات شکست داد. نوبت به حاکم سوریه رسید او نیز شکست خورد. پس بلاش سوم در سال ۱۶۳ به سوریه لشکر کشید و روم با سپاهی گران به مصاف او رفت و بلاش شکست خورد. شکست بلاش مثل همیشه با آشوب های داخلی همراه بود و سپاه روم فرصت یافت تمامی میان رودان و تیسفون را مسخر و مثل همیشه غارت و ویران کند. اما خوشبختانه بیماری وبا به کمک بلاش آمد و سپاه روم تارو مار شد و عقب نشست.

بلاش چهارم

در سال ۱۹۰ بلاش سوم در گذشت. تا ۵ سال روم در گیر کودتا های پیاپی بود و مرز ایران آسوده بود. در سال ۱۹۵ سوروس قیصر شد. و حمله روم آغاز شد

علت جنگ های مداوم

براستی علت چه بود و چرا روم از این جنگ هایی که دهه ها با کشتار هردو سو و پیروزی و شکست همراه بود خسته نمی شد. آیا اشکال در آن سیری ناپذیر قیصر ها بود ؟ از یاد نبریم که روم یک امپراطوری برده دار بود و حیات آن بستگی به جنگ و صدور بحران در خارج از مرز های خود داشت. کلان برده داران رومی باید معادن و مزارع و بازار های خود را از برده هایی پر می کردند که تنها راه بدست آوردن آن جنگ بود. بواقع جنگ در خمیر مایه ساخت اقتصادی برده داری بود. و این ساخت زمانی با بحران روبرو می شد که نمی توانست سوخت درونی خود را تامین کند.

علت آشوب های داخلی چه بود

در پژوهش تاریخ ماد و هخامنشی و اشکانی می بینیم که در پس هر تغییر و تحولی در قدرت ما با آشوب های داخلی مواجهیم. هر شکافی در قدرت نیروهای گریز از مرکز را فعال می کند، شورش، سرکوب. این پروسه آن قدر ادامه می یابد تا توازن قوا با مداخله یک نیروی خارجی بهم بخورد و می بینیم که بلافاصله این نیروها با نیروی مهاجم متحد می شوند تا قدرت مرکزی را از بین ببرند.

علت این شورش ها و سرکوب ها را باید در ماهیت این دولت ها دید . دولت هایی که از اتحادیه قبایل فرا می روید و در انکشاف خود بیک امپراطوری تبدیل می شود . امپراطوری که ساروج آن نیروی سرکوب است . این قبایل و ملت ها را چیز بهم وصل نمی کند بهمین خاطر مدام در حال گسیختن و جدا شدن اند.

تلاش هایی برای وصل این اقوام به قدرت مرکزی در دوره ماد و هخامنشی شد اما بی حاصل بود دین زردشتی نتوانست به یک ایدئولوژی فراگیر تبدیل شود و این اقوام را بهم وصل کند .

جنگ با سوروس

در سال ۱۹۵ سوروس از فرات گذشت و وارد نصیبین شد. بلاش به مصاف او رفت . سوروس عقب نشست . بلاش وارد سوریه شد .

در سال ۱۹۷ سوروس با سپاهی گران بلاش را شکست داد. و به میان رودان وارد شد و بابل و سلوکیه و تیسفون غارت و تخریب و کشتار شد .

بلاش پنجم

بلاش چهارم در سال ۲۰۸ در گذشت. جنگ قدرت بین بلاش پنجم در شرق و برادرش اردوان پنجم در غرب آغاز شد . در این زمان مهستان شورای ریش سفیدان پارت ضعیف شده بود و نمی توانست در این درگیری ها فصل الخطاب باشد .

کاراکالا در سال ۲۱۱ قیصر روم شد و برای این که شکاف قدرت در ایران را زیاد کند با اردوان از در دوستی در آمد و دخترش را خواستگاری کرد و با هدایایی راهی ایران شد . مجلس شادی و جشن آماده شد . اما کاراکالا در کاروان های هدایای عروسی ساز و برگ جنگ حمل می کرد . به جشن حمله برد تا باکشتن شاه جشن پیروزی خود را کامل کند . شاه گریخت و میهمانان بی سلاح کشتار شدند .

کاراکالا دست به غارت و کشتار زد بگونه ای که گورستان ها نیز از دستبرد او در امان نماندند و بالاخره هنگام ورود به معبد بزرگ حران برای غارت کشته شد .

اردوان در سال ۲۱۷ آماده باز پس گیری تیسفون شد . و به جنگ ماکرینوس قیصر جدید رفت . ماکرینوس از در صلح در آمد و با پرداخت ۵۰ میلیون دینار طلا و باز پس دان اسیران به سوریه باز گشت.

افول ستاره پارتیان

همزمان با نبرد اردوان پنجم با رومی ها در میان رودان در پارس قدرتی بزرگ در حال برآمدن بود . فرمانده این قدرت کسی جز اردشیر بابکان نبود.

اهمیت پارتیان

پارتیان ۴۷۰ سال بر فلات ایران فرمان راندند . و در این مدت توانستند یک قدرت مهاجم و بزرگ را

برای همیشه از ایران برانند؛ جانشینان اسکندر و یک قدرت مهیب امپریالیستی را در پشت مرز های ایران متوقف کنند؛ روم و ایران را به عظمت دوران هخامنشی برسانند و این کار کمی نبود.

سازمان اداری و اعتقادات

سیستم حکومتی پارتیان فدرال بود نه متمرکز چون هخامنشیان. بر هر منطقه شهریاری حکومت می کرد که نیمه مستقل بود و در زمان جنگ سرباز و در زمان صلح به حکومت مرکزی خراج می داد. در راس همه قدرت ها شورای کلانتران یا مهستان بود که از ۷ خانواده بزرگ تشکیل می شد. این شورا این قدرت را داشت که از خانواده اشک فردی با صلاحیت را شاه کند و قدرت عزل نیز با این شورا بود.

پارتیان مثل اسلاف خود در امر دین اهل مدارا بودند. در کنار مزدایسنه، دین میترائی و ناهیدی زندگی می کرد. دین خود پارتیان میترائی بود. در زمان بلاش اول تلاش هایی برای جمع آوری اوستا شد اما هنوز زمان زیادی لازم بود که دین رسمی شکل بگیرد.

پایتخت نخست در شهر دارا بود؛ جنوب ترکمنستان بعد شهر صد دروازه شد در هیرکانیه؛ دامغان و بعد تیسفون شد در کنار بغداد کنونی.

سلوکوس دوم در سال ۲۲۸ ارتشی بر علیه تیرداد آماده کرد اما خبر شورش مردم انطاکیه او را از این لشکرکشی بازداشت.

بلاش پنجم در سال ۲۲۳-۲۲۲ کشته شد. اردوان پنجم در سال ۲۲۴ کشته شد پسر او آرتاواز مدت زیادی نماند و تاج تخت به ساسانیان واگذار شد.

زبان و خط و فرهنگ و دین اشکانیان

زبان پهلوی که آنرا فارسی میانه نیز می گویند منسوب است به قبیله بزرگی به نام «پَرثوه» که در خراسان امروزی می زیستند. همین قوم یونانیان را از ایران راندند حکومت اشکانیان را بنیاد نهادند.

کلمه پهلوی و پهلوان که به معنای شجاع است مخصوص این قوم است. زبان آنان زبان پَرثوی بود که بعدها به پهلوی تبدیل شد.

زبان پهلوی بعدها دو شاخه شد:

۱- پهلوی شمالی که مخصوص منطقه آذربایجان و خراسان بود. کتاب درخت آسوریک بدین زبان است.

۲- پهلوی جنوبی که کتیبه های ساسانی را به این زبان نوشته شده است.

خط، خط آرامی است و دین، دین زردشتی است و نخستین گردآوری اوستا بعد از حمله اسکندر در زمان بلاش اول بوده است.

کتب دوران اشکانی ۷۰ کتاب بوده است که همگی جز چهار کتاب از بین رفته است:

۱- کتاب مزدک، ۲- کتاب سندباد، ۳- کتاب یوسیناس و ۴- کتاب سیماس
جز این‌ها در قباله ملکی در اورامان به خط پهلوی اشکانی و آثار مانی در شهرتورفان چین به زبان
و خط پهلوی شمالی کشف شده است.
شیوه تولید، برده‌داری — پدرشاهی است. بازرگانی و صنعت نیز به شکل گسترده‌ای در داخل و
خارج جریان دارد.

علل سقوط اشکانیان

خدمت بزرگ اشکانیان، بیرون راندن مقدونیان از ایران و احیای امپراتوری هخامنشی بود. اما دو
علت عمده سبب سقوط اشکانیان شد.
۱- نخست جنگ قدرت و تکه پاره شدن هرم رهبری اشکانی. پدرکشی و برادرکشی چون دوران
پیشین با قوت و قدرت ادامه یافت تا به تمامی حکومت مضمحل شد.
۲- علت بعد سربرآوردن حریف قدرتمندی به نام روم. که امپراتوری قدرقدرتی بود. و در یک جنگ
چند صدساله توان احیا و گسترش پارت‌ها را گرفت.

فصل ششم

ساسانیان

پس از سقوط هخامنشیان سرزمین پارس بدست خاندان های محلی افتاد که در میان آن ها وُهوئِرز از همه بلند آوازه تر است همو بود که سپاه مقدونی را از پارس بیرون کرد .

ساسان

ساسان نیای اردشیر بابکان متولی آتشکده ناهید در استخر حاکم شهر خَپر و داماد پادشاه پارس گوزهر بود . همسر او رام بهشت بود که بابک را بدنیآ آورد و بابک در خَپر در نیمه های سده دوم میلادی به دنیا آمد.

بعدها گوزهر دارابگرد را به او سپرد و اردشیر پسر بابک را فرمانده پادگان دارابگرد کرد . طولی نکشید که بابک بر گوزهر شورید و خود شهریار فسا شد . و از اردوان پنجم خواست پسرش را شاه پارس بکند . اردوان در گیر مشکلات خود بود و به نیروفر شاه خوزستان دستور دستگیری بابک و اردشیر را داد .

سه پیروزی

شهریاران محلی احساس خطر کردند . اردشیر در سه جنگ فاسین و منوچهر شاه و دارا را شکست داد.

مرگ بابک

بابک در گذشت . اردشیر در صدد برآمد تا منطقه را از وجود شهریاران محلی پاک کند . اَپَتَن بود، زنی پادشاه سواحل جنوبی، مهرک شهریار ایراهستان، بلاش در کرمان همه را از سر راه خود پاک کرد .

دلایل برآمدن اردشیر

- اردشیر به قیام خود پوشش دینی داد جهاد برای خدا و احیا احکام دین
- باز گرداندن شکوه و عظمت ایران
- از بین بردن ستم و فساد

تاج گذاری اردشیر

اردشیر به گور رفت؛ فیروز آباد پارس؛ کاخ و آذر گاه خود را در آنجا ساخت و در سال ۲۲۰ میلادی

تاج گذاری کرد .

فتوحات بعدی

اردشیر اسپهان را مسخر کرد و بعد به خوزستان رفت و نیرو فر شاه خوزستان را از بین برد و از آن جا تا جنوب عراق جمله بگرفت . و قبایل عرب جنوب فرات را مطیع خود ساخت .

جنگ با اردوان

دولت پارت کارش به آخر رسیده بود . نا امنی های حاصله از جنگ های داخلی مشروعیت آن ها را زیر سؤال برده بود . اردشیر توانست شهریاران پارتی را طرف دار خود کند و در سه نبرد پیاپی اردوان را شکست دهد و در سال ۲۲۴ او را در دشت هرمزگان کشت . و به دولت پارت پایان داد .

جنگ با روم

بخش های شمالی میان رودان که در اشغال رومی ها بود آزاد شد و اردشیر بسوی حران و نصیبین رفت و رومی ها را از آنجا هم براند . عرب های حیره و انبار را مطیع کرد بحرین و سیستان و بیلوچستان و تخارستان و باختریه و سغد را تسخیر کرد و شاهان کابلستان و توران و کوچان را مطیع کرد . ارمنستان را هم گرفت . و این فتوحات به از بین بردن ۹۰ شهریار محلی افزون می شد .

کار های اردشیر

اردشیر هنگام تاج گذاریش پلاتفرم خود را بر ۴ اصل بنانهاد:

-عدالت

-رفاه

-آبادانی خرابی های گذشته

-یگانگی ملی

در تعقیب این هدف شهر های بسیاری بنام اردشیر ساخته شد .

نظریه حکومت دینی

اردشیر ریاست دینی را نیز عهده دار بود پس در صدد آن برآمد تا با رسمی کرد دین زردشت دین و دولت را درهم آمیزد و به این شکل بر تمامی کشور مسلط شود . او بر این باور بود که حاکمیت سیاسی بدون پشتوانه دین متزلزل است و بر قراری اصول اخلاقی بدون عاملیت قدرت ممکن نیست . در متون پهلوی این همزادی و این نیاز دو طرفه به کرات بیان می شود .

این کار اردشیر جدا از آن که او از یک خانواده دینی بر آمده بود دلیلی سیاسی داشت و آن چیزی نبود جز امپراطوری امپریالیستی روم که با چنگ زدن به مسیحیت توانسته بود به امپراطوری انسجام ببخشد و با پوشش گسترش مسیحیت قادر بود به جنگ های امپریالیستی خود پوشش دینی بدهد و دیگران را بفریبد . و در این دوران در همسایگی ایران حضوری پر رنگ داشت .

یک نکته تاریخی

در روزگار صفویه همین اتفاق افتاد . در برابر امپراطوری توسعه طلب سنی زعمای قوم با کشتار سنیان؛ فقط ۳۰۰۰ نفر از جمله مادر شاه اسماعیل در تبریز؛ از مذهب شیعه سدی در برابر عثمانی ها ساختند خوب وبد این کار در سده های بعد خود را نشان داد. هم چنان که عاقبت ساسانی را رقم زد.

سامان دهی به دستگاه دین

گسترش دین نیاز مند دستگاهی بود که در درون خود نوعی حکومت به حساب می آمد . در زمان اردشیر این امر محسوس نبود چرا که اردشیر خود از دستگاه دین برخاسته بود و خودش را متولی دین می دانست . هیر بد تنسر نخستین فقیه دین بود که بر این دستگاه گماشته شد و هیربدابر سام نفر دوم این دستگاه بود . هیر بد تنسر از اشراف پارتی بود که در روی کار آمدن اردشیر نقشی تبلیغی و بسزا دشت و مبلغین دینی را به سراسر کشور می فرستاد تا برای اردشیر تبلیغ کنند . تحریراتی هم در باب سیاست دینی دارد.(التنبیه و الاشراف).

در راس این دستگاه اردشیر بود و بعد اشرافیت مذهبی تحت نام موبدان و طبقه دوم این سلسله مراتب هیربدان بودند. هیرارشی دینی بدین شکل بود:

۱- مرجع اعلا

۲- موبدان موبد

۳- موبدان؛ روسای معابد و مدارس دینی

۴- هیربد : کارگزاران و مبلغین و مدرسین مدارس دینی

۵- طلاب مدارس دینی

برای هزینه های این دستگاه نخست مالیات های زمین های کشاورزی تعیین شد و بعد ها مالیات ها تبدیل شد به مالکیت زمین ها و رفته رفته وقف اموال اشرافیت قدرتمندی را بر بالای دستگاه دینی شکل داد.

تدوین اوستا

برای از بین بردن برداشت های مختلف از نسخه های موجود لازم بود اوستا از زبان قدرت حاکم تدوین و قرائت شود . پس تدوین اوستا در دستور کار قرار گرفت. پیش از این در زمان داریوش تلاشی در این زمینه شده بود و اوستا بر ۱۲۰۰۰ پوست گاو مکتوب شده بود . (تاریخ ماد) اجزا تدوین شده:

-گائنه ها : که سروده های خود زردشت است

-یسنا ها: که مربوط با دوران دور تاریخ است دعا ها و نیایش هاست.

-یشت ها و بُن دهشن ها که در زمان داریوش و خشایار شاه تدوین شد.

یشت ها بخش اساطیری اوستاست. بُن دهشن جهان بینی ایرانیان باستان بود در مورد خلقت جهان و انسان و معاد بحث می کند.

-وندیداد که در زمان داریوش تدوین شد. مجموعه قوانین جزایی و مدنی است
اوستا به زبان آریایی بود که الفبای آن ۶۱ حرف داشت و در آن روزگار زبان مهجوری بود. پس
اردشیر دستور داد موبدان آن را در سینه های خود محفوظ نگاه دارند .
قضاوت نیز به موبدان سپرده شد چون تنها آنان قادر به خواندن اوستا بودند. و قوانین جزایی و
مدنی منتج از اوستا بود .

هیرارشی سازمان قضایی:

-موبدان موبد

-موبدان

-هیربدان

مراسم عبادی به فرمان اردشیر تحت نظم در آمد و نماز های پنجگانه مقرر شد.

تساهل مذهبی

علیرغم این که به دیگر ادیان کمک های مالی داده نمی شد . اما آزادی دینی مراعات می شد .

مدارس

برای تحصیل فرزندان خاندان های حکومتگر مدارس درست شد که زیانش پهلوی و خطش آرامی
بود .

هفت نوع دبیره یا الفبا

ابن ندیم به نقل از ابن مقفع هفت گونه الفبا می شمارد:

۱-دین دبیره:مخصوص متون دینی. ۶۰ حرف و ۶۰ شکل داشت

۲-ویس دبیره با ۳۶۵ حرف برای نگاشتن صدا ها و اشارات

۳-شاه دبیره:مخصوص مکاتبات شهریاران

۴-نامه دبیره با ۳۳ حرف :مخصوص کتابت

۵-کشتگ دبیره با ۲۸ حرف :مخصوص اسناد رسمی و قبالات

۶-نیم کشتگ:مخصوص نوشتن متون طبی و فلسفی

۷-راز شهری:مخصوص نوشتن نامه های محرمانه

۸-گشن دبیره:با ۱۶۰ حرف و ۱۶۰ شکل

دو روز شادی

اردشیر مقرر کرد دو روز هفته به جشن و سرور اختصاص یابد

ساختمان سیاسی حکومت:

-شاه

-وزیر اعظم بنام هزار بنده

حکومت در دست هفت خاندان بود که شاه در راس آن قرار داشت:

۱- ساسان

۲- کارن در غرب ایران

۳- مهران

۴- سورن در سیستان

۵- اسپندیار در ری

۶- سوخرا

۷- سپهبد

تقسیم جامعه به طبقات

اردشیر جامعه را به ۴ طبقه تقسیم کرد :

-مغان

-ارتشتاران

-دبیران

-کشاورزان و صنعتگران

پادشاهی شاهپور

اردشیر بعد از ۱۴ سال سلطنت در گذشت و حکومت به شاهپور رسید . در این که او پسر اردشیر

یا برادر زاده او بوده است شک و تردید هایی هست .

فرو نشاندن شورش ها

به روال همیشه با جابجایی قدرت تلاش هایی برای استقلال سر بلند می کند:

-شورش دیلمان

-شورش خوارزمیان

-شورش قبایل تورانی در شرق افغانستان

-شورش میان رودان

که شاپور همه این شورش ها را سرکوب کرد .

جنگ با روم

در سال ۲۴۳ قیصر فیلیپ از کت پتوکه به ارمنستان لشگر کشید و شاهپور او را شکست داد و

اسیر کرد و قرار دادصلحی بسته شد .

در سال ۲۵۹ قیصر والریانوس به میان رودان لشگر کشید . شاهپور در جنگ با قبایل جنوب

افغانستان بود . والریانوس تا خوزستان پیش آمد و شهر جندی شاهپور را ویران کرد . شاهپور از

جنوب فراغت یافت و در میان رودان والریانوس را شکست داد و او را اسیر کرد . و از آنجا به شام و

انطاکیه رفت که پایتخت روم شرقی بود و به آناتولی رفت و کت پتوکه را گرفت . و در آنجا یک افسر رومی را قیصر کرد و با او قرار داد صلح بست . و والریانوس را وا داشت تا در خوزستان بند کیسر را بسازند. این واقعه در نقش رستم بر سنگ حک شده است .

سیستم حکومتی شاپور اول

-ساختن شهر های متعدد

تساهل مذهبی

صلح با روم و رونق اقتصادی

-ایجاد ۴ شهر یاری بزرگ در خوارزم، کابل، الان و کوشان

-ایجاد تقسیمات کشوری:

استان: شهرستان

-شهرستان: کوره. حاکم کوره را استاندار می گفتند

-بخش: رُستاگ. حاکم رستاگ را دهیگ می گفتند

-دهسان: بلوک. حاکم بلوک را کدخدا می گفتند

تقسیمات اجتماعی: پادگوس بان: مقامات بلند پایه کشوری و لشگری را می گفتند

-آزادان: به عموم مردم می گفتند

مقامات درباری

-فرماندهان ارتش : سپهبدان

-فرمانده پادگان: ارگ بد

-رئیس اسلحه خانه کشور: ایران انبارگ بد

-خزانه دار کل: گهبد

-اداره مالیات: آمار کار

هر استان خزانه دار مخصوص بخود داشت و یک اداره مالیات

مالیات ها صرف آبادانی شهر ها و حقوق ارتش و دفاع و جنگ می شد . دولت دستگاهی برای

کاتبان داشت که ریاستش با ایران دبیر بد بود

اداره ای برای کارهای عام المنفعه بود بنام روانگان دبیر

هر شهر یاری یک مدرسه داشت

هر پادگان یک مدرسه داشت

-تشکیلاتی برای خبر رسانی درست شده بود بنام پیردزیش که پرید می گفتند و بعد ها شد برید .

در طول جاده ها صد ها مرکز برید بود . شبکه گسترده برید زیر نظر شاه بود

شاه نگهبانان ویژه ای دشت بنام پُشتیگبان

شاهان ساسانی لقب خدا داشتند که بمعنای حاکم بود .

برده داری

عده ای می گویند برده داری در ایران معمول نبوده است. بهمین خاطر در قوانین ترتیبات خرید فروش برده نیامده است .در میان رودان اما برده داری بود . شاهان هخامنشی و ماد و اشکانی اسرا را مجبور می کردند شهروندی ایران را بپذیرند. آنگاه آنان را وارد ایران می کردندو برایشان شهری می ساختند .

چند پرسش

- ۱- در دورانی که میان رودان و مصر تحت تصرف ایران بود و شهریاران ایرانی در آنجا زمین و ملک داشتند چه نسبتی با کار برده ها داشتند
- ۲-چه ضرورتی داشت اسرا شهروندی ایران را بپذیرند و به ایران بیایند و در شهر های مخصوص جا بگیرند . انگیزه اقتصادی این کار چه بود .
- ۳- سرزمین های مفتوحه که با کار بردگان اداره می شد بعد از حاکم شدن شهریاران مادی وپارسی و پارتی چگونه اداره می شدند .
- ۴- اگر شاهنشاهی ماد و هخامنشی و پارت برده داری نبود پس چه بود .
- ۵- گفته می شود که ماد ها جوامع در حال فرو پاشی و گذار نخستین به برده داری بودند . هخامنشیان برده داری بودند . پارت های دوران گذار از برده داری به فئودالیسم و ساسانی دوران شکل گیری فئو دالیسم بود .

مانی پیامبر

نخست پژوهش کنیم و ببینیم که مانی در چه شرایطی بر و بار می گیرد وزمینه های فکری پیش از او چیست. در این زمان دو آئین مندایی و غنوصی در میان رودان باور های دینی مردم آن سامان را شکل می داد. مندا به معنای عرفان یا شناخت قلبی در بابل توسط اندیشمندان کلدانی در قرن نخست میلادی بوجود آمد.

از درون آئین مندایی آئین غنوصی و صابیای و مغتسله بیرون زد . اساس این آئین ها بر دو آلیسم نور و ظلمت قرار داشت . زادگاه این آئین ها کلاه بود.

علت چه بود

رشد این آئین ها در این منطقه دلایل اقتصادی و سیاسی و روانی داشت: ظلم و ستم رومی های اشغال گر و دست بستگی مردم زمینه ای برای رشد اندیشه زهد و انزوا طلبی بود . اگر قادر نیستیم بدی را درعین عوض کنیم پس باید در ذهن خود بر بدی غلبه کنیم. بر

همین بستر زکریا و یوحنا را داریم در آئین «یحیا معمدانی» و عیسی مسیح را داریم.

پیروان این دو آئین تحمل رنج و درد را تبلیغ می کردند.

در اواخر دوره اشکانی این آئین ها در میان جماعت روستایی میان رودان قدرت گرفته بود .

مانی که بود

در سال ۲۱۵ میلادی در روستایی در جنوب عراق؛ بابل دنیا آمد. پدرش فاتک همدانی بود و مادرش

مریم از پارتیان بود. پدر مانی نخست مندایی بود و بعد به فرقه مغتسله؛ پیروان یحیی پیوست..

مانی ۴ ساله بود که به مدرسه مانایی ها می رفت.

پاراکلیت که بود

در این زمان پیروان یحیا تبلیغ می کردند که پیامبر موعود بزودی ظهور خواهد کرد و رنج های بشر

را برای همیشه از بین خواهد برد نام او پاراکلیت بود .

پدر مانی از فعالین آئین یحیا بود و مانی در میان این بشارت ها ذهنش شکل می گرفت..

تاثیر پذیری مانی از این تبلیغات بحدی است که در رویا فرشته گان می آمدند و او را به معراج

می برند و همانطور که در کتاب مهمش کفایه می گوید تا سن ۱۲ سالگی این رویا به سه بار می

رسد. نام فرشته وحی «تَوَام» بود که از جانب خدای نور «روشن یزد» آمده بود.

این رویا ها مانی را به این باور رساند که پاراکلیتی که بشارتش داده می شود خود اوست. بهمین

خاطر در ۲۴ سالگی فرشته وحی براو نازل شد؛ ابن ندیم؛ الفهرست

در این زمان مانی اسقف ماندایی روستای قَنی در جنوب عراق بود .

تاج گذاری شاهپور

گفته می شود که مانی تاج بر سر شاپور گذاشت و این نشان می دهد که مانی در این زمان

شخصیتی بلند پایه در دین بوده است و او نماینده بومیان عراق و خوزستان بوده است .

مانی نخستین رساله اش را به شاپور تقدیم کرد؛ شاپورگان. در این رساله مانی می گوید خدا او را

برای هدایت انسان ها فرستاده است .؛ آثار الباقیه ابوریحان بیرونی.

زمینه های مساعد

-آزادی ادیان و مذاهب در زمان شاپور و تبلیغات انجام شده توسط پیروان یحیا و مسیح برای

آمدن پاراکلیت در عراق و خوزستان برای مانی پیروان بسیاری فراهم آورد

مانی به هند و چین برای تبلیغ می رود و در بازگشت با شاپور باردیگر ملاقات می کند. عقیده به

تناسخ سوغات سفر او به هند و چین بود

نخستین برخورد

روحانیت حاکم که دین برای او با منافع مادی و موقعیت سیاسی عجین بود بر آمدن رقیب را تحمل

نکرد پس در دربار جلسه مناظره ای ترتیب دادند تا مانی را بجرم کفرگویی بکشند اما شاپور زیر بار

نرفت و به اشاره او مانی به هند رفت تا از خطر در امان باشد .

ویژه گی مانی

پر کاری، بیان مسحور کننده، قدرت اقناع و هنر سازماندهی برای او پیروان بسیاری فراهم دید. شام آناتولی، بالکان، اسپانیا، فرانسه سیسیل، مصر و شمال آفریقا مبلغین مانوی را پذیرا بودند. نوشته های او به زبان یونانی و لاتین و قبطی ترجمه می شد . دین مانی بزودی در غرب نیز رقیب مسیحیت شد .

مانی براین باور بود که جهان در بیماری است و درد می کشد و او آمده است تا بیماری جهان را درمان کند . بیماری جهان در آن روزگار چه بود ؟

آموزه های مانی چه بود

خدای مانی زُروان یا روشن یزد بود که ۱۰ عامل داشت : حلم، علم، عقل، تدبیر، غیب، حب، ایمان، خوف و مروت و حکمت و حکمت دین مانی بود .

-نبوت و وحی و فرشته وحی شبیه همان داستان های ادیان سامی است

-اسطوره آفرینش او مخلوطی از اساطیر ایرانی و سامی است

-تضاد خیر و شر او در آئین زردشت، تقابل ازلی شیطان و خدا در آئین زروانی نبرد نور و ظلمت از غنوصیات، زهد از پیروان یحیاء عقیده به تناسخ از بودائیان زندگی اخروی و بهشت و دوزخ از زردشت .

زبان نوشته ها

مانی نخست به زبان پهلوی نوشت . اما از آن جا که در میان رودان بیشترین پیروان را داشت به زبان سریانی نوشت . زبان سریانی زبان مقدس اقوام سامی بود

انجیل مانی ۲۲ سوره دارد و ۷ کتاب او که به زبان سریانی است دستورالعمل زندگی برای پیروان اوست

سلسله مرتب دینی مانی

-زُروان

-خدای نور: آفریننده خوبی ها

خدای ظلمت: آفریننده بدی ها

این دو خدا دو جهان جدا از هم داشتند . خدای ظلمت بر آن شد به جان خدای نور حمله کند. ظلمت با نور در آمیخت. وستیز ابدی آغاز شد . خدای نور زمین و آسمان را آفرید تا عناصر نورانی را از بند عناصر ظلمانی برهاند.

خورشید و ماه و اختران

از عناصر نورانی رها شده خورشید و ماه و اختران ساخته شد.

خلق فصول

از نبرد آب و نسیم و خورشید؛ لشگریان نور با خشگی و سرما و گرما فصول بوجود آمدند
اهریمن

اهریمن از درون ظلمت پدیدار شد تا با ساختن ماده نور را در آن محبوس کند.
اورمزد

خدای نور اورمزد را آفرید تا به جنگ با اهریمن برود و ۵ ایزد را به او داد: نسیم، بوی
خوش، نور، و آب و آتش.

لشگریان اهریمن: دود، سوزندگی، سیاهی، یخ باد و مه
خلق آدم

اهریمن بر اورمزد پیروز شد و از ترکیب عناصر نورانی با مادی آدم پیدا شد .
عیسا

اورمزد برای کمک به آدم عیسا را بوجود آورد
حوا

اهریمن حوا را از عناصر مادی درون آدم بوجود آورد.
آن

از آمیزش آدم با حوا آن؛ هوای نفس بدنیا آمد .

در آموزه های مانئی ماده اساس و پایه شر و بدی است . و بدی یعنی زن و گوشت و میوه .
با رهبانیت روح پالایش می یافت و به عالم زُروان می رفت که عالم مجرد بود . اما اگر روح پالایش
نمی یافت بر می گشت به دنیا و این پروسه ادامه می یافت.

عالم بالا برای مانئی بهشت و عالم پائین ؛ زمین بمنزله جهنم بود .

ازدواج در آئین مانئی برای مردم عادی بلاشکال بود . برای رهبران مذهبی منع داشت .

پیروان مانئی روزی ۴ بار نماز می خواندند و آیات او را با صدایی خوش تلاوت می کردند . و سال
۳۰ روز هم روزه می گرفتند . و جز این ۲-۳ روز هر ماه را هم روزه می گرفتند .

مومنین مانوی ۳ قفل بر زبان و بر دل و بر دست داشتند تا سخن آزار دهنده نگویند یقینشان به
شک بدل نشود و عمل بد انجام ندهند.

تشکیلات

هر آئینی برای گسترش نیاز به تشکیلات دارد. تشکیلات هرمی مانئی ۵ لایه داشت :
در راس هرم مانئی بود

۱- حواریون: ۱۲ نفر. به فرشته گان معروف بودند . که معصومین بودند و مستقیم از مانئی تعلیم می
گرفتند

۲- ایسپسگان (اسقفان): ۷۲ نفر تعلیم یافته گان بودند . علم دین را از معصومان می آموختند . وظیفه

این ها سفر و تبلیغ بود .

۳- کلانتران: ۳۶۰ نفر. کار این ها تبلیغ و ساختن مراکز دینی و مدارس بود

۴- گزیدگان که مومنین بودند . مراکز تبلیغی و عبادی را اداره می کردند . مجاز با ازدواج بودند .

۵- نیوشگان: یا مستمعین بودند عوام تازه ایمان یافته. که مجاز بودند کار بکنند و ازدواج بکنند و

زکات بدهند.

این سه گروه مجاز نبودند ازدواج کنند و گوشت بخورند و لباس نو به تن کنند

زنان در هرم تشکیلاتی مانی تا لایه چهارم؛ گزیدگان می توانستند بالا بیایند .

شاگردان مانی به هر جا کی می رفتند مرکزی برای تبلیغ و در کنارش مدرسه ای برای خواندن

کتاب های مانی درست می کردند . و در کنارش سفره خانه ای که از پول صدقات اداره می شد . در

کنار دیر ها مراکز درمانی هم بود.

مانی و پیروانش لباس سفید می پوشیدند که کرباس بود زیرا پاکی رخت مثل پاکی دل اهمیت

داشت .

پایان کار مانی

پس از مرگ شاپور جنگ با مانی آغاز شد . هرمز بجای شاپور به تخت نشست . مانی در سال

۲۷۳ به ایران آمد و سعی کرد با هرمز نزدیک شود . روحانیت حاکم این نزدیکی را برنمی تافت. پس

در رقابت بهرام با هرمز جانب بهرام را گرفتند و هرمز که سمپاتی هایی به مانی داشت از بین رفت .

در همین زمان کرتیر موید متعصب مشاور شاه بود و مصمم بود مانی را از بین ببرد .

پس مانی را به مناظره که نوعی محاکمه دینی بود کشیدند و با فتوای کفر، مانی در سال ۲۷۶

بازداشت و ۲۶ روز بعد در زندان کشته شد و جسد او را بر سر دروازه شهر گوند شاپور آویختند.

مناظره یا محاکمه؛ مغلطه ای تاریخی

مناظره بمعنای مجادله و نزاع و بحث با یکدیگر در حقیقت و ماهیت چیزی است . و شرایطی دارد

که اگر این شرایط مهیا نباشد به آن همه چیز می توان گفت الا مناظره.

در مناظره ما با ۴ مولفه روبروئیم:

۱- دو طرف بحث

۲- ناظر

۳- داور

۴- دو طرف بحث باید از نظر شرایط فیزیکی و روحی در شرایطی مساوی باشند. نمی شود کسی را

با فک شکسته به صحنه آورد و از او خواست از یک موضوع مشخص دفاع کند .

نمی شود در محیطی پر وحشت کسی را به مناظره دعوت کرد.

-موضوع باید مشخص باشد . و حق باز کردن بحث های حاشیه ای داده نشود

-هر دو طرف باید برای مناظره خود را آماده کرده باشند

-ناظر باید به موضوع بحث آگاه و بی طرف باشد

-داور نهایی مردم اند .که با هوش و گوش خود قضاوت می کنند.مناظره ای که یک طرف بحث از زندان بیاید و در پایان مناظره به جرم تکفیر اعدام شود همه چیز هست الا مناظره.

بعد ها نیز قدرت حاکم که مسلح بود به طناب دار و چماق تکفیردگر اندیشان را با مغلطه مناظره محاکمه کرد و به چوبه های دار سپرد و یا در آتش سوزاند .

مانی پیامبر که بود

برده ها و اقشار فرو دست روستا و شهر که در زیر سم ستوران برده داران رومی و اشراف فئودال ساسانی جانیشان به لبشان آمده بود بدنبال کسی بودند که آن ها را نه در عین که در ذهن ،نه در این جهان که در آن جهان رستگار کند و به آرامش برسانند. مانی و آموزه هایش پاسخی به این رنج و آبی بر این شعله وری جسم و روح بود .

آموزه های او در بین لایه های از طبقات بالا نیز خریدارانی داشت کسانی که از فساد و ظلم طبقات بالا به تنگ آمده بودند و بدنبال معنویتی می گشتند. زهد گرایی مانی سمپاتی هایی ایجاد می کرد .

دو رقیب قدرتمند

مانی در سال ۲۷۶ به شهادت رسد و در سال ۳۸۲ آئین او در سراسر امپراطوری روم ممنوع شد .

حاکمیت سیاسی در روم ایدئولوژی مسیحیت و در ایران آموزه های زردشت تن چسب منافع ظالمانه طبقاتی اش شده بود و دیگر نمی توانست به تساهل مذهبی که می توانست پوشش ایدئولوژیک قیام های برده ها و فرودستان باشد تن بدهد. پس سرکوب مانی و پیروانش از سوی جامعه طبقاتی ساسانی و روم در دستور کار قرار گرفت .

آرمانخواهی مانی به مزارع اشتراکی ما قبل فئودالیسم محدود می شد و در روزگاری که فئودالیسم چهار اسبه بسوی گسترش و تمرکز می رفت نه مزارع اشتراکی ما قبل فئودالیسم و نه پوشش مذهبی آن را تحمل می کند . مناظره و داستان ریختن سرب داغ بر روی سینه مانی و موید مویدان رویه این جنگ طبقاتی است و بیشتر تبلیغات است تا حقیقت تاریخی .

سرکوب مانی و ریشه کنی آموزه هایش اجتناب ناپذیر بود. در ساخت اقتصادی وقایعی در شرف وقوع بود که این باورها را بر نمی تافت. جامعه طبقاتی ساسانی و روم انتخاب خودش را کرده بود در ایران مزدایسنه و در روم مسیحیت .

از این پس آموزه های مانی راه دیگری نداشت تا در نحله های عرفانی مسیحی و زردشتی و اسلامی با شکل دیگری به حیات خود ادامه دهد .وتاریخ از این داستان ها در انبان خود بسیار

دارد .

پیدایش اشرافیت دینی

اردشیر خود موبد بود و در نزد او حکومت بر دو وجه می گردید سلطنت و دین. ونخستین وزیرش یک مغ بود.

حکومت دینی ساسانی همان طور که در جشن تاج گذاری شاپور دیدیم تاج را موبد موبدان بر سر او گذاشت و مشروعیت شاه یک مشروعیت دینی بود .

سازمان روحانیت

روحانیت زردشتی در کنار معابد و مدارس دینی با کمک های دولتی و نذورات و موقوفه ها و با سوء استفاده از موقعیت سیاسی رفته رفته به ثروت عظیمی دست یافت و خودش را در قالب یک طبقه به جامعه تحمیل کرد .

طبقه اشرافی که هم قدرت معنوی داشت هم سیاسی و هم اقتصادی . موبد کرتیر قاتل مانی در راس این سازمان بود .

اثرات حکومت دینی

ورود دین به حوزه سیاست و یکی شدن امر سیاسی و امر مذهبی جدا از آن که در روز نخست اردشیر چه بعنوان ریاست دستگاه مذهب و چه بعنوان حاکم سیاسی چه چیزی را در نظر داشت . و فکر می کرد مذهب می تواند بعنوان یک ایدئولوژی سد سیدی مقابل رومیان باشد و چه بخاطر تعلق خاطری که به دستگاه دین داشت باید اثرات مرگبار خود را نشان می داد .

نخست پژوهش کنیم اعلامیه سیاسی تبلیغی کرتیر را بعد پی بگیریم تناقضاتی که حکومت دینی با خود داشت .

از برخ کشیدن القابی که شاهان به او داده اند و او سخت به آن می بالد می گذریم و می رسیم به آن چه او بعنوان کارنامه خود ارائه می دهد:

-ساختن معابد بسیار در داخل و خارج فلات

-بکار گرفتن کار گزاران دینی

-محدود کردن ادیان دیگر ؛ یهودی ها ، شمنان ، برهمنان ، نسطوریان ، مسیحیان ، صابیان ، زندیکان

-بر چیدن کنام دیوها و بت خانه ها

-سرکوب کردن خرابکاران ، بی دینان و گمراهان و فاسدان و برهم زندگان نظم و امنیت

ترجمه این سنگ نوشته از بین رفتن تساهل دینی بود که خاص جامعه مادی و هخامنشی و اشکانی بود .

اتفاق مهمی افتاده بود اشرافیت دینی با شریک شدن در قدرت سیاسی تغییر ماهیت داده بود و سرکوب گری و تنگ نظری دینی اشکالش برنمی گشت به شخصیت کرتیر آن گونه که بعضی از تاریخ

نویسان تصور می کنند .

روحانیت از سلاح زبان به سلاح شمشیر و پول مجهز شده بود . و دولتی در دولت و گاه‌آقوینتر و بی مسئولیت در پاسخ دادن به دیگران بود . مسئله خشک اندیشی کرتیر بعنوان یک فرد نبود . داستان فراتر از دگم های مذهبی موبد موبدان بود . روحانیت زردشتی اکنون خود به طبقه ای تبدیل شده بود که هیچ مدعی را برنمی تافت ؛دموکرات در ضعف ،دیکتاتور در قدرت .

شروع بحران

بهرام اول با توطئه ای از صحنه خارج شد و بهرام دوم به قدرت رسید و دست کرتیر موبد در کار ها بازتر شد و نارضایتی را دامن زد و باعث دو شورش در مناطق میترائی شد :

-شورش هرمز سیگان‌شاه برادر بهرام در سیستان

-شورش نرسی پسر شاپور حاکم ارمنستان

جنگ با روم؛ صلح خفت بار

روم در همسایگی ایران گوش بزند بود تا خللی در اقتدار سیاسی ایجاد شود و سپاهش را بسوی مرز ها روانه کند . حکومت مذهبی بهرام دوم به سرمداری موبد کرتیر این شکاف را ایجاد کرد . قیصر روم کاروس نیروهایی را برعلیه خسرو پادشاه ارمنستان شوراند و بعد خود برای حمایت از شورشیان به ارمنستان لشکر کشید و پادشاه ارمنستان شکست خورد و گریخت و رومی ها خود را به تیسفون رساندند و بهرام دوم که در اثر کج اندیشی های کرتیر حمایت خود را بین شهریاران محلی از دست داده بود شکست خورد و در سال ۲۸۳ تن به صلحی خفت بار داد و ارمنستان و حران و نصیبین و آمیدا را به روم داد.

بهرام سوم

بهرام دوم پس از ۱۶ سال سلطنت در سال ۲۹۲ در گذشت و بهرام سوم به قدرت رسید .

شکست از نرسی

نرسی پسر شاپور اول با حمایت مغان مذهب ناهید بر او شورید بهرام شکست خورد و به شرق ایران عقب نشینی کرد .

جنگ با روم

مردم ارمنستان شهریار دست نشانده روم را از ارمنستان بیرون کردند . گالیریوس به ارمنستان لشکر کشید . نرسی به مصاف او رفت و شکست خورد و آتردات شهریار مخلوع به قدرت بازگشت و ایران نفوذ روم در ارمنستان و گرجستان را برسمیت شناخت

هرمز دوم

نرسی در سال ۳۰۱ بخاطر در گیری هایی درون خانوادگی کناره گرفت و پسرش با نام هرمز دوم شاه شد . هرمز دوم در سال ۳۰۹ هنگام شکار ترور شد .

آذر نرسی

پسر هرمز دوم بنام آذر نرسی به قدرت رسید و او نیز چند ماه بعد ترور شد .
بحران سیاسی سراسر کشور را فراگرفته بود کشمکش میان مغان و سپهداران پایانی نداشت . این دوران، دوران جدال های بی پایان مذهبی بود .

خروج از بحران؛ تدوین اوستا

در این زمان کرتیر در گذشته بود و آترپادمهر اسپند ریاست دستگاه دینی و به نوعی ریاست دستگاه سیاسی را بر عهده داشت .
نخست با درایت او شورای سلطنت تشکیل شد . شورایی متشکل از مغان و شهریاران. نوزاد هرمز دوم را شاه خواندند و سرپرستی اش به مادرش سپرده شد .
گام بعدی وحدت نحله های مختلف مذهبی بود. دو تن در این میان برای پایان دادن به این نزاع ۲۷ ساله بی حاصل پایمردی کردند ؛ آترپادمهر اسپند و موید اردوی راج .
هیئتی مرکب از رهبران مذاهب مزدا یسنه ؛ آذری ، ناهیدی ، میترائی ماموریت یافتند تفسیری مورد قبول برای همگان بر اوستا بنویسند و به جدال مذهبی پایان دهند .
این توافق همگانی یک علت بیرونی هم داشت ، و آن تغییر دین قیصر کنستانتین از بت پرستی به مسیحیت بود و این خبر خوشی برای ایران نبود . خطر پشت دروازه ای ایران بود . جنگ با پوشش مذهبی .

اوستا در ۲۱ نُسک ؛ کتاب تدوین شد و اساس کار حوزه های دینی در سراسر امپراطوری قرار گرفت

شاپور دوم؛ نوا لا کتاف

آشوب های مذهبی با تدوین جدید اوستا فرو نشست و اردشیر به سن بلوغ رسید و زمام امور را بدست گرفت . روم نیز در سال ۳۳۰ مسیحیت را دین رسمی خود کرد و گرفتار مشکلات داخلی خود بود و این فرصت خوبی برای شاپور بود که به اوضاع مملکت سر و سامانی بدهد .

سرکوب قبایل عرب

اعراب از دیر باز در ناحیه جنوبی فرات و قبایل بنی بکر و بنی تمیم در سواحل جنوب پارس فساد می کردند .

شاپور نخست عرب ها را از جنوب پارس راند بعد به منطقه شرقی عربستان سروقت بنی بکر و بنی تمیم رفت . و از آنجا سراغ قبایل ایاهومه رفت و آن ها را مطیع خود ساخت . و بعد به سمت قبیله بنی تغلب رفت که به تحریک روم وارد مناطق ایران شده بودند و بعنوان متحدین روم فساد می کردند سال های ۲۸-۳۲۷ .

جنگ با روم

کنستانتین قیصر روم در سال ۳۳۰ مسیحیت را دین سراسر امپراطوری کرد تا همه را حول مسیحیت متحد کند. و برای آن که به سرزمین های مسیحی نشین نزدیک شود پایتخت را از رم به یونان آورد. و در سال ۳۳۷ آماده حمله به ایران بود که در گذشت.

از سویی دیگر مردم ارمنستان بر علیه اترداد که به تبعیت از رم مسیحی شده بود شوریدند و خواستار حمایت از شاپور شدند و شاپور به ارمنستان رفت. اترداد را برکنار کرد و حکومت را بیکی از اعضا خانواده پارت سپرد.

جنگ در افغانستان

در شرق ایران قبایل هپت آل سر به شورش زدند و شاپور به شرق حرکت کرد و اترداد از غیبت شاپور استفاده کرد و به سلطنت باز گشت.

شاپور پس از فراغت از شرق بسوی آزادسازی حران، نصیبین و آمیدا حرکت کرد. قیصر روم بخاطر بحران داخلی آماده جنگ نبود و شاپور نیز می خواست سرزمین های اشغال شده باز پس فرستاده شود. این رفت و آمد ها سودی نبخشید. کار به جنگ کشید

آمیدا نقطه استراتژیک نبرد بود پس روم نیرویی بسیار به آن اختصاص داد.

شهامت و کاردانی و از جان گذشتگی ایرانیان در این نبرد حماسی که توسط افسران رومی ثبت شده است و به شجاعت شاپور و سربازان ایرانی اعتراف شده است بالاخره شهر به تصرف درآمد. آمینوس مارسلینوس در کتابی که بعد از فرار از شهر آمیدا نوشته است. از شجاعت شاپور و سربازان ایرانی و برخورد انسانی او با اسرا داستان های زیادی نوشته است. در حالی که روم مردان را می کشت زنان و کودکان را در بازار برده فروشان می فروخت. شهر هارا غارت می کرد و به آتش می کشید.

اردشیر دوم

شاپور در سال ۳۸۰ در گذشت و شورای سلطنت شهریار آدیابن؛ شرق سوریه را با نام اردشیر دوم بجای او نشانند. این انتخاب علت داشت؛ او با مسیحیانی که به روم دلبستگی داشتند با خشونت رفتار می کرد.

دست مغان بار دیگر در کارها گشوده شد. دستی که توسط اردشیر کوتاه شده بود.

شاپور سوم

اردشیر دوم در سومین سال سلطنتش بخاطر نا خرسندی سپهسالاران از کار برکنار شد و پسر شاپور دوم به تخت نشست. او نیز در سال ۳۸۸ در نخجیرگاه کشته شد. در مورد ترور او حدس و گمان هایی هست.

بهرام چهارم

با کشته شدن شاپور سوم برادرش بهرام چهارم به تخت نشست که شهریار کوشان بود. این

جابجایی ها کشور را وارد بحران های سیاسی نظامی می کرد . در اثر همین نابسامانی ها روم بار دیگر در ارمنستان فتنه کرد و موفق شد ارمنستان را دونیمه کند ؛نیمه شرقی تابع ایران و نیمه غربی تابع روم.

یزدگرد اول

بهرام چهارم در سال ۳۹۹ درنجیر گاه کشته شدو پسرش یزدگرد اول به تخت نشست.. یزدگرد از همان آغاز سیاست صلح با روم و تساهل مذهبی را در پیش گرفت.این سیاست از دو سوی او را تحت فشار قرار می داد . سوء استفاده نو مسیحیان که می خواستند بهر شکلی دین خودرا گسترش دهند و نا خرسندی روحانیت زردشتی . پس کشته شدن او در ننجیرگاهی در دشت هیرکانیه امر نا منتظره ای نبود .بنظر می رسد کشته شدن در ننجیرگاه در این دوران به سنت حسنه ای تبدیل شده بود . اسبی سرکش به ناگاه ظاهر می شود لگدی به سینه شاه می زند . شاه کشته می شود و اسب نا پدید می شود . گفته می شود» این اسب فرشته ای بود که خدای عز وجل به صورت اسبی گماشت که ظلم او از سر جهانیان برداشته شود .«پارس نامه ابن بلخی

بهرام پنجم؛بهرام گور

یزد گرد سه پسر داشت شاپور شهریار ارمنستان بود نرسی خراسان و بهرام حیره. مغان که از یزد گرد نا خرسند بودند تمایلی به سلطنت در خانواده او نداشتند .پس شاپور را در میانه راه ترور کردند . و خسرو نامی را به شاهی برگزیدند .بهرام پسر دیگر یزدگرد با سپاهی از حیره به سوی تیسفون رفت و از خسرو خواست دست از سلطنت بشوید .و یا تن به جنگ دهد. افسانه بر داشتن تاج از میان دو شیر گرسنه گرفتن تاج و تخت از مغان و سپه سالاران ناخرسند بود .گفته می شود مهر نرسی فرماندار بزرگ در به قدرت رسیدن بهرام نقش داشته است بهمین خاطر پست بزرگ فرماندار و ارتشتاران سالار به او سپرده شد .

سرکوب قبایل شرق

در شرق قبایل سغد و در خراسان قبایل افغانی فتنه و آشوب می کرد ند . پس باید مرز های شمالی وشرقی آرام می گرفت.بهرام این قبایل را آرام کرد .

نخستین جنگ صلیبی

بهرام اما هنوز در شرق بود که قیصر روم حران را گرفت و نصیبین را مورد تحدید قرار داد . مهر نرسی جلو حرکت روم را گرفت و پس از چند ماه کار به مذاکره کشیده شد .این جنگ در پوشش دینی و دفاع از مسیحیان ارمنستان بود . و قرار شد که تبلیغ مبلغین مسیحی آزادباشد.این بمعنای سیاسی کردن دین بود و گرنه تساهل مذهبی در ایران امری جاری بود .

بهرام در هند

در هند جنگ به درازا نمی کشد بهرام با مهاراجه سند به توافق می رسد و مرز شهر دیبل قرار می گیرد؛ جنوب پاکستان

ویژه گی دوران بهرام

جدا از آن که بهرام خود شاهی گشاده دست و بلند نظر بود در کنارش وزیر بزرگی چون نرسی بود که دوران ۲۰ ساله سلطنت بهرام را توام با آرامش و شادی کرد. افسانه های زیادی که در افواه بود و به شاهنامه و هفت گنبد نظامی راه یافته است نشان از شاد کامی مردم در دوران بهرام و وزیر نرسی دارد.

بهرام دستگاه بازرسی درست کرده بود که بر تمام شئون مملکت نظارت داشت. و رسم بر این بود که هفته اول هر ماه در حضور بهرام جلسه ای ترتیب داده می شد و به شکایاتی که از شهریان شده بود رسیدگی می شد.

آرامش، کار و سازندگی، اصلاحات و کاهش مالیات و صلح با همسایگان باعث رشد اقتصادی و رفاه مردم شد؛ مروج الذهب

مرگ بهرام

بهرام که گور می گرفت می همه عمر دیدی که چگونه گور بهرام گرفت

بهرام در سال ۴۴۰ از دنیا رفت و مرگش چون زندگیش با افسانه قرین شد.

سه روایت در مورد مرگ او هست:

-ابو حنیفه دینوری: بهرام بدنبال گوری در مرغزاردایی مرغ در مردابی فرو رفت

-فردوسی: بهرام پسرش یزدگرد را جانشین خود کرد... به بستر رفت و بامدان بر نخاست

-ترویر شد و جسدش از بین برده شد.

یک گمانه تاریخی

طبق روایت طبری در سال ۱۶ هجری جسد مومیایی در شوش بدست جهاد گران اسلامی افتاد که در دستش یک انگشتری بود با نقش دو شیر و یک مرد که می تواند یاد آور افسانه بر داشتن تاج توسط بهرام از میان دو شیر باشد. ایرانیان به ابوموسی اشعری گفتند این جنازه مربوط است به دانیال نبی.

از آن جا که دانیال یک شخصیت اسطوره ای است بعید نیست این مقبره و جسد از آن بهرام

باشد. این گمانه مشابهت تاریخی هم دارد. برای حفاظت از آرامگاه کوروش و داریوش هم به

متجاوزین اسپارتی گفته شد این دو مربوطند به آرامگاه مادر سلیمان و تخت گاه سلیمان.

در سده ۱۴ معلوم شد که آرامگاه کوروش است نه مادر سلیمان. در زمان صفویان هم به قزلباشان

هم گفته شد آرامگاه امام محمد غزالی زندان هارون است که امام موسی کاظم در آن زندانی بوده

است.

این تاکتیک در مورد حفظ بنا هایی این چینی تکرار شده است. و بیشتر قدمگاه ها و زیارت گاه هایی که امروز می بینیم منتسب به کسانی است که هیچ زمانی به ایران نیامده اند .

یزد گرد دوم

پس از بهرام گور پسرش یزدگرد به تخت نشست . مهر نرسی وزیر نیرو مند شاه بهرام سه پسرش که ریاست دستگاه دینی و کشاورزی و نظامی را بر عهده داشتند ؛ به رتق و فتق امور مشغول بودند . شورش در ارمنستان

برای امپراطوری برده دار روم مسیحیت پوششی مناسب برای مخفی کردن حرص و آز سیری ناپذیر برده داران رومی بود . کسانی که تا دیروز مسیح را به صلیب کشیده بودند و مسیحیان را دستگیر ، شکنجه و اعدام می کردند یک شبه به مومنین تبدیل شدند که کاری جز جهاد و گسترش دین مسیح نداشتند .

ارمنستان برای روم موقعیتی استراتژیک داشت . و تبلیغ مسیحیت و بدنبال آن بدست گرفتن قدرت با این پوشش محمل مناسبی برای حاکم شدن بر این منطقه استراتژیک بود .

پس روم با سوء استفاده از تساهل نرسی وزیر اعظم رفته رفته ارمنستان را مسیحی کرد و رفته رفته مبارزه ایدئولوژیک خود را با ادیان ایرانی حالت جنگی داد . کافی است نگاه بکنیم به نامه هایی که نرسی وزیر برای رهبران مسیحی شده ارمنستان می فرستد و از آن ها می خواهد تا راه درست را انتخاب کنند و پاسخی که آن ها به نرسی می دهند پاسخی جنگی و گستاخانه است تا کار را به جنگ بکشانند .

جهاد مسیحیان با کمک روم آغاز شد و کار به شکنجه و کشتار دیگر مذاهب رسید . جهاد گران مسیحی به دو عامل دل گرم بودند:

-گرفتاری یزدگرد در مرز های شرقی که در حال جنگ با ترکان بود

-حمایت روم

شورش دو سال طول کشید و آتشگاه ها ویران و کافرین شکنجه و کشتار شدند . تا این که یزدگرد از شرق خلاصی یافت و به ارمنستان رفت . روم در گیر هجوم هون ها به مرز های شرقی خود بود . شورش سرکوب شد و رهبران شورش اعدام ، زندانی و تبعید شدند .

پاکسازی مسیحیان از مناصب دولتی از این زمان آغاز شد . مسیحیت از یک باور و اعتقاد قلبی و فردی به عامل یک امپراطوری متجاوز تبدیل شده بود و باید با آن مقابله می شد .

هرمز سوم

یزدگرد دوم در سال ۴۵۷ در گذشت و هرمز سوم به تخت نشست . هرمز اهل مدارا با دیگر ادیان بود و این به مذاق موبدان و سپهداران خوش نمی آمد و تا حدودی حق هم بجانب آن ها بود . مسیحیت از یک باور به یک تهدید امنیتی تبدیل شده بود و مسیحیان عملاً از روم دفاع می کردند و

باور های شدیداً ضد آریایی پیدا کرده بودند.

فیروز

مشکل هرمز تنها مخالفت مویدان با او نبود. بین سپهداران نیز جنگ قدرت در جریان بود شاپور مهران سپهدار طرفدار هرمز بود و زرمهرسوخوا طرفدار سلطنت فیروز. سپهداران در واقع قدرت اجرایی شاه بودند. جدال قدرت بین این دو مسبب فتنه های بسیاری برای ایران بود. بین دو برادر به تحریک مغان و سپهداران جنگی چند ماهه در گرفت و در سال ۴۶۰ در نزدیکی ری فیروز پیروز شد.

دوران فیروز دوران آشوب های مذهبی مسیحیان در میان رودان و خوزستان و آشوب در ارمنستان بود. به بی تدبیری حکومت گران هفت سال قحطی و خشک سالی هم اضافه شد.

شکست از قبایل هیت آل ها

در این نا بسامانی ها مرز های شمالی و شرقی مورد تجاوز ترکان بود و هیت آل های افغانی در خراسان فتنه می کردند.

فیروز ترک ها را از قفقاز جنوبی راند و کداری ها را به بیابان های شرقی دریای خزر راند. اما در جنگ با افغان ها در سال ۴۸۰ شکست خورد و مجبور شد استقلال تخارستان را به رسمیت بشناسد. غرامت بدهد و قباد پسرش را بعنوان گروگان به نزد هیت آل ها بگذارد.

باز گشت هرمزد به قدرت

هرمز با حمایت بخشی از سپهداران به قدرت بازگشت. فیروز از افغان ها کمک خواست و در یک کودتا هرمز را از بین برد و به قدرت باز گشت.

جنگ با افغان ها

فیروز در سال ۴۸۴ برای تلافی شکست خود علیه مخالفان سپهسالاران و در عسرت بودن مردم بخاطر خشک سالی به جنگ قبایل هیت آل رفت. و در دام افغان ها گرفتار و کشته شد. بنظر می رسد در این شکست شاپور مهران از سپهداران هرمز شاه کشته شده و رقیب زرمهرسوخوا دست داشته است. شورش سربازان در میانه جنگ بخاطر زیر پا گذاشتن سوگند فیروز برای پادشاه هیت آل ها بدون یک محرک داخلی شدنی نبود.

بلاش

پسر بزرگ فیروز با کمک سپهسالار شاپور مهران به پادشاهی رسید. بلاش سعی کرد از تنش های مذهبی بکاهد.

قباد

زرمهرسوخوا سپهسالاری که از قدرت رانده شده بود قباد را که نزد افغان ها بود به ایران آورد تا قدرت را از بلاش بگیرد. شکست خوردند و به خراسان رفتند و از پادشاه افغان ها که پدر زن قباد هم

بود کمک خواستند.

قباد با سپاهی از هپت آل ها بازگشت و با کمک موبدان ناراضی بلاش را دستگیر و کور کرد. در این زمان زر مهر همه کاره ایران شده بود. و رقابت بین دو سپهسالار ادامه داشت.

دو مانع مهم

دو مانع در پیش پای قباد بود که باید از بین برده می شد تا او بتواند تمشیت امور کند:

-از بین بردن دو سپهداراحمق و قدرت طلب که کشور را درگیر رقابت های خود کرده بودند

-کاهش قدرت موبدان که همه کاره مملکت بودند

قباد سپهسالارشاپور را سپهدار نیم روز کرد تا از قدرت زر مهر بکاهد و به او فهماند که در کشتن زر مهر بی میل نیست. شاپور زرمهر را کشت و قباد مدتی بعد شاپور را در توطئه ای از جلو پای خود بر داشت.

برای کاستن نفوذ موبدان، قباد متوسل به مزدک بامدادان شد.

مزدک که بود

در استخر دنیا آمد و در فسا که یکی از مراکز مهم دنیای آن روزگار بود و اردشیر بابکان از همین شهر برخاسته بود تحصیل کرد. گفته می شود در فسا تحت تاثیر زردشت خورگان که یک موبد رفرمیست بود قرار گرفت. و در نیو شاپور از توابع خراسان موبد بود.

قباد که در برکشیدن مزدک نقش مهمی داشت در همین زمان شهریار خراسان بود و بعید نیست که در همین زمان با آموزه های مزدک آشنا شده باشد.

زمینه های بر آمدن مزدک:

۱-رفرم دینی

۲-رفرم اقتصادی

۳-رفرم سیاسی

از آموزه های نخستین زردشت ۱۵ سده می گذشت جدا از آن که این آموزه ها مربوط به جوامع در حال گذار اشتراکی نخستین بود متعلقات زیادی به ضرورت زمان و منافع متولیان دین که خود به بزرگ فئودال هایی تبدیل شده بودند به این آموزه ها اضافه شده بود که تنها قادر بود جامعه بسته و طبقاتی ساسانی را توضیح دهد و توجیه کند. پس باید در خرافاتی که جنبه ارتجاعی پیدا کرده بود تجدید نظری صورت می گرفت.

-جامعه ساسانی به ۴ طبقه تقسیم می شد :

-اشراف

-ارتشیان

-مغان

—دبیران

-وبقیه که شامل کشاورزان و صنعتگران و پیشه وران می شد .

تحول طبقاتی به شکل عمودی ممکن نبود . این نظام دیگر کار آمد نبود و باید تغییر می کرد.

یک کاتالیزور

خشک سالی ۷ ساله دوران فیروز ، ضرورت رفرم اقتصادی را آشکار کرد . بخشیدن مالیات ها و گشودن انبار های بزرگ مالکان امری نبود که فئو دال های دینی و نظامی تحمل کنند. بنظر می رسد پرچم این رفرم در زمان فیروز در دست زرتش خورگان بود که بعد ها تاریخ نویسان ساسانی او را معلم مزدک و مردی اباحی مذهب معرفی می کردند .

رفرم سیاسی

بدون شک با روی کار آمدن قباد جریان رفرمیسم جریانی قدرتمند بود و در راس این جریان مزدک بود که که در سلسله مراتب دینی فردی قدرتمند بود. بر کشیدن مزدک توسط قباد برای دور کردن دست مغان و سپهسالاران از سیاست پاسخ به همین ضرورت بود.

یک پرسش

چرا رفرم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی در پوشش مذهب حرکت می کرد . و می کند . در یک جامعه بسته و بغایت مذهبی که از دو سوی؛ استبداد و سنت هر دری به حقیقت بسته می شود ، تنها دری که می تواند بروی توده های فرورفته در جهل و بیخبری باز شود شکل گیری جریانی در لایه های بالایی استبداد و یا لایه های میانی و پائینی سلسله مراتب دینی است . پس بناچار شعار ها رنگ و بوی دینی دارد . اما با کمی کنکاش خواسته های اقتصادی و سیاسی خود را می نمایند.

آموزه های مزدک

پاک دینی مزدک و باز گشت به تعالیم اولیه زردشت و زودودن خرافات از دامن دین در واقع تفسیری جدید در جهت رفرمی اجتماعی بود رفرمی که از درون آن عدالت اجتماعی بیرون می آمد . ۱- جهان از آن خداست و همه بندگان خدایند پس همه بیک میزان از هرآنچه روی زمین است سهم دارند .

آنچه که روی زمین در انحصار طبقات فرادست بود زمین بود و زن .

۲- خدا انسان ها را بشکل مرد و زن آفریده است و این دو در پیشگاه او تفاوتی ندارند . این شعار چند همسری و حرمسرا ها را هدف قرار می داد . پس شعار همه زنان برای همه مردان در نزد او هر زن برای یک مرد بود . و ربطی به اباحه و فحشا ندارد . امری که بعد ها منتقدین مزدک او را از این زاویه زیر ضرب می گرفتند . از یاد نبریم که این امر درحد شعار برای مزدک مطرح بود و به اقدام

عملی منجر نشد .

۳- برای بشر آن چه که از زمین می روید و از جسم حیوان بیرون می آید کفایت می کند .پس

نیازی به کشتن حیوانات نیست .

۴- مزدک هدف غایی انسان را سعادت دنیوی و اخروی می دانست و بر خلاف مانی به ریاضت

کشی باور نداشت .مزدک رسیدن به سعادت این جهانی راممکن می دانست و می گفت انسان برای

رسدن به سعادت باید تلاش بکند

۵- انسان موجودی ذاتاً خیر گراست . آیین آن است که انسان را از فطرتش دور می کند . محرومیت

از نعمت ها آن را تولید می کند آزمندی انسان را تباه می کند و به تبع آن دروغ ، تجاوز، و انواع ستم

ها برای حصول زن و خواسته در انسان سر بیرون می آورد .

۶- شاه مسئول خوشبخت کردن جامعه است . شاه باید به همه به تساوی بنگرد و امکانات

برخورداری از نعمت ها را فراهم کند .

۷- ایثار و فداکاری ، کمک به هموعان بادید سر لوحه کار ها باشد

۸- بدترین گناه سبب رنج دیگران شدن است . مال اندوزی و ثروت از گناهان کبیره است .

۹- بجای آتشکده ها مزدک کده درست کنیکه نیاز به متولی نباشد . و زمین های مویدان را بین

کشاورزان تقسیم کنید .

پایگاه مزدک که بود

۱- بخش های میانی و پائینی مویدان روشن اندیش

۲- لایه هایی از جوانان خاندان های بزرگ

۳- توده های میانه حال شهری و روستایی

هر چند خطاب مزدک تهیدستان شهری و روستایی بود اما هنوز جنبش او تا تبدیل شدن بیک

نهضت توده ای فاصله بسیار داشت .

پلاتفرم مزدک چه بود

۱- لغو امتیاز های طبقاتی

۲- تقسیم گنج های زورمندان زیرا این گنج ها حاصل کار مردم است

۳- تقسیم زمین های کشاورزی بین همه

۴- تقسیم زمین های آتشکده ها بین مردم

۵- صرف بخشی از مالیات ها برای رشد صنایع روستایی

۶- دفن مردگان و لغو گذاشتن اجساد در دخمه ها

مخالفین مزدک:

-اشراف

حذف مزدک

حذف جنبش رفرمیستی مزدک در دستور کار اشراف و موبدان قرار گرفت :

۱- نخستین گام حذف حمایت سیاسی از مزدک بود. در سال ۴۹۶ قباد بر کنار، دستگیر و زندانی شد. اما قباد توسط افسری بنام ساوش اهل تیورستان که مزدکی بود و زنش از زندان گریخت و به تخارستان نزد خشئی نواز رفت که پادشاه هپت آل ها رفت. از او که پدر زنش بود کمک خواست.

باز گشت قباد

قباد با رایزنی های خشئی نواز و سپردن تعهد برای فاصله گرفتن از مزدک در سال ۴۹۹ به قدرت باز گشت. از این لحظه توازن قوا به ضرر مزدک بهم خورد.

۲- گام دوم مصادره کردن شعار های مردمی مزدک بود. قباد و موبدان دست به شبه اصلاحاتی زدند تا نشان دهند اصلاحات تنها دغدغه مزدک نیست بلکه آن ها نیز در پی آسایش مردمند.

۳- قباد دو پسر داشت کاووس و خسرو. کاووس سمپاتی هایی به مزدک داشت و موبدان در پی آن بودند که از شاهی کاوس جلوگیری کنند. از سپهداران سیاوش در پی پادشاهی کاوس بود پس باید سیاوش حذف فیزیکی می شد.

در این زمان بین ایران و روم مذاکرات صلحی در جریان بود و قباد از روم درخواست کرد از ولیعهدی خسرو پسرش حمایت کنند سرپرستی هیئت با سیاوش بود و چون او با پادشاهی خسرو موافق نبود جریان مذاکره را بگونه ای جلو برد که توافقی حاصل نشود. سیاوش را به اتهام خیانت به کشور دستگیر، محاکمه و اعدام کردند.

بهم خوردن توازن قوا

برکناری و بازگشت با تعهد قباد به سلطنت، اعدام سپهدار سیاوش، ولیعهدی خسرو مخالف مزدک بجای کاوس طرفدار مزدک و پیوستن کشیشان مسیحی خوزستان و میان رودان به جبهه مخالفین مزدک لحظه کشتار مزدکیان را وارد شمارش معکوس کرد.

مسیحیان خوزستان و میان رودان از تمایل و پیوستن مردم این نواحی به مزدکیان آگاه بودند و دنبال فرصتی می گشتند تا رقیب فردایشان را امروز از صحنه خارج کنند و زمان آن رسیده بود که با کیسه مغان مرتجع مار خود را بگیرند.

با کشته شدن سیاوش ماهبود دائی خسرو فرمانده سپاه شده بود و او بقای خودش را در پادشاهی خسرو می دید. پس او نیز به جبهه مخالفان مزدک پیوسته بود.

سال ۵۲۸ را بخاطر بسپارید

در این سال مزدک و رهبران طراز اول حزب او برای مشورت در مورد جانشینی قباد به دربار

دعوت شدند درحالی که کاخ در محاصره نیروهای ماهبود بود . اما بجای بحث در مورد ولیعهد بحث در مورد عقاید مزدک به میان آمد مزدک به اتهام ارتداد دستگیر و اعدام شد . به روایت مسعودی در مدت کوتاهی ۸۰۰۰۰ مزدکی کشتار شدند . هزاران تن اسیر و مابقی فراری و مخفی شدند .

خسرو انوشیروان

قباد در سال ۵۳۰ در گذشت و خسرو شهریار خراسان به کمک سپهبد ماهبود و موید رام بُرزین به تخت نشست .

دیالکتیک بغرنج تاریخ

دو برادر خسرو با پادشاهی او مخالفت کردند . کاوس و زام را با توطئه به پایتخت خواندند و سربه نیست کردند . و برای این که هواداران مزدک رقیبی برای خسرو پیدا نکنند تمامی برادر زادگان خسرو را کشتند تنها یک کودک خردسال زام به نام قباد توسط آذر گنداد نجات یافت . بغرنجی تاریخ در قصلوت و بیرحمی خسرو نیست و این که برای رسیدن به تاج و تخت دست در خون ۸۰۰۰۰ مزدکی می شوید و برادران و تمامی خانواده برادرانش را قتل عام می کند . تاریخ از این دست جنایتکاران بسیار دیده است و خواهد دید . بغرنجی در این جاست که این هیولا در تاریخ به خسرو انوشیروان دادگر معروف است .

البته داد در دوران ساسانی بمعنای قانون است و دادگر قانون گذار و سازنده قانون معنا می داد .

ادامه سرکوب مزدکیان

برای ازبین بردن آموزه های انقلابی مزدک قتل عام مزدکیان کافی نبود و باید زمان می گذشت و مزدک از ذهن نسلی که می آمد پاک می شد . پس پروژه شیطان سازی در دستور کار قرار گرفت . نخست طی فرمانی «هرگونه بحث و جدل در امر دین خدا ممنوع شد» . از آن پس هر گونه بحث در مورد عقاید مزدک بمعنایی بحث در مورد دین خدا بود و با مرگ رویرو می شد . با این کار فضا برای دستگاه دین گشوده شد تا در ذهن نسلی که مزدک رانیده بود از او شیطانی ساخته شود مویدان بخاطر این فرمان به پادشاه لقب انوشه روان را دادند؛ دارنده روح جاودانه .

اعدام ماهبود

سپهسالار ماهبود که در بر کشیدن خسرو به سلطنت و کشتار مزدکیان بعنوان فرمانده کل قوا نقشی ویژه داشت باید دست روزگار حقش را کف دستش می گذاشت . پس شاه بهانه کرد و او را هنگام دیدن سان فراخواند . ماهبود تاخیر کرد پس بخاطر نا فرمانی دستگیر ، محاکمه و اعدام شد . ماهبود که مزدکیان را در آن شب شوم با توطئه ای کشتار کرد از یاد برده بود که توطئه گر بزودی گرفتار توطئه خواهد شد .

اصلاحات انوشیروانی

برخورد با یک نهضت انقلابی از مراحل مختلفی می گذرد :

-زمینه چینی سرکوب و آماده سازی شرایط و امکانات

-کشتار بر زمینه بهانه های چیده شده

-دستگیری و تعقیب مخالفان

-شیطان سازی و تبلیغات و شست شوی مغزی نسل که کم و زیاد چیز هایی شنیده است

-شبه رفرم و از بین بردن زمینه های مادی نهضت

اصلاحات انوشیروانی را باید بر این بستر دید . نهضت مزدکی باید با پاسخ دادن به وجوهی از

شعار های مزدک به فراموشی سپرده می شد . مزدک مرده بود اما شعار های مزدک در میان مردم

زنده بود پس باید بجای اصلاحات رادیکال او شبه اصلاحاتی اشرافی انجام می گرفت تا مزدک در

شعار نیز از خاطر مردم زوده شود .

۱- باز گرداندن زمین های مصادره شده؛ این امر به دودلیل ممکن نبود :-

-نخست آن که این واگذاری ها قانونی بود . قباد شاه وقت دستور داده بود

-دوم طبقه جدیدی از خرده مالکان درست شده بود که دهقانان نامیده می شدند . و به صلاح

اردشیر نبود که باعث رنجش این طبقه شود . از سویی دیگر تمایل باطنی نداشت موبدان به سیاق

گذشته فربه شوند و قدرت او را تهدید کنند.تنها دستور داد املاک مزدکیان مصادره شود .

۲-تقسیم کشور به ۴ شهریاری

۳- تغییردر قوانین کشوری به نفع لایه هایی از اجتماع که پایگاه مزدک بودند . ظهور طبقه

دهگانان و حمایت از آن ها هم بر درآمد مالیاتی دولت می افزود و هم پایگاهی مطمئن برای پادشاه

ایجاد می کرد .

۴- ترمیم و باز سازی سیستم آبیاری

۵- تعدیل قوانین مالیاتی به نفع طبقات فرو دست

۶- منظم کردن مالیات از صنعتگران و بازرگانان و پیشه وران و معاف کردن کودکان و زنان از کار

افتاده

یک نمونه از دادگری پادشاه

انوشیروان بزرگان کشور را برای نظر خواهی در مورد مالیات به در بار دعوت کرد .یکی برخاست .

گفت :عمر پادشاه دراز باد. شما برای زمین بی استفاده مانده،تاکستان مرده ،کشت خرم ،زمین کم

آب مانده مالیاتی یک سان تعیین کرده اید .شاهنشاه پرسید :ای مرد بی خرد تواز کدام طبقاتی ؟

گفت :دبیران . بدستور پادشاه آن قدر بر سر او دوات زدند تا بمرد .این داستان را طبری و فردوسی

هر دو آورده اند .

۷- کمک به ازدواج جوانانی که در زمان مزدک دنیا آمده بودند مادرانشان از اشراف و پدرانیشان از طبقات تهیدست جامعه بودند. و وارد کردن اینان به ارتش. اینان بعد ها نقش مهمی در ارتش بعهدہ گرفتند.

۸- تاسیس عدالتخانه برای تضعیف اقتدارگرایان و نصب زنگی برای اعلام دادخواهی

روابط با روم

در سال دوم سلطنت انوشیروان با روم قرار داد صلحی بسته شد. اما این قرار داد دیری نپائید و در سال ۵۳۹ به بهانه نا آرامی در گرجستان روم به آنجا لشکر کشید و امیر شام را برای حمله امیر نشین حیره کرد.

خسرو هیأتی به انطاکیه فرستاد و از قیصر خواست از دخالت در این سرزمین ها خوداری کند. قیصر پاسخ نداد و بندر لاتکیه در شرق دریای سیاه را اشغال کرد. جنگ آغاز شد و انوشیروان شهرهای اقمیه و حلب و انتاکیه پایتخت شرقی دولت بیزانس را گرفت و به گرجستان رفت و رومی ها را از آن جا بیرون کرد؛ سال ۵۴۰ شورش در خوزستان

در همین زمان مسیحیان خوزستان شورش کردند در راس این شورش انوشه زاد پسر خسرو از زن خوزی اش بود

خسرو مذاکره با روم را رها کرد و راهی تیسفون؛ پایتخت شد. شورش سرکوب شد و انوش زاد کشته شد.

صلح با روم دیری نپائید و ۴ سال بعد بر سر گرجستان جنگ با روم از سر گرفته شد.

تحولاتی در شرق

در این زمان دو شاه بزرگ بر قبایل ترک در شمال در یای مازندران حکومت می کردند بنام سنجبو خاقان و قاقم خاقان. خسرو در ابتدای سلطنتش با هردو قرار داد دوستی بست تا از خزش ترک ها به مرز های شمالی جلوگیری کند

در دهه ۵۶۰ جماعتی از ترک ها از سوی سیر دریا به درون سفد سرازیر شدند و تخارستان سرزمین هپت آل ها به خطر افتاد. خسرو اقدامی نکرد تا خشئی نواز توسط ترک ها کشته شود و ایران از پرداخت بدهکاریش رها شود. همین اتفاق هم افتاد و خسرو به پسرش شهریار خراسان فرمان داد و تخارستان را از هپت آل ها بگیرد و با کاشغر پیمان صلح بسته شود؛ سال ۵۶۷ جنگ در دوجبهه

در سال ۵۷۰ ایران از دو سو مورد تهاجم قرار گرفت. ترکان که از غرب خوارزم به مرو رسیده بودند و قیصرکه نصیبین را محاصره کرده بود

خسرو سپاهی به فرماندهی هرمز بسوی ترکان فرستاد و خود به سوی قیصر رفت. حران را پس

گرفت و بدنبال قیصر به انتاکیه رفت و بخش اعظم سوریه را نیز گرفت . هرمز نیز ترکان را پس راند . روابط با چین و هند

ایران در شرق تاجیکستان با چین و شرق بلوچستان با هند همسایه بود . روابط حسنه بود و بازرگانی بین دوطرف رومق داشت.

جنگ در یمن

یمن در این زمان از نظر آئین دوبخش بود یهودی نشین و مسیحی نشین در همسایگی یمن حبشه مسیحی بود . حمیری های یمن که یهودی بودند از گسترش مسیحیت احساس خطر کردند و دست به کشتار مسیحیان زدند و دولت مسیحی حبشه دخالت کرد . نجاشی با کمکی که از روم می رسید دولت حمیری ها را برانداخت. در اواخر سال ۵۷۰ سیف ذی یزن از خاندان سلطنتی حمیر به ایران پناهنده شد و کمک خواست .

اهمیت یمن

اهمیت یمن بخاطر باب المندب بود که ناوگان تجارتي رومیان از آن جا عبور می کرد و نفوذ ایران بر این تنگه می توانست به اقتصاد روم در موقع مناسب لطمه سنگینی بزند . اردشیر ۸۰۰ تن از زندانیان محکوم به اعدام مزدکی را به فرماندهی خورزاد پسر نرسی ملقب به وهْرُز و پسرش انوش زاد را که مزدکی بودند روانه یمن کرد و انوش زاد در این نبرد کشته شد اما یمن توسط این سپاه فتح شد .

این حمله مصادف بود با حمله پادشاه حبشه به مکه در قرآن از آن بنام عام الفیل یاد می کند .

نهضت فرهنگی در این دوره

در این دوران ما با یک شکوفایی فرهنگی مواجه ایم در زمینه طب و ریاضیات و تاریخ و کیهان شناسی و سیاست و کشور داری تالیفات بسیاری انجام می شود . بیشتر این تالیفات در حمله اعراب از بین رفته است اما رد پای آن ها در بین مترجمین عرب به وفور یافت می شود و وقتی می نویسند «قرات فی کتاب الایین یا کتاب التاج و یا کتاب للفرس و خداینامه و از آن ها فاکت می آورند پیداست که کتاب ها موجود بوده اند و آنان این کتاب ها را خوانده اند . نا گفته پیداست که نهضت ترجمه در زمان اعراب از کار های شایسته ایران دوستانی مثل ابن مقفع بود که تنها راه حفظ کتب نیاکان ما را از دست اعراب فاتح بر گرداندن آن ها بزبان عربی می دانست .

خدای نامه در تاریخ شاهان بود. آئین نامه که چند کتاب در باب سیاست و کشور داری، درباب جشن ها و بزم ها ، در باب قانون مدنی ، در باب سلاح داری و آئین نبرد ، در باره روابط خارجی بود . در کتاب عُیون الاخبار ابن قتیبه دینوری و کتاب التاج جاحظ و اخبار الطوال ابوحنیفه دینوری و آثار الباقیه ابوریحان بیرونی به کرات فاکت هایی از این کتب آورده می شود .

تاج نامه، نامه ها و فرمان ها و بخشنامه های دربار ساسانی بود.

الادب الكبير و الادب الصغير ابن مقفع که راهنمای حکومت کردن بود با استفاده از کتب این دوران نوشته شده است. زیج شهریار در اختر شناسی ترجمه علی ابن زیاد، اختر شناسی ترجمه ابو سهل پسر نوبخت، بختیار نامه ترجمه اسحاق پسر یزید، رستم و اسفندیار ترجمه جبله ابن سالم، کارنامه اردشیر بابکان و کارنامه انوشه روان ترجمه ابان لاحقی، بهرام گور و نرسی، حکمت موبدان موبد، در اخلاق و سیاست، کتاب زادان فرخ در باب تربیت فرزندان کتاب عهد اردشیر ترجمه بلاذری. دستورالعمل های اردشیر، مزرك نامه ترجمه ابان لاحقی، کتاب بزرگمهر در باب سیاست کشورداری. بعض کتب العجم تالیف ابن قتیبه که به تعدادی از کتب این زمان ارجاعاتی دارد کتاب کاروند در دستور زبان و بلاغت ترجمه جاحظ که بعد ها سرمشق سیبویه نحوی شد برای دستور زبان عرب .

در زمینه داستان: کتاب مهر آذر گشنسپ . کی لهراسپ و روشنایی ترجمه علی ابن عبیدکتاب هزار داستان یا هزار و یک شب ، ویس و رامین که توسط فخر الدین اسعد گرگانی منظوم شد . دارا و بت زرین ، خسرو شیرین نظامی که بر گرفته از یک کتاب است

هرمز چهارم

خسرو انوشیروان در سال ۵۷۹ در گذشت و پسرش هرمز که مادرش دختر خاقان بزرگ کاشغر بود به سلطنت نشست .

هرمز پادشاهی مردم خواه بود و تصویریک بهدین مزدکی را از خودنشان می داد. و این امری نبود که فئودالان دینی و میلیتانت تحمل کنند . مسعودی از ۱۳۰۰۰ نفر و طبری از ۱۳۶۰۰ کشته از بزرگان خبر می دهند .

حقیقت ماجرا این بود که موبدان و سپهسالاران می خواستند او ضاع را به دوران پیش از انوشه روان بر گردانند .

جنگ قدرت میان فرماندهان

در همین زمان جنگ قدرت میان دو خانواده جریان داشت :

-خانواده اسپندیار به ریاست دو برادر بنام گسته و بندویه که برادران همسر شاه بودند

-خانواده مهران که در ری و شمال ایران مستقر بودند و در راس این خانواده بهرام چوبینه بود

حمله همزمان رومی ها و ترکان

در سال ۵۸۹ که مصادف بود با دوازدهمین سال سلطنت هرمز دوم و ترکان در یک اتحاد پنهان از

دو سو به ایران حمله کردند . رومی ها خبر دار شده بودند شکاف و چند دستگی بین مغان و

سپهسالاران و شاه وجود دارد .

رومی ها به حران و ترکان به تخارستان رسیده بودند .

هرمز جنگ با ترکان را به بهرام سپرد و با واگذاری دارا و میان پارگین به روم سعی کرد با روم صلح کند. بهرام با سپاهی گزیده از ۱۲۰۰۰ مرد به جنگ سپاه ۴۰۰۰۰ نفره خاقان رفت. خاقان را کشت و پسر خاقان در درژی بنام آوازه در سمرقند پناه گرفت. بهرام از او خواست به تیسفون برود و با پیمان صلح سپاهش را از ایران خارج کند. چنین شد و ترکان از ایران خارج شدند.

توطئه بر علیه بهرام چوبین

پیروزی بهرام برای او محبوبیت زیادی همراه داشت و این را رقیبان او بر نمی تابیدند. پس بزرگ فرماندار یزدان گشن اسپ کوشید هرمز را نسبت به بهرام بد بین کند.

فتنه در هرمز کارگر افتاد. رسم بر این بود که سردار فاتح بعد از پیروزی به پایتخت بیاید اما هرمز بهرام را برای جنگ به گرجستان فرستاد تا رومی ها را از آن جا براند. بهرام در این جنگ موفق نبود پس دشمنانش او را متهم به همدستی با قیصر کردند

هرمز برای او میان بند زنانه و دوک نخ ریسی فرستاد و نوشت ما در باره تو اشتباه کردیم که چنان ماموریت بزرگی را به تو سپردیم.

بهرام بعد از این برکناری نابخردانه، از آنجا که می دانست اگر به پایتخت برود کشته می شود با سپاه خود به ری رفت.

بهرام تصمیم گرفت به تیسفون برود و هرمز را از سلطنت بر دارد.

کودتا و کشته شدن هرمز

خسرو ولیعهد هرمز در این دوران شهریار الان در شمال ارس بود و توسط گسته و بندویه که دایی های او بودند از دشمنان بهرام بودند.

در پایتخت شایع بود که خسرو قرار است کودتا کند. علت این شایعه گفته می شد سکه هایی بود که بهرام بانام خسرو زده بود و بدست هرمز رسیده بود. خسرو به پایتخت احضار شد و تحت نظر قرار گرفت. اما توسط دایی های خود فراری داده شد. بهمین خاطر هرمز گسته و بندویه را به زندان افکند.

با حرکت بهرام به سوی تیسفون دو سپهدار بنام کارن و اسپندیار با کمک پادگان پایتخت و آزاد کردن گسته و بندویه کاخ را گرفتند و هرمز را کور کردند و با فرستادن پیکی خسرو را از آذربایجان به تیسفون آوردند و به تخت نشاندند.

بهرام با سپاهش وارد جلگه میان رودان شد و دو سپاه در برابر هم صف کشیدند. شبانه افسران سپاه خسرو به بهرام پیوستند و خسرو و دایی هایش به تیسفون آمدند و بطرف شام فرار کردند تا از رومی ها کمک بگیرند. پیش از حرکت گسته و بندویه هرمز را کشتند تا بهرام نتواند با برگرداندن هرمز به سلطنت بازگشت آن ها را به قدرت غیر ممکن کند.

پادشاهی بهرام ششم

با فرار خسرو و کشته شدن هرمز ونبود مدعی در خانواده هرمز بهرام با نام بهرام ششم به تخت نشست. اما بزرگان و سپهسالارن بازگشت به قدرت یک پارتی را بر نمی تافتند .و گروهی بزرگ به آذربایجان رفتند .

بازگشت به قدرت با سپاه روم

خسرو پرویز به قیصر پناهنده شد و تقاضای کمک کرد و قیصر پذیرفت به شرط آن که کلیه سرزمین های مسیحی نشین را به روم واگذار کنند و خسرو پرویز پذیرفت.

نبرد خسرو با بهرام

قیصر موریخ سپاهی ۶۰۰۰۰ نفره را به فرماندهی پسرش تیادوس به سمت ایران فرستاد در آذربایجان نیروهایی از آذربایجان و ارمنستان که مخالف شاهی بهرام بودن به او پیوستند.

زمینه های شکست بهرام

بهرام یک سال پادشاه بود .اما تنها عراق و همدان وری زیر قدرت او بودند .پارس و سیستان و خراسان در شورش بودند.کوشان وتوران جدا شده بودند .خزانه تهی بود و مالیاتی گرفته نمی شد و سپاه ناراضی بود .

جنگ در آذربایجان در گرفت. فرجام جنگ به نفع خسرو پرویز بود و بهرام از آذربایجان به هیرکانیه رفت و از راه بیابان های خوارزم خود را به ترکستان رساند.و به خاقان کاشغر پناهنده شد کسی که پدرش را بهرام در جنگ کشته بود .

پادشاهی خسرو پرویز

بعد از پیروزی نوبت به تقسیم غنائم رسید .بندویه مسئول خزانه داری شد و گستهم شهریار خراسان شد .وتیادوس با ۲۰۰۰۰۰۰۰ میلیون درهم و سند حران و نصیبین و آمیدا و دارا و پارگین به کشورش باز گشت .

ترور بهرام چوبینه

بهرام در نزد خاقان مقام و منزلتی یافت و داماد او شد .فردوسی داستان های دلکشی از دلاوری های بهرام در کاشغر دارد.

خسرو پرویز نگران بازگشت بهرام بود و بزودی همین اتفاق هم می افتاد . مگر نه این که او خود با ارتش خارجی به قدرت رسید .پس خَرادبُرزین ماموریت یافت بعنوان بازرگان به کاشغر برود و بهرام را ترور کند . چنین نیز هم شد .

فرجام گستهم و بندویه

خسرو پرویز چون از کار بهرام فارغ شد در صدد برآمد قاتلان پدرش را که مدعیان اونیز بودند از سر راه بردارد در یک بازی چوگان بهانه ای جست و بندویه را با شکنجه بسیار بکشت. گستهم گریخت به دیلمستان رفت و با خواهر بهرام چوبینه؛گردویه ازدواج کرد و به خراسان رفت و

خود را شاه خواند و تاج بر سر نهاد.

خسرو با راهنمایی برادر گردویه توسط همسرش نامه ای به گردویه فرستاد که اگر گسته را بکشی ترا همسر خود می کنم و به فرزندت تاج شاهی می بخشم . گردویه بهرام را مسموم کرد و بگریخت و به تیسفون رفت و همسر خسرو پرویز شد .

جنگ با روم

در کنستانتینیه در سال ۶۰۲ کودتایی بر علیه قیصر موریخ انجام شد و قیصر و همه افراد خانواده اش کشته شدند جز پسر نوجوانش که به ایران پناهنده شد خسرو پرویز تلاش کرد او را به سلطنت باز گرداند که نشد و کار به جنگ کشید . خسرو پرویز بدنبال فرصتی بود تا سرزمین های جدا شده را باز پس گیرد .

دو سپهبد ایرانی؛ شهروراز و شاهین بهمن زادگان درچندین نبرد رومی ها را شکست دادند و حران و نصیبین و آمیدا و گرجستان و بندر لاتکیه و میان پارگین و دارا را از رومی ها پس گرفتند . در سال ۶۱۱ فرماندار مصر؛ هراکلیوس بر علیه فوکاس کودتا کرد و جنگ دیگر باز از سوی روم آغاز شد سپهدار شاهین مصر را هم به تصرف در آورد و شهریار مصر تاسیس شد . در سال ۶۱۵ مرز های ایران به دوران هخامنشی رسید .

رقابت های شوم

در این زمان پایه های قدرت ایران در سه منطقه و در دست سه سپهدار بود:

-شاهین: در مصر

-شهروراز در آناتولی

-فرخان در شام

روم نیز که از جنگ های کلاسیک به جایی نرسیده بود در تلاش بود جنگ را به جهاد تبدیل کند و با کشاندن پای کلیسا مسیحیان ایران و میان رودان را به متحدین خود تبدیل کند . و تا حدود زیادی موفق بود و مدام خبر هایی از معجزات مسیح و توهین افسران ایرانی به مقدسات مسیحی در ایران و میان رودان منتشر می شد .

در چنین شرایطی بسیج جنگی بر علیه روم مسیحی و متعلقاتش در ایران و میان رودان لازم بود . باید فکری بحال مسیحیانی که در ایران بودند از ارتش گرفته تا پزشکانی که در کاخ کار می کردند می شد . باید تبلیغان دروغین کلیسا ها خنثی می شد . اما خسرو پرویز در کاخ مشغول خوشگذرانی با زیبا رویان بود و سپهداران مشغول توطئه بر علیه هم .

نخست ذهن شاه را نسبت به شاهین شهریار مصر بدگمان کردند شاهین در سال ۶۲۴ فراخوانده شد و به طرز اسرار آمیزی در گذشت . این چهارمین فرمانده بزرگی بود که سپاه ایران از دست می داد؛ نخست بهرام چوبینه و بعد گسته و بندویه.

جنگ با روم

قیصر در سال ۶۲۵ از راه گرجستان و ارمنستان خودش را به آذربایجان رساند و شهر مقدس گنزک را ویران کرد و به آناتولی عقب نشست. هدف او وادار کردن ایران به صلح بود.

توطئه بر علیه شهروراز

کج اندیشان فتنه کردند که حمله قیصر به آذربایجان با اطلاع شروراز بوده است و او بخشی از غنائم را برای خود برداشته است. خسرو او را به پایتخت فراخواند. از سویی دیگر به او رساندند که در پایتخت بر علیه او چه می گذرد. و باز به خسرو خبر دادند که شهروراز خوابنا شده است که بزودی شاه ایران خواهد شد. خسرو طی نامه ای به برادر شهروراز از او خواست برادرش را بکشد و خود جانشین او شود. برادر برادر را آگاه کرد و شروراز طی ملاقاتی در یک کشتی در دریای اژه با قیصر برای گرفتن پایتخت تباری کرد.

قیصر با سپاهی ۷۰۰ نفره از راه آمیدا به میان رودان لشکر کشید.

در مقابل او در حران سپهبد راهراز بود با ۱۲۰۰۰ نفر از پادشاه کمک خواست اما او پاسخ داد بجنگید تا بمیرید. راهراز شکست خورد و قیصر حران و نصیبین را گرفت.

خسرو حيله ای اندیشید و نامه به رمز نوشت برای شهروراز تا بدست قیصر بیفتد و به قیصر فهماند که کشاندن او به حران حيله او و شهروراز بوده است. و در این نامه از شهروراز خواست تا به کنستانتیه حمله برد و خود با ۳۰۰۰۰ هزار سرباز کار قیصر را تمام کند. نامه را خسرو به کسی داده بود که از مسیحیان هوادار روم بود و خسرو می دانست نامه را مستقیم به قیصر می رساند نه شروراز. قیصر به آناتولی عقب نشست.

مسیحیان پایگاه دشمن

خسرو پرویز از نقش مسیحیان ایرانی غافل بود هم اینان بودند که با خبر های کذب او را نسبت به سپه داران بدبین می کرد و سوء ظن او را به افسران می رساندند.

اگر پادشاهی مدبر در این زمان بر تخت پادشاهی بود باید در وهله نخست پشت جبهه خود را از مسیحیانی که عاملین روم بودند پاک می کرد. تصفیه از ادارات و کوچاندن آن ها از مناطق سوق الجیشی و رانده آن ها از کاخ.

کاتالیزور های شکست

بیماری ناگهانی خسرو که او را زمین گیر کرد در شرایطی چنین خطر که کشور نیازمند تصمیمات عاجل و عاقلانه بود به پیچیدگی اوضاع افزود. بنظر می رسید پزشکان مسیحی دربار در بیماری خسرو نقش داشتند.

عامل دوم سپه دارانی بودند که از سیاست های خسرو ناراضی بودند و سقوط او را لحظه شماری و مساعدت می کردند.

وپارانویید قدرت که باعث می شد مدام بزرگان را زندانی یا از بین ببرد.
یک نمونه

مردان شاه فرماندهی سپاه نیمروز را داشت . اختر بینان که بیشتر مسیحی بودن خسرو را به او بدبین کردند . خسرو فرمان داد یک دست خودش را قطع کند . او دست راستش را قطع کرد و دست قطع شده را بوسید و گفت: فرمان شاه برای ما مقدس است . خسرو پشیمان شد و از او خواست تلافی کند . مردانشاه گفت : فرمان بده مرا بکشند زیرا تحمل این سرافکندگی را ندارم . خسرو اجابت کرد و پسر او مهررمزد را در تیسفون به پست مهمی گماشت و هموست که گردن خسرو را می زند .

کودتا بر علیه خسرو

بیماری پارانویید خسرو تمامی بزرگان را بسوی کودتا بر علیه او راند.
در پائیز سال ۶۲۷ در گیری وارد مرحله نوینی شد . خسرو فرخ هرمز فرخ زاد ؛ فرمانده گارد سلطنتی را مامور کرد تا با فریب شهروان را به پایتخت بکشاند . اما شهروان از او را قانع کرد که راه اصلح بر کناری خسرو و به تخت نشاندن یکی از پسران اوست . پس او را با سپاهی روانه تیسفون کرد .

در این زمان خسرو ۱۸ پسر داشت که قرار بود خسرو ولیعهد شود اما فرخ زاد به نزد شیرویه پسر مریم رومی رفت که بعلت بدگمانی خسرو پرویز به او تحت نظر بود . شیرویه به فرخ زاد همراهی شد و فرخ زاد با آزاد کردن زندانیان و ۱۲۰۰۰ سپاه شهروان را که در بیرون تیسفون بودن کاخ را گرفت و خسرو را به بند کرد .

یک نکته مهم

این روز مصادف است با سال ۶ هجری درست ۶ سال از هجرت پیامبر اسلام گذشته است و در همسایگی ایران نیرویی ایدئولوژیک در حال بر آمدن است اما سپهداران ایرانی در حال کودتا هستند .

اعدام پادشاه

کار باید به اتمام می رسید پس دادگاهی برگزار شد به ریاست اسپادگشن اسپ و خردادبرزین؛ همان کسی که بهرام چوبینه را ترور کرد .
اتهامات وارده و دفاع خسرو در تاریخ مکتوب است و تمامی رویه کار است . کودتایی شده است و شاه شکست خورده باید با بهانه ای اعدام شود .
خسرو ۶۰ ساله بود که گردن زده شد . و بدنبال او ۱۷ برادر شرویه نیز گردن زده شدند . شیرین همسر محبوب خسرو نیز خودکشی کرد .
کار روزگار بر آن قرار گرفته بود تا توسط مشتی نادان سلسله مقتدر ساسانی بی آینده شود .
شد .

بحران مشروعیت

کشتن پادشاه کار آسانی نبود. از روز بعد از گردن زدن خسرو پرویز چه شیرویه پدر کش و چه دیگر سپهداران فاقد مشروعیت بودند. کودتا و شورش فرزندان نا مشروع فقدان مشروعیت بود. در دومین سال سلطنت شیرویه کشته شد و فرزند خرد سالش شاه شد و نیابت سلطنت سپهدار مه آذر گشنسپ بود.

-شهربراز در سوریه از کودتا مطلع شد با نیو خسرو فرمانده گارد و ماندانار گشنسپ فرمانده سپاه نیمروز متحد شد به تیسفون آمد اردشیر خرد سال را کشت و کسانی را که در کودتا دست داشتند تصفیه کرد و خود با لقب فر آئین به تخت نشست.

-۶ هفته بعد سه برادر در گارد سلطنتی کودتا کردند و فرآئین را کشتند و تصفیه هوداران شهر براز شروع شد.

پادشاهی پوراندخت

با کشته شدن شهر براز از آن جا که فرزند ذکوری نبود پوراندخت دخت خسرو پرویز به تخت نشست. اما او دو مدعی قدرتمند داشت:

۱- در خراسان نواده فیروز که خود را فیروز خسرو می نامید

۲- در نصیبین یکی از بازماندگان ساسانی که خود را هرمز پنجم می دانست

فیروز خسرو در جنگ با پوراندخت کشته شد. اما هرمز پنجم که از حمایت رومی ها برخوردار بود باقی ماند.

کودتا بر علیه پوراندخت

در سال ۱۰ هجری پوراندخت با کودتایی از بین رفت عامل کودتا گشتاسپ بود.

پادشاهی آذرمدخت

دو ماه بعد کودتایی دیگر صورت گرفت و آذرمدخت پادشاه شد. در این زمان فرخ هرمز سپهسالار خراسان داعیه سلطنت داشت که آذرمدخت او را به تیسفون فراخواند و کشت.

کودتای رستم فرخزاد

رستم سپهسالار فارس بود بدنبال مرگ پدر به تیسفون آمد آذرمدخت را کور کرد و یزدگرد پسر شهریار نوه خسرو پرویز را به تخت نشاند و خود زمام امور را بدست گرفت. سال ۱۲ هجری است.

صحنه سیاسی آخرین پادشاه ساسانی

۱- یزدگرد در تیسفون

۲- خسرو مهر گشنسپ در خوزستان

۳- خرزاد خسرو در موصل

۴- ترکان در شمال

۵-ترکان در شرق

۶-عرب های بنی بکر در فرات

دوران سقوط و فروپاشی آغاز شده بود و یک ضربه از خارج کافی بود تا ساسانیان به تمامی فرو
بریزند.

- ۱- تاریخ ایران: امیر حسین خنجی
- ۲- تاریخ ایران: ترجمه کریم کشاورز - ن. و. پیگلوسکایا....
- ۳- تاریخ عیلام: پیرامیه
- ۴- هرودوت: تاریخ هرودوت
- ۵- تاریخ ماد: دیاکونف
- ۶- ایران باستان: م. موله
- ۷- ایران از آغاز تا اسلام: رومن گیرشمن ترجمه محمد معین
- ۸- دانشنامه کاشان: جهانشاه درخشانی
- ۹- مروج الذهب: مسعودی ترجمه ابوالقاسم پاینده
- ۱۰- گئوماتای مغ- محمد جواد مشکور
- ۱۱- زبان آرامی در دوره هخامنشی- آدکتر رودلف ماتسوخ سال ۱۳۴۱ مجله دانا
- ۱۲- احمد کسروی - مجله پیمان سال ۱۳۰۴ - مقاله بردیا
- ۱۳- گیرشمن رومن- ایران از آغاز تا اسلام ترجمه محمد معین
- ۱۴- اومستد: تاریخ شاهنشاهی هخامنشی
- ۱۵- پلو تارک: کتاب اسکندر
- برای مطالعه بیشتر
- تاریخ ایران: حسن پیر نیا - عباس اقبال آشتیانی
- ایران باستان- میرزا حسن خان پیر نیا
- تاریخ ایران باستان: عبدالحسین زرین کوب
- هویت ایرانی: احمد اشرف
- تاریخ آتروپاتن: اقرار علی یف- ترجمه مهناز صدری
- تاریخ ایران: سر پرسى سايكس- ترجمه فخر داعی گیلانی
- ایران در زمان هخامنشیان: مرتضی احتشام
- تاریخ اقتصاد دولت ساسانی: آلتهايم، فرانتس و استیل- ترجمه هوشنگ صادقی
- تاریخ اساطیری ایران: ژاله آموزگار
- تاریخ امپراطوری هخامنشی: بریان، پی- ترجمه مهدی سمسار
- یونانیان و پارسیان: بنگستون، هرمان- تیمور قادری
- از اسطوره تا تاریخ: مهرداد بهار
- تاریخ ایران: مری بویس- عسکر بهرامی

شامگاه اشکانیان و بامداد ساسانیان: شیرین بیانی
ایران باستان: میخائیل میخائیلویچ دیاکونف-روحی ارباب
ایرام باستان: یوزف ویسهوفر-مرتضی ثاقب
فئودالیزم در ایراباستان: ویدن گرن، گئو-هوشنگ صادقی
ایران دوره هخامنشیان: ایلیا گریشوویچ-مرتضی ثاقب
ایران در سپیده دم تاریخ: کمرون، جورج گلن، حسن انوشه
ایران در زمان ساسانیان: کریستن سن، ارتور-رشید یاسمی
سلطنت قباد و ظهور مزدک: کریستن سن-احمد بیرشک
شاهنشاهی هخامنشی: جان مانوئل کوک-مرتضی ثاقب